

# **نوشته‌های فیسبوکی**

## **سروش دباغ**

**( سپتامبر ۲۰۱۱ – فوریه ۲۰۱۴ )**

## ۱. سپتامبر ۱۶، ۲۰۱۱

نوجوان که بودم در دبیرستان زیاد فوتبال بازی می کردم و طرفدار پر و پا قرص تیم پرسپولیس بودم. اما از ۱۸-۱۷ سال پیش علایق پیشین در من سوخت و دیگر طرفدار تیم خاصی نیستم، بلکه نفس بازی و رقابت سالم را، فارغ از برد و باختش، دوست دارم و آنرا ارج می نهم. قوام جامعه انسانی به برقراری این رقابت‌ها و اشک‌ها و لبخندها و شوق‌ها و حسرت‌ها و غم‌ها و شادی‌هاست...

## ۲. اکتبر ۱۲، ۲۰۱۱

در قصه اختلاس بانکی اخیر با خود می اندیشیدم بدتر و دل آزارتر از عمل دزدی و دخل و تصرف در مال دیگری بدون اجازه او، ریخته شدن قبح چنین اعمالی و نهادینه شدن «حساسیت زدایی اخلاقی» در جامعه ماست؛ آنچه برخی از فیلسوفان اخلاق از آن تحت عنوان «کوری اخلاقی» یاد می کنند. دلنگرانم با عادی شدن چنین کژیها و پلشتی‌هایی در میان ما چه بر سر مناسبات اخلاقی خواهد آمد: «دلم گرفته / دلم عجیب گرفته است...»

## ۳. اکتبر ۲۸، ۲۰۱۱

چندی پیش سالروز تولد سید محمد خاتمی بود، بنا داشتم چیزی در این باب بنویسم، اما مجالی دست نداد. تصور می کنم با همه انتقاداتی که می توان به کارنامه سیاسی خاتمی در دوران ریاست جمهوری هشت ساله داشت، با عنایت به هاضمه فراخ و عقیده‌ای که خاتمی از عمق جان به ساز و کار دموکراتیک داشت و دارد، حضور او در صحنه سیاسی ایران زود هنگام بود. در جامعه‌ای که پانزده هزار نفر صبح زود صف می کشند و تخمه می شکنند تا صحنه اعدام جوانی را نظاره کنند، در جامعه‌ای که گروه‌های اپوزیسیون آن همدیگر را اصلاً تحمل نمی کنند و نمی توانند ۵ دقیقه با یکدیگر به درستی گفتگو کنند، در جامعه‌ای که فرهنگ رانندگی آن چنان است که همه می دانیم، در جامعه‌ای که خشونت در میان مردم آن نیز نهادینه شده؛ آیا سر بر آوردن رئیس جمهوری که درحین قدرتی که به اقتضای موقعیت سیاسی خود دارد، واقعاً دموکراتیک است و اهل مدارا و به آزادی بیان باور دارد و از خشونت بیزار؛ نابهنگام نیست؟ کاش وضعیت فرهنگی ما تغییر کند و فرهنگ مدارا در میان ما عمیقاً نهادینه شود. مشی سیاسی خاتمی ماندگار است و ستودنی و درس آموز، هر چند دولت مستعجل بود...

## ۴. نوامبر ۲۸، ۲۰۱۱

به دومین سالگرد وفات آیه الله منتظری نزدیک می شویم. خدایش رحمت کند، از نوادر روزگار ما بود: «بزرگ بود/ و از اهالی امروز بود/ و با تمام افق‌های باز نسبت داشت/ و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید». هنگامیکه این مرد بزرگ فوت کرد، چند روزی آسمان ضمیرم ابری بود و چشمانم بارانی. آخرین باری که خدمتشان رسیدم، دو ماهی پیش از وفات ایشان بود؛ به همراه دوست عزیز جناب فاضل میبدی نزد ایشان رفتیم. آن روز احوال ایشان خوش بود و کلی یاد گذشته کردند و از خاطرات شیرین خود گفتند. سراپا گوش بودم و حظ می بردم، که:

چون به نزدیک ولی الله شود

آن زبان صد گزش کوتاه شود

سالهاست مفتون دو شخصیت دینی - فرهنگی - سیاسی معاصر هستم: مرحوم مهدی بازرگان و مرحوم آیت الله منتظری. این دو عزیز به خاطر آنچه باور داشتند، از همه چیز خود گذشتند و رنج بسیار بر خود هموار کردند و نامی نیک و ماندگار از خود بر جای نهادند:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و ثواب  
وز این دو در گذری کل من علیها فان

## ۵. دسامبر ۱۹، ۲۰۱۱

چندی پیش در جلسه امتحان دانشجویانم در دانشگاه تورنتو، دو دانشجو از من اجازه گرفتند و به گوشه‌ای رفتند و نماز خواندند و پس از اتمام آن سر جای خود بازگشتند و دوباره مشغول نوشتن شدند. از دیدن این صحنه سخت تکان خوردم. با خود می‌اندیشیدم که نیایش و دعا و نجوا کردن دل‌انگیز ایشان با مبدأ هستی صرفاً از سر عقیده بود و لاغیر؛ نه به خاطر پسند و ناپسند عمرو و زید، نه برای گرفتن امتیازی و کسب موقعیتی؛ سایرین نیز در این جامعه این نوع نیایش کردن را به نحو دیگری تفسیر نمی‌کنند. در جامعه ما که خیلی از امور به هم آمیخته شده، متأسفانه امکان دین‌ورزی اصیل و خالصانه از بسیاری سلب شده است. در یک جامعه اخلاقی مثل کانادا، اگر کسی بخواهد نیایش کند، نیایش می‌کند و مانع و رادعی پیش پای او نیست؛ و اگر کسی، به هر علت و دلیلی، نخواهد نیایش کند، نیایش نمی‌کند. کاش همه چیز ما در جای خود قرار گیرد و نیایش کردن و نیایش نکردن ما از سر اختیار انجام شود نه به اضطرار و از سر اجبار. چنین درکی از نیایش، با گوهر ایمان دینی که عبارت است از خضوع و تمکین مختارانه در برابر امر بیکران و «جای پای دوست» را در همه پدیده‌ها دیدن و سراغ گرفتن البته تناسب تام دارد:

«و آنوقت من مثل ایمانی از تابش استوا گرم / ترا در سر آغاز یک باغ خواهم نشانید»

## ۶. دسامبر ۲۷، ۲۰۱۱

از دوستان و عزیزانی که طی ۷-۸ روز گذشته منصفانه ملاحظاتشان را درباره پست آخر من نوشتند، صمیمانه سپاسگزارم. چند نکته جهت ایضاح موضع مختار خود می‌نویسم که البته به کار دین‌ستیزانی که مواجهه آنها با مسائل مهم نظری و مشکلات عملی پیش روی جامعه ایران تفاوت چندانی با مواجهه تجددستیزان نمی‌کند و روی دیگر آن سکه است، نمی‌آید.

نه «دین» ذاتی دارد و نه «مدرنیته»؛ به تعبیر فیلسوفان زبان هر دو مفهوم «دین» و «مدرنیته» در عداد مفاهیم برساخته اجتماعی-اند و مؤلفه‌های گوناگونی دارند. لازمه این سخن این است که به غیر از قرائت سنتی، می‌توان قرائتی از دین اسلام بدست داد که با مقومات جهان جدید نظیر دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی... بر سر مهر باشد. فارغ از این بحث نظری، در جهان پیرامون نیز کشور مسلمانی مثل ترکیه را می‌توان در نظر آورد که هم جامعه دینداری دارد و هم حکومتی دموکراتیک و سکولار. نباید «جامعه دینی» و «حکومت دموکراتیک» را لزوماً منافعی یکدیگر قلمداد کرد؛ می‌تواند جامعه‌ای دینی باشد و در عین حال حکومتی دموکراتیک داشته باشد. جامعه امریکا نیز جامعه‌ای دینی است، در عین حال حکومتی دموکراتیک دارد. جامعه ایران نیز مسلماً جامعه‌ای دینی است؛ هیچ منع نظری و عملی‌ای برای تحقق دولتی دموکراتیک در جامعه دینی ایران در میان نیست. چرا ایران کنونی نتواند مثل ترکیه شود؟ دعوت به کنار نهادن دین برای پدیدار شدن حکومت دموکراتیک در ایران نه ممکن است و نه مطلوب و بیش از هر چیز عمق بی‌خبری و دوری از فضای فرهنگی و دینی کنونی ایران را نشان می‌دهد. دینداری‌ای که متضمن پا نهادن به اقلیم گمشده روح است و انسان را با ساحت قدسی آشتی می‌دهد، چرا دل‌انگیز و برگرفتنی نباشد. روشنفکری دینی هم سهم عقل را ادا می‌کند و هم سهم دل را. می‌توان به سان سایر عقلای عالم حکومتی دموکراتیک داشت و در عین حال با ایمان ورزی و نیایش کردن، به سر وقت امر بیکران رفت و احوال معنوی شگرفی را نصیب برد:

## ۷. ژانویه ۱۶، ۲۰۱۲

دیشب پس از مدتها به خود بالیدم که ایرانی هستم و اشک شوق در چشمانم حلقه زد، وقتی که اصغر فرهادی عزیز جایزه گولدن گلوب را برای فیلم «جدایی نادر از سیمین» دریافت کرد؛ خصوصا هنگامیکه با عنایت از مردم صلح دوست ایران یاد کرد. توفیق داشتم که به اتفاق ۳ نفر از دوستان نزدیک فلسفه‌دان، تمام فیلمنامه «جدایی نادر از سیمین» را در تابستان ۸۹ با جناب فرهادی بخوانیم و درباره آن بحث و گفتگو کنیم. در ۷-۸ باری که بخت یار بود و فرصت گفتگوی مبسوط در تهران دست داد، فرهادی را انسانی شریف، عمیق، متواضع، خلاق و واجد دغدغه‌های وجودی اصیل یافتم. وقتی درباره دیگر اهالی سینما و کارهایشان سخن می‌گفت، از جاده انصاف و ادب خارج نمی‌شد. خرسند و مبتهجم که فرهادی نوشته من درباره «جدایی نادر از سیمین» تحت عنوان «تنگنای عدالت و فراخنای اخلاق» را که تابستان امسال در هفته نامه شهروند منتشر شد، پسندیده بود و به گفته خودش به دیگران نیز توصیه کرده بود آنرا بخوانند.

آرزو کنیم این فیلم درخشان فرهادی در اسکار بختیار باشد و بدرخشد تا نام ایران و ایرانی در سطح جهانی، مجدداً و پس از وقفه‌ای چندساله، به نیکی یاد شود و غرور و سربلندی و شادمانی فراوانی را برای همه ما به ارمغان آورد ...

## ۸. ژانویه ۲۰، ۲۰۱۲

ایام سالگرد وفات مهندس مهدی بازرگان است؛ در زمانه‌ایکه جنون رمانتیک و انقلابی‌گری و شور و هیجان همه جای ایران زمین را فرا گرفته و سکه رایج زمانه بود، او «وسیع بود و تنها، سر به زیر و سخت». هیچگاه با تندروی از در آشتی در نیامد و از جاده اعتدال خارج نشد و در عین حال از اصول سیاسی خویش عدول نکرد. کاش صدای بازرگان و همفکران او در روزهای آغازین انقلاب شنیده می‌شد، کاش مشی دموکراتیک او بر صدر می‌نشست و قدر می‌دید، کاش نیروهای چپ سیاسی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) سخنان حکیمانه و سنجیده او را به سمع قبول می‌شنیدند و می‌پذیرفتند، کاش پس از تسخیر سفارت امریکا در آبان ۵۸ مجبور با استعفا نمی‌شد...

سالهاست مفتون این شخصیت کم نظیر سیاسی-دینی-فرهنگی ایران معاصر هستم.

بازرگان نمادی است از انسان دیندار دموکراتی که نه شرمنده از دینداری خود بود و نه در اتخاذ مشی دموکراتیک ذره‌ای تردید به خود راه می‌داد. انسان شریفی که هیچگاه پرنسیب‌های اخلاقی خود را زیر پا نهاد و میراثی ماندگار از خویش بر جای گذاشت. روحش شاد ...

## ۹. ژانویه ۲۵، ۲۰۱۲

این روزها اخبار نگران‌کننده‌ای درباره وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران دائم به گوش می‌رسد. نمی‌دانم چه باید گفت؛ بیچاره مردم رنج‌دیده و غمزده ایران که باید بار این تحریمها و نابسامانیها را به تنهایی به دوش کشند. در چنین شرایطی، به توضیحی که روانشناسانی چون مازلو آورده‌اند، پرداختن به نیازهای اولیه‌ای چون معیشت و امنیت، افراد را از پرداختن به نیازهای ثانویه‌ای چون علم و هنر و عشق و فرهنگ باز می‌دارد؛ که آدمی اول اسیر نان بود.

چه تلخ و دردناک است که زوال و سردی و فسردگی و یأس و رنج کثیری را به عیان بینی و کاری از دستت بر نیاید و به قول فروغ دستهایت سیمانی باشد:

«دلم گرفته/ دلم عجیب گرفته است/ و هیچ چیز/ ... نه هیچ چیز مرا از هجوم خالی اطراف نمی رهااند / و فکر می کنم/ که این ترنم موزون حزن تا به ابد / شنیده خواهد شد...»

### ۱۰. فوریه ۱۰، ۲۰۱۲

آذر ماه سال ۱۳۸۸ بود که با دوتن از دوستان خدمت جناب مهدی کروی رسیدیم. سخن به گروه‌های فشار و آزار و اذیت آنها که رسید؛ من از آشنایی و سابقه ۱۵ ساله خانواده خود با جماعت انصار حزب الله چندین خاطره نقل کردم. ایشان نیز آنچه را در آن مدت بر ایشان و خانواده محترمشان رفته بود، توضیح دادند. از فحوای کلام ایشان دریافتم که عزم خود را جزم کرده و در مسیری که انتخاب کرده ثابت قدم است و از مرگ نمی‌هراسد و به تعبیر خود، وصیت نامه‌اش را نوشته است. در دل او را درود و آفرین گفتم و حریت و جسارت و صداقت مثال زدنی ایشان را ستودم. آخرین بار در مجلس عروسی برادرم خدمتشان رسیدیم؛ لطف کردند و با آمدن خود به محفل ما رونق بخشیدند. دعا کنیم که ایشان و میرحسین موسوی نازنین سالم باشند و نشان به ناز طیبیان نیازمند نباشد؛ به صبر کوشیم که خداوند چنین عزیزانی را که صد قافله دل همراه آنهاست، به حال خود رها نمی‌کند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند  
بر اثر صبر نوبت ظفر آید

### ۱۱. فوریه ۲۳، ۲۰۱۲

جان هیک، فیلسوف دین مشهور معاصر چند هفته پیش روی در نقاب خاک کشید و به ابدیت پیوست.

### ۱۲. فوریه ۲۷، ۲۰۱۲

امشب مراسم اعطای جوایز اسکار را در منزل دوستی در این سوی دنیا به صورت زنده نگاه می‌کردم. با شنیدن نام «جدایی نادر از سیمین» مثل دختر فرهادی اشک شوق ریختم و دقایقی چند آسمان چشمانم بارانی شد. من نیز نظیر میلیون‌ها ایرانی خوشحالم و مبهتج و سربلند، شاد و زفت و فربه و گلگون شدم. در این زمانه که در فضای بین‌المللی سخن از جنگ و باروت و ویرانی ایران عزیز است، فرهادی عزیز صدای ایرانیان متمدن و فرهنگ دوست و صلح طلب را به گوش جهانیان رساند. نام اصغر فرهادی با دریافت جایزه اسکار در تاریخ سینمای ایران ماندگار و جاودانه شد. به دوستی و همصحبتی با این هنرمند خوشنام که به ایران و ایرانی آبرویی دوباره بخشید، مفتخرم. پس از ناکامیها و تلخیها و ترشیاها و فسردگیهای بسیار، امشب وقت هموطنان عزیز ایرانی حقیقتاً خوش شد و جانشان شکرین گشت. آفرین بر فرهادی نازنین که کریمانه و بدون هیچ چشمداشتی همه ما را به شکر خواری و شادخواری مهمان کرد:

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر  
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

فرا رسیدن روز جهانی زن را به تمام زنان فهیم و آزاده کشورمان تبریک می گویم. طنز روزگار است که سیمین دانشور، بانوی رمان ایران، در چنین روزی روی در نقاب خاک کشید و به ابدیت پیوست. «جزیره سرگردانی» او را بسیار دوست دارم، روحش شاد.

امشب با تنی چند از دوستان همدل به خانقاه نعمت‌اللهی تورنتو رفته بودیم. محفل آنسی بود، صدای دف و سه تار و عطر دل-انگیز اشعار عرفانی فضا را پر کرده بود. در آن لحظات خوش معنوی، مهدی خزعلی را بسیار یاد کردم که همچنان در اعتصاب غذا بسر می‌برد و با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند؛ همچنین احمد زید آبادی و عبدالله مؤمنی عزیز را که در کنج زندان خزیده اند... چند قطره اشکی ریختم؛ با خود زمزمه می‌کردم «تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن / و بگو ماهی‌ها حوضشان بی‌آب است / باد می‌رفت به سروقت چنار / من به سر وقت خدا می‌رفتم»...

از سویدای دل و با تمام وجود خدای مهربان را بخوانیم تا گشایشی در کار فرو بسته ما پدید آید:

چون دعایمان امر کردی ای عجب

این دعای خویش را کن مستجاب

سال ۱۳۹۰ شمسی با همه افت و خیزهایش رو به اتمام است. پیشاپیش فرا رسیدن سال ۱۳۹۱ را به همه دوستان و عزیزان تبریک می‌گویم. در این لحظات که این سطور را می‌نویسم، عموم ایرانیان برای چیدن سفره هفت سین و مراسم تحویل سال در کنار خانواده آماده می‌شوند؛ اما تقی رحمانی عزیز فرسنگ‌ها دور از خانواده، مغموم و فسرده به کنجی خزیده؛ احمد زید آبادی و عبدالله مؤمنی و مصطفی تاج زاده و محسن امین‌زاده نازنین از دیدار فرزندان خود محرومند؛ مرحوم هدی صابر و هاله سحابی زیر خاک خفته‌اند و خانواده خویش را برای همیشه تنها گذاشته‌اند. دلم سخت گرفته و بغض گلویم را فشرده، به قرآن تفرّالی می‌زنم، این آیه می‌آید: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»: به حقیقت نیکی نمی‌رسید مگر از آنچه دوست دارید ببخشید.

خدایا تو شاهد باش که این بندگان پاک تو از جان و مال و آبرو و امنیت خود برای تحقق اهداف بلند و متعالی انسانی و اخلاقی خویش گذشتند و انفاق کردند؛ خورشید سوارانی که رنج خود و راحت یاران را طلب کردند. روزگار غریبی است نازنین؛ بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند؛ کثیری از دوستان و یاران موافق در بندند و ترک دیار و کاشانه کرده‌اند؛ دشمنان جنگ طلب نیز در پی حمله و لشکرکشی به میهن عزیزمان ایران هستند، دریغا که ایران ویران شود. خدایا تو بر این مرز و بوم رحمت آور و آب رفته را به جوی بازگردان و فضا را از عقلانیت و انصاف و مروت و تدبیر بیاکن و همزمان با رستخیز طبیعت و در رسیدن بهار، دریا صفت نزدیکان را گوهر ببخش و دوران را باران:

تو بزنی یا ربنا آب طهور

تا شود این نار عالم جمله نور

گر تو خواهی آتش آب خوش شود

ور نخواهی آب هم آتش شود

این دعا هم بخشش و تعلیم تست

ورنه در گلخن گلستان از چه رست

## ۱۵. آوریل ۲، ۲۰۱۲

ویتگشتاین جایی می گوید خوب است وقت را توزیع کرد و از خواندن برخی کتابهای جدید صرف نظر کرد و بجای آن برخی کتابهای عمیق و بصیرت بخش را دو یا چند بار خواند و درباره آنها اندیشید و از آنها بهره برد. در همین راستا، در ایام نوروز، کتابهای "برادران کارامازوف"، "از مصاحبت آفتاب: شعر سهراب سپهری" و "دنیای سوفی" را مجدداً خواندم و لذت فراوان بردم. خواندن این کتابها را به دوستان عزیزی که نخوانده‌اند، توصیه می‌کنم.

## ۱۶. آوریل ۲۰، ۲۰۱۲

ماه اردیبهشت برایم خاطره‌انگیز است. سهراب سپهری عزیز که سالهاست با شعر و اندیشه‌های عرفانی او مانوسم در این ماه روی در نقاب خاک کشید و به ابدیت پیوست. همچنین، چند سال پیش دوست نازنینم مرحوم محمد رضوی که "شجاعت بودن" در او موج می‌زد و انصافاً نظیر او در صفا و سخاوت و مروّت و پاکی به عمرم کم دیده‌ام، در سانحه رانندگی جان خود را از دست داد و ما را مبهوت و غافلگیر کرد و "هیچ فکر نکرد/ که ما میان پریشانی تلفظ درها/ برای خوردن یک سیب/ چقدر تنها ماندیم". یادش بخیر، به اتفاق او و مسعود زنجانی عزیز بارها خدمت استاد محترم مصطفی ملکیان می‌رسیدیم. هر سال به یاد آن عزیز از دست رفته در اردیبهشت ماه در مؤسسه "معرفت و پژوهش" در تهران مراسمی می‌گرفتیم و دوستان و یاران همدل و با صفا در آنجا گرد هم می‌آمدند و جناب ملکیان سخرانی دل‌انگیزی در آن محفل می‌کردند. امیدوارم تدبیر موافق تقدیر افتد و در آینده نه چندان دور مجدداً برای آن عزیز سفر کرده مراسمی در تهران برگزار کنیم. به امید آنروز...

چون دعایمان امر کردی ای عجب

این دعای خویش را کن مستجاب

## ۱۷. آوریل ۲۷، ۲۰۱۲

فرا رسیدن روز معلم را به همه دوستان و همکاران نارنین داخل و خارج نشین از صمیم دل تبریک می‌گویم. حرفه معلمی را بسیار دوست دارم؛ ایامی که ایران بودم، توفیق داشتم ۵ ترم در دانشگاه مفید قم "فلسفه اخلاق" و "فلسفه تحلیلی" تدریس می‌کردم؛ آن دوران از خاطره‌انگیزترین تجارب معلمی من است. برخی از روزهایی که قم می‌رفتم، پس از اتمام کلاس به منزل دوست و همکار عزیزی می‌رفتم و با برخی از دانشجویان همدل «مثنوی» و «دیوان شمس» می‌خواندیم و نغمه دل‌انگیز سه‌تاری که در فضا پخش می‌شد همه ما را بی‌تاب و هم‌نورد افقهای دور می‌کرد. یاد باد آن روزگاران یاد باد ...

از قضای روزگار فعلاً در این سوی دنیا با دانشجویان غیر ایرانی سر و کار دارم و از دیدار و بحث و گفتگو با دانشجویان عزیز هموطن محرومم. امیدوارم خداوند توفیق دهد و بخت یار باشد و در آینده‌ای نه چندان دور دوباره معلمی و درس و مشق را در وطن عزیز از سر بگیرم...

## ۱۸. می ۲۸، ۲۰۱۲

استاد محترم مصطفی ملکیان را بسیار دوست دارم، از اینرو کتاب « زبان و تصویر جهان » خود را به او تقدیم کرده‌ام. اولین بار سال ۱۳۷۹ در منزل ایشان خدمت رسیدم، پس از آن دیدارهای مکرر شده و هر وقت مجالی دست داده، تنها و یا همراه با تنی چند از دوستان نزدیک در منزل ایشان، مؤسسه معرفت و پژوهش، نشر نگاه معاصر، نشر شور، انجمن حکمت و فلسفه، منزل دوستان... خدمت رسیده‌ام و از گفتگوهای دراز آهنگ با ایشان فراوان آموخته‌ام. سالها پیش به توصیه ایشان رمان « ژان باروا » را در مطالعه گرفتم. ویتگنشتاین را نیز در ابتدا با ایشان شناختم؛ توفیق داشته‌ام که اکثر آثار ایشان را بخوانم و از آنها بهره برم، از اینکه ایشان عنوان یکی از مصاحبه‌های خویش را تحت تأثیر سهراب سپهری « دویدن در پی آواز حقیقت » نام نهاده، دلشاد شدم. از قضا این روزها کتاب سم کین درباره گابریل مارسل با ترجمه ایشان را می‌خوانم...

هفته گذشته از دوستان زیادی شنیدم که احوال روحی جناب ملکیان هیچ خوش نیست؛ به اندازه یک ابر دلم گرفت، خصوصاً که اکنون از قضای روزگار فرسنگها دورم و نمی‌توانم حضوراً خدمت ایشان برسم و سلامی عرض کنم و احوالی ببرسم؛ با خود زمزمه می‌کردم:

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز  
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود  
بس بگشتم که پیرسم سبب درد فراق  
مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود

چند روز پیش توفیق گفتگوی تلفنی با ایشان دست داد؛ صدای ایشان خیلی گرفته بود و بسیار آرام سخن می‌گفتند. جناب ملکیان می‌گفت که در این سه سال اخیر و پس از خرداد ۱۳۸۸ احوال ایشان بد و بدتر شده است و این روزها هیچ احوال روحی مساعدی ندارند. خیلی مغموم شدم و در خلوت با خدای خود نجوا کردم و بهبود روزگار سختی را که در آن به سر می‌بریم از او طلب کردم و از عمق جان برای بهبود احوال جناب ملکیان نازنین دعا کردم...

هم دعا از تو اجابت هم ز تو  
ایمنی از تو مهابت هم ز تو  
ای دهنده عقلها فریاد رس  
تا نخواهی تو نخواهد هیچ کس

## ۱۹. ژوئن ۲۰۱۲، ۴

فرا رسیدن روز پدر را خدمت همه پدرهای نازنین و مهربان از جمله پدر خودم تبریک می‌گویم. همچنین سالروز تولد امام علی<sup>(ع)</sup> را خدمت همه هموطنان و انسانهای آزاده تبریک می‌گویم؛ با علی<sup>(ع)</sup> به نحو جدی ابتدا در نوشته‌های مرحوم شریعتی آشنا شدم و نوارها و نوشته‌های او را در این باب با اشتیاق شنیدم و خواندم؛ پس از آن « خطبه متقین » و « نامه امام علی به امام حسن » و نکات نغز اخلاقی و عرفانی آن دو را در کتابهای « اوصاف پارسایان » و « حکمت و معیشت » پدر خوانده‌ام و حظ معنوی وافری برده‌ام. همیشه این جمله از نهج البلاغه را در خاطر دارم: « لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حراً »...

ماه خرداد برای من یادآور نامهای دل‌انگیز و ماندگار چندی است: علی شریعتی، عزت‌الله سبحانی، هاله سبحانی و هدی صابر؛ « آن عاشقان شرز که با شب نزیستند »؛ خورشید سوارانی که از آنچه دوست داشتند انفاق کردند و رنج خود و راحت یاران را طلبیدند. با شریعتی دوره‌ای زندگی کرده‌ام و در هوای او دم زده‌ام، امروز « کویریات » او همچنان برایم دل‌انگیز است و هر از



گاهی به سراغ آن می‌روم . مهندس سبحانی عمری با عزت در میان ما زیست و جز در اندیشه اعتلای ایران و ایرانی نبود؛ هاله سبحانی، بانویی فرشته خصال که پس از اینکه روی در نقاب خاک کشید و به سوی بی‌سو به پرواز در آمد، بیشتر او را شناختم. هدی صابر نازنین که از عزیزترین مایه زندگی خود که جان باشد، بی علت و بدون هیچ چشمداشتی گذشت و به ابدیت پیوست : « و بارها دیدیم / که با چقدر سبد / برای چیدن یک خوشه بشارت رفت / ولی نشد / که روبروی وضوح کبوتران بنشیند / ... / و هیچ فکر نکرد / که میان پریشانی تلفظ درها / برای خوردن یک سیب / چقدر تنها ماندیم».

دروود و رحمت خدا بر تمام این بندگان پاک ایران زمین ....

## ۲۰. ژوئن ۱۸، ۲۰۱۲

خرد آن پایه ندارد که بر او پای گذاری

بختیاری تو و بر مرکب اقبال سواری

فرارسیدن روز بعثت پیامبر گرامی اسلام را به همه دوستان و عزیزان تبریک می‌گویم. مدتهاست این آیه قرآن برای فهم سوبه باطنی و معنوی بعثت برایم دل انگیز و بصیرت زا بوده است: «قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» ... امسال بعثت پیامبر اسلام مصادف شده است با وفات یکی از روشنفکران دینی برجسته این دیار: دکتر علی شریعتی. می‌توان کارنامه فکری و روشنفکری ایشان را نقد جدی کرد و با برخی یا عموم ایده‌های او موافق نبود؛ اما نمی‌توان منکر ذهن وقاد و خلاق و فضل و تأثیر و نفوذ اجتماعی شگفت‌انگیز و شخصیت کاریزماتیک و محبوب او در چند دهه اخیر در ایران معاصر شد. بیشک او یکی از نمادهای تأثیر گذار روشنفکری دوران معاصر است و آثار گوناگون او خصوصاً «کویریات» او هنوز بسیار خواننده می‌شود. اخیراً از دوستان چندی شنیده‌ام که در پیامک‌هایی که در موبایل‌ها بین افراد گوناگون در داخل کشور رد و بدل می‌شود، سخنان سبک و تمسخر آمیزی درباره دکتر شریعتی هم دیده می‌شود.

می‌دانم چرا ما اینگونه هستیم و با بزرگان فرهنگی خود مهربان نیستیم و حساب نقد عالمانه و سازنده را از تخفیف و تمسخر تفکیک نمی‌کنیم. نمی‌دانم با این شیوه به کجا خواهیم رسید و چه فتح خیبری خواهیم کرد. یک روزی کسی بر عرش است و قدیس، دیگر روز همان کس بر فرش است و اعتباری ندارد. امیدوارم صبوری و رواداری در میان ما بسی بیش از گذشته نهادینه شود و بتوانیم به رغم انتقاداتی که به بزرگان فکری و فرهنگی دیار خود داریم، قدر و منزلت ایشان را حفظ کنیم و زحمات ایشان را پاس بداریم...

## ۲۱. ژوئیه ۱، ۲۰۱۲

اخیراً رمان «مسیح بازمصلوب» نیکوس کازنتزاکیس را می‌خواندم. قابل تأمل است که مفهوم «رنج» و شریک درد و زجر و سختی دیگران شدن و خود را به جای آنها گذاشتن و پا به پای آنها زجر کشیدن و رنجور شدن، اینقدر در سنت مسیحی پررنگ است. داستایفسکی نیز بر همین سیاق در رمان «برادران کارامازوف» دوست داشتن بدون چشمداشت همسایگان و دوستان و خویشان را از زبان قهرمانان داستان توصیه می‌کند؛ گابریل مارسل نیز از «عشق پیش رونده» یاد می‌کند؛ عشق ورزیدنی که از انسانهای انضمامی گوشت و پوست و خوندار آغاز می‌شود، انسانهایی که در اطراف ما زندگی می‌کنند و با اصناف مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند؛ عشق ورزیدنی که نهایتاً سر از «عشق بالارونده» و آسمانی در می‌آورد و واجد آثار و برکات معنوی عذیده است. هر سه متفکر یاد شده بر اهمیت و محوریت مفهوم «رنج» جهت تحقق سعه و جودی سالک و مؤمن سخن می‌گویند. جالب است به میزانی که عموم

عرفای مسلمان متأثر از مفهوم «عشق» در سنت مسیحی بوده و آنرا در نظام عرفانی خویش وام کرده و بسط داده، تحت تأثیر مفهوم «رنج» و پردازش و اهمیت سلوکی آن در این سنت نبوده اند ...

## ۲۲. ژوئیه ۹، ۲۰۱۲

رمان خواندن را بسیار دوست دارم. بر این باورم که رمان های خوب فضای غریبی را خلق می کنند و خواننده را در موقعیت وجودی ویژه ای قرار می دهد تا در ایده ها و مفاهیم انتزاعی و مناسبات و روابط پیچیده انسانی، از نو بنگرد و در آنها دوباره تأمل کند و چیزهایی را در آنها ببیند و سراغ بگیرد که تاکنون ندیده و یا عنایت و التفات چندانی به آنها نداشته: «ما هیچ، ما نگاه». خرسندم که تا کنون از خواندن رمانهای خوب حظ وافر برده ام و تجربه های اگزستانسسیل دل انگیزی داشته ام. هر چند از خواندن مقالات و کتابهای فلسفی و کلامی لذت می برم و بسیار می آموزم، اما رمان خواندن طعم دیگری دارد و افقهای درنوریده نشده را پیش چشمانم قرار می دهد و برایم می گشاید: «عبور باید کرد، و هم نورد افقهای دور باید شد».

## ۲۳. ژوئیه ۱۳، ۲۰۱۲

«پشت هیچستانم / پشت هیچستان جایی است /... آدم اینجا تنهاست / و در این تنهایی سایه نارونی تا ابدیت جاریست».

سالهاست مفتون «هیچ» و «هیچستان» سهراب سپهری و لوازم و دلالت های عرفانی آن هستم. مسامحتاً می توان «هیچ» را با مفهوم «عدم» در منظومه مولانا مقایسه کرد:

فارغ از سودم و زیان چو عدم

طرفه بی سود و بی زیان که منم

هیچستانی که ورای کثرت ها، تعددها و تضادهای مندرج در تجربه های روزمره زندگی در می رسد؛ در هیچستان، سالک دچار «ترسی شفاف» می شود و کران سوزی و «تا انتها حضور» را تجربه می کند و به سوی بی سوبه پرواز در می آید. چترهایمان را ببندیم و زیر باران برویم، شاید ما هم تردامن شویم...

## ۲۴. ژوئیه ۲۰، ۲۰۱۲

این دهان بستی دهانی باز شد

تا خورنده لقمه های راز شد

گر تو این انبان زنان خالی کنی

پُر ز گوهرهای اجلاالی کنی

فرارسیدن ماه مبارک رمضان را به همه دوستان و عزیزان تبریک می گویم. از سنین نوجوانی روزه گرفتن را بسیار دوست داشتم؛ رمضان مجال و فرصت نیکویی است برای خلاف آمد عادت عمل کردن و از دیگران فارغ شدن و به خود پرداختن و نوشدن و تر شدن پی در پی و احوال خوش معنوی و باطنی را نصیب بردن. چترها را ببندیم و زیر باران رحمت دوست برویم، شاید ما هم تردامن شویم:

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی

پیشتر زانکه چو گردی ز میان برخیزم

اگر در این روزها و شبهای معنوی دل انگیز و روح نواز، حال خوشی دست داد، لطفاً مرا از دعای خیر فراموش مکنید:  
"تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی، همت کن / و بگو ماهی ها، حوضشان بی آب است..."

## ۲۵. ژوئیه ۲۴، ۲۰۱۲

« آنی بود، درها و اشده بود / برگی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود / مرغ مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود...»

قرار است شبیه آینده درباره « فضیلت سکوت » در ایالت مریلند سخن بگویم. بنابر یک تقسیمی بندی، می توان گفت که «سکوت» منقسم بر دو قسم است: «سکوت اختیاری و سکوت غیر اختیاری». در سکوت اختیاری، سالک، با اختیار و اراده خود، سکوت اختیاری می کند و کمتر سخن می گوید و به صدای درون و به تعبیر اگزیستانسیالیست ها به «صدای وجود» گوش فرا می دهد و احوال نیکویی را نصیب می برد. در سکوت غیر اختیاری، سالک بر اثر مواجهه با «آبی دریای بیکران هستی» دچار سکوت می شود؛ در واقع، سکوت، او را صید می کند و به دام می اندازد، بجای اینکه سالک، سکوت اختیار کند. عارفان و سالکان در آثار خویش به هر دو سنخ سکوت پرداخته اند؛ هم سکوت اختیاری که میتوان از آن به «فضیلت سکوت» تعبیر کرد و هم سکوت غیر اختیاری. وقتی سپهری به «گویا شدن خاموشی» اشاره می کند و مولوی، خویش را «گویای بی زبان» می نامد، به تجربه های سلوکی و باطنی کم و بیش مشابهی اشاره می کنند و از سکوتی غیر اختیاری پرده بر می گیرند که با آن مواجه شده اند...

## ۲۶. ژوئیه ۳۱، ۲۰۱۲

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن  
در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن  
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن  
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

هفته گذشته برای ایراد سخنرانی به ایالت مریلند رفته بودم. در این سفر فرصتی دست داد، برخی از دوستان عزیز و صمیم را که با یکدیگر دوستی ۳۰ ساله داریم و از دوران تحصیل در دبستان نیکان تا امروز، با هم رفیقیم، دیدم و با هم گپ زدیم؛ از دیدار ایشان حقیقتاً و قتم خوش شد و یاد روزگار سپری شده افتادم، خصوصاً که ۱۸ ماه است که از ایران دورم و یادآوری ایام پیشین، نمکین است و لطف بسیار دارد. چقدر این روابط انسانی پاک بی شائبه دل انگیز است و خواستنی. وقتی در کوچه باغهای خاطرات گذشته قدم می زنی، آنقدر دغدغه و خاطره مشترک در میان هست و رشته مودت میان تو و دوستانت مستحکم، که گذر زمان را حس نمی کنی؛ سوار بر بال خاطرات می شوی و زمان و مکان را در می نوردی و وضعیّت اینجا و اکنون خود را فراموش می کنی. برخی از فیلسوفان اخلاق بر روی فضیلت «دوستی» انگشت تأکید نهاده اند؛ برقرار کردن رابطه دوستی با دیگران و از آن مهم تر حفظ کردن آن برای سالیان متمادی، کار چندان ساده ای نیست؛ در عین حال این سنخ دوستی های پاک و صادقانه، نوعی سعه وجودی به فرد می بخشد. کسیکه بدون هیچگونه چشمداشتی، «دیگری» را بخاطر خود او دوست می دارد و از هم صحبتی با او لذت می برد و از

هنر عشق ورزیدن» برخوردار است؛ بهجتی را نصیب می‌برد و واجد پختگی روانی‌ای می‌شود که به نظر نمی‌رسد امر دیگری در زندگی بتواند جایگزین آن شود. مرحوم شریعتی می‌گفت: «وای که چقدر دل من می‌تواند دوست بدارد»...

## ۲۷. آگوست ۵، ۲۰۱۲

از دیروز جهت شرکت در کنفرانس سالانه ویتگنشتاین و قرائت مقاله خود به وین آمده‌ام؛ بنا دارم ۴-۵ روزی در اینجا بمانم و مقالات متعددی را که در کنفرانس ارائه می‌شود بشنوم و از آنها استفاده کنم. این بار چهارم است که توفیق شرکت در این کنفرانس را پیدا می‌کنم؛ کنفرانس در حومه وین و در حوالی روستاهای ترانتباخ و اترتال، که ویتگنشتاین در دوران فترت فلسفی خویش در آنجا به تدریس در مقطع ابتدایی اشتغال داشته برگزار می‌شود؛ فضایی سبز و چشم نواز و دل انگیز؛ به قول سپهری: هر کجا برگی هست شور من می‌شکند.

امسال ۳۵ سال برگزاری این کنفرانس است؛ سالانه کثیری از ویتگنشتاین پژوهان در این کنفرانس که در ماه آگوست برگزار می‌شود، شرکت می‌کنند. شرحی از آنچه در سال اول شرکت در این کنفرانس آموختم را در مقاله‌ای نوشتم و چند سال پیش به چاپ رساندم.

نیازی به تذکار و تأکید نیست که تا چه میزان ویتگنشتاین را دوست دارم؛ انتشار دو کتاب درباره مؤلفه‌های مختلف فلسفه او (سکوت و معنا، زبان و تصویر جهان)، ترجمه تراکتاتوس و نوشتن شرحی بر آن (که امیدوارم مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران در آینده نزدیک آنرا منتشر کند)؛ وام کردن مفاهیم او در مباحث روشنفکری.. می‌تواند گویای میزان علاقه و انس و دین من به ویتگنشتاین باشد. هم زندگی او برایم جذاب و اسرار آمیز است؛ هم شیوه تفلسف او؛ در این سالیان همشینی دراز آهنگ، فراوان از او آموخته‌ام. ایامی که ایران بودم، علاوه بر کلاسهای رسمی دانشگاه، با دانشجویان همدل و علاقه‌مند، هم حلقه تراکتاتوس خوانی داشتیم؛ هم کتاب «در باب یقین» او را فقره به فقره می‌خواندیم و درباره آن به تفصیل بحث می‌کردیم. ویتگنشتاین قهرمان «آشنایی زدایی» است؛ «به شکل خلوت خود است و به شیوه باران پر از طراوت تکرار»، دعوت به تأمل درباره اموری که از فرط وضوح دیده نمی‌شوند و در زمره نیندیشدنی‌های انسانها در آمده، از مقومات فلسفه ورزی اوست؛ نظیر کسی که در طول روز عینک بر چشم زده و آنرا مرتب می‌بیند، اما کمتر متفطن بدین امر است که بر روی چشمان خود عینک دارد.... بحث از مفهوم «دانستن» و گرامر این واژه در کتاب «در باب یقین» حقیقتاً برای من همیشه دل انگیز و عبرت آموز بوده است. شیوه ورود و خروج ویتگنشتاین به مباحث فلسفی انصافاً آموختنی است.

علاوه بر این، اهتمام جامعه فلسفی غربی به پاسداشت نام و میراث این نابغه قرن بیستم ستودنی و آموختنی است؛ کاش ما هم با بزرگان فرهنگ و اندیشه خود چنین کنیم؛ که بهترین نوع مواجهه با میراث اندیشگی است؛ بازخوانی نقادانه و همدلانه میراث فرهنگی و اندیشگی، نه تجلیل و یا تخفیف صرف اندیشمندان و اهالی فرهنگ که راه به جایی نمی‌برد و ضایع کردن عمر است...

## ۲۸. آگوست ۱۳، ۲۰۱۲

دان کیوپیت در کتاب «دریای ایمان» آورده، روزی فرا می‌رسد که «بناهای یادبود» نیز فرو می‌ریزند و از بین می‌روند؛ بناهایی که سالها و قرنهای متمادی یاد و خاطره شخص و یا پدیده و رویداد مهمی را در دلها زنده نگه داشته اند، روزی نابود می‌شوند...

دیروز در دانشگاه بیرمینگام انگلستان، در جمع دوستان و دانشجویان عزیز ایرانی حضور یافتم و درباره «مولوی و سپهری» و تفاوتها و تشابه‌های نظام سلوکی و عرفانی آنها با یکدیگر سخن گفتم. پس از سخنرانی یکی از دوستان گفت که منزل شخصی جان

هیگ، فیلسوف دین نامبردار معاصر، در شهر بیرمینگام را به فروش گذاشته‌اند و قاعدتاً به زودی فروش خواهد رفت؛ بی‌اختیار خاطره دیدارهای مکرر با هیگ در منزلش در ذهن و ضمیرم دوباره زنده شد؛ دیدارهای دل‌انگیز معرفت بخشی که دیگر جز خاطره ای از آنها بر جای نمانده؛ هیگ شش ماه پیش روی در نقاب خاک کشید و به ابدیت پیوست؛ منزل او نیز امروز و فردا به دیگری سپرده خواهد شد:

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

زوال و فنا و عدم مانایی، حقیقی‌ترین حقیقت این عالم است؛ زلزله اخیر کشورمان نیز یادآور این امر مهیب است؛ قالب تهی کردن و به سوی بی سو به پرواز در آمدن؛ سرنوشت محتوم همه ما بر روی این کره خاکی است. تمام موجودات می‌میرند، اما انسان تنها موجودی است که می‌داند که می‌میرد:

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی

## ۲۹. آگوست ۱۷، ۲۰۱۲

من نیز مانند کثیری از ایرانیان، از وقوع زلزله اخیر در خطه آذربایجان بسیار اندوهگین و رنجورم؛ کشته شدن قریب به سیصد نفر و زخمی و مجروح و بی‌خانمان شدن بسی بیش از این تعداد، دل سنگ را نیز به درد می‌آورد. می‌توان تصور کرد بازماندگان عزیز این بلای خانمانسوز، چه روزها و شبهای تلخ و سردی را تجربه می‌کنند؛ مادران و پدرانی که داغدار فرزندانشان هستند؛ کودکانی که آواره و یتیم شده‌اند و آینده‌ای مبهم و ناروشن را انتظار می‌کشند. روزگار غریبی است نازنین...

پرداختن به «دیگری» و درد و رنج‌های او و تلاش برای کاستن آن از مقومات سلوک اخلاقی است؛ گابریل مارسل با پیش کشیدن مفهوم «آمادگی معنوی» و تفکیک میان «عشق پیش رونده» و «عشق بالا رونده»، می‌کوشد تا توضیح دهد راه آسمان جز از طریق زمین نمی‌گذرد و کسیکه دلمشغول دیگران نیست و از حصار خویشتن به در نیامده و در اندیشه هموعان خود نیست، نمی‌تواند بر بامهای آسمان پای بگذارد.

عید فطر در راه است؛ شمس تبریزی می‌گفت: «مبارک شماید، ایام بر شما می‌گذرند». برای مبارک شدن و تبدیل مزاج پیدا کردن و نصیب بردن تجربه‌های باطنی و کبوترانه در شرایط کنونی، چه امری ضروری‌تر و رهگشاتر از عشق ورزیدن به هموعان و از پی کاستن از درد و رنج هموطنان عزیز می‌روان شدن که روزهای زمستانی و سراسر سردی را تجربه می‌کنند. وقتی در اخبار خواندم عده‌ای از هموطنان عزیزمان برای کمک به مناطق زلزله زده شتافته‌اند و یا کمک‌های خود را ارسال کرده‌اند، حقیقتاً وقتم خوش شد. آرزو کنیم و به جد از خداوند بخواهیم که این همدلی‌ها و همزبانی‌ها ما بیشتر شود و از طریق پرداختن به دیگران و دلمشغول وضعیت اینجا و اکنون آنها بودن، سعه وجودی بیابیم و هم نورد افقهای دور شویم:

زین روش بر اوج انور می روی

ای برادر گر بر آذر می روی

## ۳۰. آگوست ۱۸، ۲۰۱۲

«در اتاق من طینی بود از برخورد انگشتان من با اوج/ در اتاق من صدای کاهش مقیاس می آمد/ لحظه های کوچک من تا ستاره فکر می کردند/ خواب روی چشمهایم چیزهایی را بنا می کرد: یک فضای باز، شن های ترنم، جای پای دوست»

فرا رسیدن عید فطر را به همه دوستان و عزیزان تبریک می گویم. ماه رمضان مجال مغتنمی است برای برخورد انگشتان با اوج، تا ستاره فکر کردن و جای پای دوست پای نهادن و تجربه های کبوترانه را نصیب بردن. فطر یعنی رویدن؛ عید فطر پس از یکماه تفقد باطن و مجاهدت با نفس در می رسد و با رویش و سر بر آوردن احوال خوش معنوی هم عنان است؛ چه مبارک سحری و چه فرخنده شبی...

### ۳۱. آگوست ۲۹، ۲۰۱۲

اخیراً کتاب «در دامگه حادثه»، خاطرات پرویز ثابتی را خواندم؛ مرد شماره ۲ ساواک که پس از سی سال سکوت لب به سخن گشوده است. سخنان او درباره علی شریعتی و غلامحسین ساعدی و برخی دیگر از اهالی فرهنگ و قلم سخت عبرت انگیز است؛ از سخنان کذب و مدعیات باطل و ناجوانمردانه او درباره این انسانهای شریف که بگذریم؛ نوع مواجهه و رویکرد او حاکی از نگرش رهن و خطرناکی است که متأسفانه در میان برخی از ما هنوز دیده می شود: برای نقد رقیب و مخالف، به جای نقد ایده ها و روش و منش او، استفاده از تهمت های اخلاقی و ناموسی؛ تو گویی بهترین حربه برای نقد و داوری و ارزیابی، پناه بردن به این سنخ امور است؛ به جای نقد و ارزیابی معرفتی و استدلال کردن، محوریت یافتن و بر صدر نشستن تجسس در احوال و زندگی شخصی افراد. به نظرم، روشن است که کارنامه ثابتی در ساواک به هیچ وجه قابل دفاع نیست؛ در عین حال نباید اسیر منطق این سنخ مواجهه ها شد؛ تخفیف و تخریب شخصیت بزرگان قوم ما را به جایی نمی رساند و بار ما را بار نمی کند، باید سرمایه های ملی را پاس داشت و قدرشان را دانست و در عین حال به نقد میراث آنها همت گماشت؛ چنانکه در می یابم، بهترین نوع مواجهه و قدردانی از بزرگان اینچنین است. بر همین سیاق سخنان اخیر سید حسین نصر درباره مرحوم شریعتی را نیز هیچ نپسندیدم؛ از جاده انصاف و حقیقت بسیار فاصله دارد:

«چشم ها را باید شست / جور دیگر باید دید»...

### ۳۱. سپتامبر ۲، ۲۰۱۲

دو روزی است که به تورنتو بازگشته ام و مجدداً مشغول کار و بار. روز آخر اقامت در لندن، بر سر مزار دوست خانوادگی نازنینی که دست اجل ۶ ماه پیش، نابهنگام او را از ما گرفت، حاضر شدم و فاتحه ای قرائت کردم. همسر با وفا و مهربان این عزیز از دست رفته که از انس و الفت من با سهراب سپهری با خبر است، نسخه «هشت کتاب» این یار سفر کرده را به یادگار به من داد، تا من بعد هر وقت «هشت کتاب» می خوانم، همسر مرحوم او را نیز یاد کنم. دیشب این «هشت کتاب» را ورق می زدم، در میان بر گهای خشک شده زیبایی که آن دوست عزیز در جای جای کتاب گنجانده، چشمم به شعری از فریدون مشیری افتاد که از جایی بریده شده و در میان این «هشت کتاب» قرار داده شده؛ شعر را چندین بار خواندم، سخت به دلم نشست و مرا با خود به سرزمین دل انگیز خاطره ها برد و انبوه خاطرات خوش گذشته با دوستان یکرنگ و همدل و با صفا را در دهم و ضمیرم زنده کرد:

من دلم می خواهد / خانه ای داشته باشم پر از دوست / کنج هر دیوارش / دوستهایم بنشینند آرام / گل بگو گل بشنو / هر کسی می - خواهد / وارد خانه پر عشق و صفایم گردد / یک سبد بوی گل سرخ / به من هدیه کند / شرط وارد گشتن / شست و شوی دلهاست... می نویسم ای یار / خانه ما اینجاست / تا که سهراب نرسد دیگر / «خانه دوست کجاست؟» ...

چند روزی است که ترم جدید تحصیلی آغاز شده و کلاسهای درس در دانشگاه تورنتو شروع شده است. در این ترم، افزون بر تدریسی که می‌کنم؛ سر برخی از کلاسها می‌نشینم و بهره علمی فراوان می‌برم. یکی از کلاسهای که در آن شرکت می‌کنم، "Democracy and the Secular" است؛ کلاس برای دانشجویان فوق لیسانس و دکترای طراحی شده است. علاوه بر تدریس خوب و با علاقه استاد، نحوه چپ‌نشین مطالب و ورود و خروج بدانها برایم تأمل برانگیز و درس آموز است. کلاس ناظر به نقد گفتمان مدرنیته در قلمرو "امر سیاسی" است و آراء فیلسوفان و متفکرانی چون "کارل اشمیت، والتر بنیامین، بوردیو، دریدا، لویناس، آلن بدیو، ژیک و آگامبن" را در سنت قاره ای به تفصیل به بحث می‌گذارد...

کار فکری جدی کردن در هر سنتی، البته سترگ و سخت است؛ کاری که مسئله محور است و ناظر به دغدغه‌ها و مسائل جاری اینجا و اکنون سامان می‌یابد؛ نه صرف نام بردن از عمرو و زید و وقت و بیوقت نام آنها را در نوشته‌ها و گفته‌ها آوردن. برخی در میان ما به غلط تصور می‌کنند، عالم اندیشه مثل جهان تکنولوژی است؛ تو گویی هر محصول نویی که به بازار می‌آید؛ باید آنرا زود عرضه کرد و به دیگران نشان داد که مثل آخرین محصولات موبایل و لپ‌تاپ و ماشین، جدیدترین اسم‌های بزرگ را می‌دانیم و مثلاً ژیک و آگامبن را خوب می‌شناسیم؛ غافل از اینکه اگر کند و کاو فکری مسئله محور نباشد و نسبتی با اینجا و اکنون ما نداشته باشد، محصول کار، کالای لوکس فرهنگی خواهد بود که به درد زینت المجاس شدن می‌خورد و نهایتاً گرهی از مسائل فکری پیش روی ما نخواهد گشود. امثال ژیک هم در دل سنت خود نُضج گرفته و بالیده‌اند و روی مسائل پیش روی سنت خود، کار کرده‌اند و در پی اصحاب مکتب فرانکفورت، نسبت به مدرنیته نهادینه شده در مغرب زمین انتقادات خود را طرح کرده و با پیشینیان خود دیالوگ انتقادی کرده‌اند؛ نه منسلخ از آنچه پیرامون آنها جاری و ساری بوده است. در میان ما، که هنوز فاقد نهادها و ساختارهای مدرن جا افتاده هستیم؛ جدی گرفتن و استفاده از ایده‌های متفکرانی رهگشاست که مسائل، دغدغه‌ها و نظام معرفتی آنها با شرایط کنونی ما تناسب و تلائم بیشتری دارد و نه لزوماً زمانه‌ی زیستن آنها. تشخیص این مهم، البته در گرو درک درست و پخته و جامع‌الاطراف از مختصات فرهنگی و دینی و اجتماعی و سیاسی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم؛ در عین حال، این مهم بدون انس و آشنایی جدی با دست کم برخی از مؤلفه‌های سنت ایرانی-اسلامی موجود (فلسفه، ادبیات، تاریخ، کلام، فقه، عرفان...) و بازخوانی انتقادی آنها راه به جایی نخواهد برد و ماندگار نخواهد شد و مانند کف‌های امواج دریا، عمر کوتاهی دارد و زود از بین خواهد رفت.

چند روزی است که بلوایی بر سر فیلم تازه انتشار یافته در یوتیوب درباره پیامبر گرامی اسلام پدید آمده؛ نسخه منتشر شده آن در فضای مجازی را اخیراً دیدم. از سطح هنری نازل فیلم که بگذریم؛ اهانت و تخفیف کسی که مورد احترام میلیونها مسلمان است؛ کاری است غیر اخلاقی و دل‌آزار. چنانکه پیشتر هم نوشته‌ام، باید حقوق بنیادین انسانها و «حق ناحق بودن» را پاس داشت و آنرا به رسمیت شناخت و از آن دفاع کرد؛ از جمله حق آزادی بیان؛ اما لازمه این سخن، روا دانستن اهانت به دیگران و دفاع کردن از اهانت به دیگران نیست؛ اهانت کردن به دیگران و آزار و اذیت آنها قویاً مذموم است، چرا که متضمن خوارداشت و نادیده گرفتن کرامت انسانی ایشان است و اخلاقاً ناروا و فرو نهادنی. از سوی دیگر، واکنش معترضانی که به سفارتخانه‌ها حمله کرده‌اند، نیز اخلاقاً ناموجه است و به هیچ رو قابل دفاع نیست؛ از خشونت، خشونت زاده می‌شود و "خون به خون شستن محال است و محال"؛ باید اعتراض خود به این کار را نشان داد؛ اما به نحو مدنی و غیر خشونت آمیز...

روزگار غریبی است؛ جماعتی از فضای آزاد مغرب زمین استفاده کرده و مرز میان نقد و توهین را در نوردیده و معتقدات دیگران را به باد سخره می گیرند؛ جماعتی دیگر نیز در آنسوی دنیا گریبان چاک می کنند و به خشونت رو می آورند و با اخذ این روش ناموجه در صدد جبران و تلاقی بر می آیند. در این میان، کسانی چون راقم این سطور که نه با گروه اول همدلی دارند و توهین و تحقیر معتقدات را بر نمی تابند و نه مَشی گروه دوم را می پسندند؛ بلکه دل در گرو اسلام رفرمیستی و تبیین و دفاع از قرائت مدارا محور از اسلام دارند؛ باید ملامت بسیاری را از سوی دو جماعت یاد شده به جان بخرند و در عین حال مرعوب فضا نشوند و کار خویش را پی بگیرند و از موضع اخلاقی و اصولی خود دفاع کنند؛ ولو کسانی را خوش نیاید...

زین روش بر اوج انور می روی

ای برادر گر بر آذر می روی

### ۳۴. سپتامبر ۱۷، ۲۰۱۲

کویریات دکتر شریعتی را بسیار دوست دارم و آثار «هبوط در کویر» و «گفتگوهای تنهایی» را مکرر خوانده‌ام. وقتی دلم می گیرد و حس غریبی به سراغم می آید، به این بوستان حاصلخیز پناه می برم و در سایه سار درختان آن دمی می آسایم. اخیراً مقاله «نامه ای به دوست» را در کتاب «هبوط در کویر» مجدداً خواندم؛ این بخش نوشته برایم دل انگیز بود:

«... می دانم کس دیگری به درون من پا گذاشته است و اوست که مرا چنان بی طاقت کرده است که احساس می کنم دیگر نمی توانم در خودم بگنجم. در خودم بیارامم. از «بودن» خویش بزرگتر شده‌ام و این جامه بر من تنگی می کند. این کفش تنگ و بی تابی فرار! عشق آن سفر بزرگ. اوه، چه می کشم!!

چه خیال انگیز و جانبخش است اینجا نبودن!...»

این عبارات برایم تداعی کننده بخشهایی از شعر روح نواز «ندای آغاز» سپهری بود:

«... باید امشب بروم/ باید امشب چمدانی را/ که به اندازه تنهایی من جا دارد، بردارم/ و به سمتی بروم/ که درختان حماسی پیداست/ رو به آن وسعت بی واژه که همواره مرا می خواند/ یک نفر باز صدا زد: سهراب! کفش هایم کو؟»

هم شریعتی، هم سپهری، دلمشغول سرشت سوگناک هستی و «دچار آبی دریای بیکران» بودند و «ترنم موزون حزن» را که به «رد وحدت اشیاء» اشاره دارد، به گوش جان شنیده و به سمت بی سو سفر کرده بودند...

### ۳۵. اکتبر ۱، ۲۰۱۲

امروز پیش از بازگشت از هیوستون به تورنتو با دو تن از دوستان عزیز به خلیج مکزیک رفتیم؛ خلیج حدوداً در یک ساعتی هیوستون واقع شده؛ ساکنان محلی به ماهیگیری مشغول بودند؛ نم نم بارانی می بارید و باد خوشی در فضای ساحل و اسکله می وزید و صورتم را نوازش می کرد و طراوت و لطافت را به جانم می ریخت؛ در ساحل قدم می زدیم، تا چشم کار می کرد آب بود و «آبی دریای بیکران»...

بی اختیار یاد شمال خودمان افتادم و انبوهی از خاطرات خوش و دلچسب و شیرین گذشته در ذهن و ضمیرم زنده شد؛ طی سالیان متمادی بارها به اتفاق خانواده و دوستان عزیز به شهرهای مختلف استان‌های شمالی سفر کرده‌ام؛ آخرین باری که شمال بودم؛ حدوداً ۳ سال پیش بود؛ امیدوارم که بخت یار باشد و نوبت آتی که صدای دلنشین امواج دریای خزر را می شنوم؛ چندان دیر و دور نباشد...



این روزها اخبار نگران کننده متعددی می‌شنویم؛ از سویی نوسانات و تلاطم‌های زیاد قیمت ارز، شرایط معیشتی را بیش از گذشته برای هموطنان عزیزمان در داخل کشور سخت کرده، نمی‌دانم این قصه به کجا خواهد رسید و سر از کجا در خواهد آورد... از سوی دیگر خارج شدن نام سازمان مجاهدین از لیست به وسیله دولت آمریکا نیز نگران کننده است؛ این سازمان با کارنامه زشت و غیر قابل دفاعی که در جریان جنگ هشت ساله ایران و عراق از خود بر جای گذاشته، در میان مردم ایران هیچ پایگاه اجتماعی ندارد؛ در شرایطی که متأسفانه دولتمردان اسرائیلی شیپور جنگ به کشور عزیزمان را به صدا در آورده‌اند، این اتفاق نگران کننده‌تر می‌شود. روزگار غریبی است، سفارت ایران در کانادا بسته می‌شود، برخی از ایرانیهای ساکن کانادا نظیر خانم نازنین افشین جم به دیدن نخست وزیر کانادا می‌روند و از این کار تلویحاً و تصریحاً تشکر می‌کنند!!! نمی‌دانم امثال ایشان چه تصویر و تلقی‌ای از خود و جایگاهشان در جامعه ایرانیان کانادا و همچنین ملت ایران دارند که پیش یک مقام رسمی کانادایی می‌روند و از این اقدام نادرست که قطعاً زندگی را بر ایرانیان ساکن کانادا و خانواده هایشان در داخل ایران سخت می‌کند، حمایت می‌کنند. اسباب تأسف است...

وقتی کار به دست تندروها می‌افتد، کسانی که مواضع معتدل دارند، به حاشیه رانده می‌شوند و سخنان چندان خریداری ندارد. قطعاً در گرفتن آتش خانمانسوز جنگ، هیچ گرهی از کار فرو بسته ایران نمی‌گشاید. اگر به درستی با مواضع کسانی که در داخل کشور شرایط را به سمت بحرانی شدن سوق می‌دهند، مخالفت کرده، آنرا نقد می‌کنیم، از این سو نیز باید مواضع جنگ طلبان را محکوم کنیم. انصاف و عدالت خواهی و میهن دوستی اقتضا می‌کند هر دو سوی ماجرا را ببینیم و محکوم کنیم. برخی به خطا تنها سویی داخلی ماجرا را می‌بینند و چشم بر کنش‌ها و اقدامات جنگ طلبانه برخی سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی می‌بندند و از کنار آن می‌گذرند؛ از سوی دیگر نیز برخی به خطا تنها سویی خارجی مسئله را می‌بینند و برجسته می‌کنند... کسانی که دل در گرو آبادانی و آزادی ایران عزیز دارند، قطبی و تند شدن فضا را از هر دو سو نمی‌پسندند و آنرا محکوم می‌کنند؛ با دل نگرانی تمام، چشم به راه در رسیدن روزهای بهتری برای وطن عزیزمان هستیم؛ دریغا که ایران ویران شود...

“یادی از آن روزها که ایران پر از امید بود.” به رغم همه انقاداتی که به کارنامه دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی وارد است؛ نمی‌توان مثنی و مرام دموکراتیک و مدارا محور او را نادیده گرفت و فراموش کرد. گفتمانی که او در سپهر سیاست ایران پی افکنی کرد؛ اکنون بدل به بخشی از حافظه جمعی ما شده است. از اینرو، گاهی دلم برای خاتمی که «با تمام افقهای باز نسبت داشت» و همه آن روزهای تلخ و شیرین و خاطره انگیز تنگ می‌شود؛ روزگاری که وزارت فرهنگ می‌کوشید در خدمت اهالی فرهنگ باشد و به تعبیر نیکوی عطاءالله مهاجرانی، از «ارشاد» ایشان دست بکشد؛ روزگاری که وضعیت کتاب و سینما و تأثر و دانشگاه و علم و اقتصاد و صنعت و موقعیت بین‌المللی ما بسی بهتر از امروزمان بود؛ روزگاری که..... به امید در رسیدن روزهای دل انگیز بهاری و از میان رخت بر بستن یأس و نومیدی و شبهای زمستانی در آینده نه چندان دور:

ای بهار عاشقی گرمای تابستانیت کو  
که خزان گرد زمستان خیمه زد بر آشیانم

شانزده سال پیش بود، روزگاری که دانشجوی رشته داروسازی بودم، که یکی از دوستان نزدیک و عزیزم «دچار آبی دریای بیکران» گشت و در دریای خزر غرق شد و به ابدیت پیوست و مرا در حسرتی ابدی فرو برد؛ هنوز نعره‌های جگرشکاف خواهر و مادر او در روز تشییع جنازه را خوب بخاطر می‌آورم. مقاله «نگاهی ویتگنشتاینی به مسئله شر» در کتاب «سکوت و معنا» را به یاد آن عزیز سفر کرده نوشته‌ام...

چند روز پیش به درخواست خانواده محترمی در شهر تورنتو، در مجلس سوگ جوان ناکامی که متأسفانه اخیراً در سانحه رانندگی جان خود را از دست داده شرکت کردم و درباره پدیده مرگ تحت عنوان «مرگ پایان کبوتر نیست» سخن گفتم؛ وقتی در مجلس نشسته بودم، دقایقی پیش از آغاز سخنرانی، تمام آن خاطرات تلخ شانزده سال پیش دوباره در ذهن و ضمیرم زنده شد، خصوصاً که این جوان نیز مثل دوست فقید من در سن ۲۷ سالگی روی در نقاب خاک کشید و این جهان را ترک گفت. با خود می‌اندیشیدم که مقوله مرگ، همانطور که عرفا گفته‌اند، بسان آینه‌ای است که هر کس می‌تواند خود را در آن ببیند و از نوع رابطه‌ای که با این پدیده منحصر به فرد برقرار می‌کند، خود را بهتر بشناسد، گویی مرگ‌شناسی نوعی خودشناسی است:

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار

آن ز خود ترسانی‌ای جان هوش دار

کسی که از مرگ می‌هراسد، تصویری از خویشتن و زندگی دارد و کسی که از آن نمی‌هراسد و تعلقات این جهانی مانع از آن نمی‌شود که هر از گاهی درباره مقوله مرگ اندیشه کند، به نحو دیگری خویشتن و جهان و حقیقت زندگی را می‌شناسد. همانگونه که ما تنها دنیا می‌آییم و تنها خواب می‌بینیم؛ به تنهایی از دنیا می‌رویم و کسی در این تجربه مهیب و غریب با ما شریک نیست: «آدم اینجا تنهاست/ و در این تنهایی سایه نارونی تا ابدیت جاریست»...

۳۹. اکتبر ۱۶، ۲۰۱۲

چند روز پیش در دانشگاه جرج واشنگتن سخنرانی داشتم؛ در میان کسانی که در سالن نشسته بودند؛ خانم جوانی را دیدم که عینک آفتابی زده بود و نمی‌توانست بدون کمک دیگران، راه برود و حرکت کند. پس از اتمام جلسه، از دوستان شنیدم که آن دختر خانم، با کمال تأسف از قربانیان پدیده شوم اسید پاشی است. چنانکه دریافتم، ایشان چند وقتی است که از همسر سابق خود جدا شده و فرزند ۶ ساله‌ای هم دارد؛ پدر شوهر سابق او در پارک به صورت او اسید پاشیده و او را از نعمت بینایی محروم کرده است؛ این دختر جوان به کمک خانواده خیری برای مداوا به واشنگتن آمده، هر چند متأسفانه هنوز درمان مؤثری صورت نگرفته و چشمان او جایی را نمی‌بیند...

از دیدن وضعیت آن دختر و شنیدن ظلم و جفایی که در حق او رفته، بسیار غمگین و شرمنده شدم و چند قطره‌ای گریستم؛ و مگر می‌شود این صحنه را دید و تأسف نخورد؟ نمی‌دانم درباره این عمل فجیع غیر انسانی چه می‌توان گفت؟ با خود می‌اندیشیدم که متأسفانه فرهنگ خشونت در میان ما در همه سطوح کم و بیش نهادینه شده؛ از خشونت‌های زبانی و فیزیکی در کوچه و خیابان گرفته تا خشونت‌هایی که در خانواده‌ها دیده می‌شود، تا تندی و عصبیت و کینه‌ای که در نوشته‌ها، تحلیل‌ها و گفتارهای فکری و سیاسی ما موج می‌زند؛ نمی‌دانم چه باید کرد تا این فرهنگ خشونت در همه سطوح آن از میان رخت برنهد. ما از مشکل عمیق فرهنگی دراز آهنگی در این باب رنج می‌بریم؛ مشکلی که در همه سطوح، از جمله کنش‌های سیاسی و فرهنگی سر بر

می آورد و بروز و ظهور پیدا می کند. مثلاً، پس از پخش برنامه بی بی سی پرگار اخیر درباره آینده "روشنفکری دینی"، پیام های تند و خصمانه چندی دریافت کردم. واقعاً سر این میزان از عصبانیت را در نمی یابم؟ اگر مخالفت و یا نقد و ایرادی به کسی داریم، روشن است که از در تخفیف و توهین در آمدن و غیر استدلالی سخن گفتن مشکلی را حل نمی کند؛ اما گویا عده ای در میان ما، فاقد بلوغ روانی مکفی اند و راه دیگری بلد نیستند و تنها از ابراز احساسات خشم آلود خود لذت می برند...

فرهنگ مدارا در میان ما رونق زیادی ندارد؛ در عین حال گریز و گزیری از نهادینه شدن این امر نداریم، باید با تمان توان ذهنی و رفتاری خود در بسط و نهادینه کردن آن بکوشیم. چند قرن پیش حافظ می گفت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

با همه می توان مدارا کرد؛ مگر با «دشمنان مدارا»؛ کسانی را که مُخلّ نظم جامعه اند و مخل امنیت مردمند باید به دست قانون سپرد (نظیر فرد اسید پاش)؛ به غیر از این موارد، باید صبوری پیشه کنیم و امیدوار باشیم، هر چند سخت می نماید. آرزو کنیم آنقدر بلوغ و پختگی روانی در میان ما نهادینه شود که به رغم اختلافاتی که با هم داریم، یکدیگر را تحمل کنیم و خشونت های کلامی و نوشتاری و رفتاری را رها کنیم...

۴۰. اکتبر ۲۳، ۲۰۱۲

«در سوگ احمد قابل»

«بزرگ بود/ و از اهالی امروز بود/ و با تمام افقهای باز نسبت داشت/ و لحن آب و زمین را چه خوب می فهمید... و رفت تالب هیچ/ و پشت حوصله نورها دراز کشید/ و هیچ فکر نکرد/ که ما میان پریشانی تلفظ درها/ برای خوردن یک سیب/ چقدر تنها ماندیم» از شنیدن خبر روی در نقاب خاک کشیدن احمد قابل بسیار اندوهگین شدم؛ سالهاست که صداقت، حریت، تواضع، بی-تکلفی، پاکدامنی و پایداری او را می ستایم. غزالی در کتاب «ذکر الموت» از سه گونه مواجهه آدمیان با مرگ سخن می گوید: کسانی که شیرین می زیند و آنقدر تعلقات و دلبستگی های دنیوی دارند که از مرگ می هراسند و تلخ می میرند؛ دسته دوم افرادی اند که از وضعیت روحی خود راضی نیستند و در آرزوی در رسیدن روزگار بهتری هستند؛ اما عزم و اراده برای تغییر و توبه ندارند و در حسرت سر بر آوردن رستاخیزی در سرزمین وجودشان، شب و روز را دوره می کنند؛ دسته سوم گروهی هستند که به استقبال مرگ می روند، چرا که زوال و عدم مانایی دنیا را به رأی العین دیده اند و دلبستگی چندانی به دنیا ندارند و کبوتر جانیشان در آرزوی حفره کردن زندان و پرواز به سمت بی سو و دیار دوست است:

این جهان زندان و ما زندانیان

حفره کن زندان و خود را و ارهان

احمد قابل از گروه سوم بود؛ تعلقات دنیوی چندانی نداشت و خود را بسان مسافری می انگاشت که قرار است چند صبحی در این دنیا بزید و پس از آن به «خلوت ابعاد زندگی» سفر کند و هم نورد افقهای دور شود. تمام زندگی پاک او بر این امر گواهی می دهد؛ کثیری چون من، هیچوقت نشنیده بودند که او ترکیبی به یادگار از دوران جنگ ۸ ساله ایران و عراق در بدن داشت، تا اینکه، اخیراً پزشکان مجبور به عمل جراحی و خارج کردن ترکش شدند؛ همچنین، در حالیکه از مرحوم آیت الله منتظری اجازه نامه اجتهاد داشت، سالها بود که لباس روحانیت را از تن به در آورده بود و با مناعت طبع زندگی می کرد و خم به ابرو نمی آورد؛ خورشید سواری که رنج خود و راحت یاران را می طلبید. «شجاعت بودن» در او موج می زد؛ با دغدغه های اصیل وجودی و معرفتی خویش

زندگی می‌کرد و دلمشغول آنها بود؛ اگر بر اثر تبعات و تأملات دراز آهنگ فقهی به موضعی می‌رسید؛ باکی از ابراز آن نداشت؛ ولو اینکه خلاف رأی جمهور بود. سخنان او درباره حکم «حجاب» از این دست بود؛ بدیع و خلاف آمد عادت و جسورانه.

مرحوم قابل از تبار «احیاگران دینی» بود؛ محییانی که دغدغه‌های دینی و معرفتی پررنگی دارند و در اندیشه بازسازی معرفت دینی و نحوه زیست مؤمنان در جهان جدیدند. عموم آثار مکتوب و پروژه ایشان موسوم به «شریعت عقلانی» را باید اینگونه فهمید و ذیل این مقوله گنجانند و ارج نهاد. در نگرش احیاگرایانه؛ شخص احیاگر، بسته به تشخیص خود، بر جوانب مغفول دین انگشت تأکید می‌نهد؛ چنانکه غزالی در قرن پنجم هجری به «احیاء علوم دین» با تأکید بر علم اخلاق همت گماشت. در دوران معاصر نیز، مرحوم طباطبایی و مطهری با برگرفتن سلاح از زرادخانه فلسفه اسلامی، در کسوت متکلم؛ به نقد آموزه های مارکسیستی همت گمارده و تمام هم‌خویش را برای بدست دادن تبیینی معقول و موجه از مدعیات اسلامی بکار گرفتند. قابل نیز می‌کوشید با رجوع به سنت فقهی و بازخوانی انتقادی آن به مدد عقل دینی، آراء ابتکاری خویش در قلمرو فقه را پیش چشم دیگران قرار دهد. اگر نحله روشنفکری دینی می‌کوشد با بکار بستن عقلانیت نقاد و مدد گرفتن از فراورده‌های معرفتی جهان جدید که در فلسفه و علوم اجتماعی و علوم تجربی جدید بروز و ظهور پیدا کرده؛ به بازخوانی انتقادی سنت دینی پرداخته و در مؤلفه‌های گوناگون سنت به دیده عنایت بنگرد، احیاگران دینی بیشتر دلمشغول پالایش و بازخوانی انتقادی سنت دینی‌اند؛ با رجوع به مؤلفه‌های مختلف سنت اسلامی نظیر فلسفه، کلام، فقه، عرفان. در این راستا، ایشان از ظرفیت‌های مغفول واقع شده و نادیده انگاشته شده در سنت دینی مدد می‌گیرند و چندان در اندیشه دستاوردهای معرفتی جهان جدید نیستند.

چنانکه در می‌یابم؛ تحقق تجربه‌های دل‌انگیز باطنی و معنوی و زیستن مسلمانان معقول و کارآمد در روزگار کنونی، در گرو بسط و نهادینه شدن قرائت خرد نواز و اخلاقی و انسانی از اسلام است. برای تحقق این مهم به آثار رهگشای هر دو طایفه روشنفکران و احیاگران دینی نیاز مبرم داریم.

افسوس که مرحوم قابل چندان برای بسط بیشتر ایده‌های احیاگرایانه خویش نیافت و دست اجل او را نا بهنگام از ما گرفت. رحمت و درود بیکران پروردگار بر روح پاک آن عزیز سفر کرده باد. خداوند را می‌خوانیم تا به خانواده داغدار مرحوم قابل، صبر و خویشنداری بر این مصیبت عطا کند:

چون دعامان امر کردی ای عجاب

این دعای خویش را کن مستجاب

دوم آبان ۱۳۹۱

۴۱. اکتبر ۲۸، ۲۰۱۲

جمعه گذشته به مناسبت فرا رسیدن عید قربان به همراه دوستی به «مرکز اسلامی نور» در شهر تورنتو رفتیم؛ مسلمانان زیادی از فرق اسلامی گوناگون در مراسم شرکت کرده بودند؛ پس از اقامه نماز، خطبه عید را خانم مسلمانی خواند که اصالتاً عرب بود و مدارک دانشگاهی خود در حوزه مطالعات اسلامی را از انگلستان و کانادا گرفته بود؛ خطبه دلنشینی با استشهاد به برخی از آیات قرآن و دعوت مسلمانان به دوستی و همدلی و کنار گذاشتن تلخی‌ها و کدورت‌ها به سبب در رسیدن این عید عزیز؛ ایشان سخنان خود را با ترجمه انگلیسی این بیت مولانا ختم کرد:

چو بر گورم بخواهی بوسه دادن

رخم را بوسه ده، کاکنون همانیم

پس از اتمام خطبه، چند دقیقه‌ای با سخنران صحبت کردم؛ حسن انتخاب شعر ایشان را ستودم؛ می‌گفت خوش به حال شما فارسی‌زبانان که می‌توانید اشعار مولانا را به زبان فارسی بخوانید؛ ما مجبوریم از طریق ترجمه‌ها، این اثر عظیم معنوی را بخوانیم و از آن بهره ببریم.

سخن حقی می‌گفت، از این حیث انصافاً ما بختیاریم و گنجی رایگان را در اختیار داریم؛ باشد که قدر آنرا بدانیم و از آن حظ وافر معنوی ببریم. با تبریک و شادباش به مناسبت در رسیدن این عید بزرگ اسلامی، دوستان و عزیزان را به دیگر ابیات این غزل پرمغز مهمان می‌کنم:

بیا تا قدر همدیگر بدانیم  
که تا ناگه ز یکدیگر نمائیم  
غرضها تیره دارد دوستی را  
غرضها را چرا از دل نرانیم؟  
کنون پندار مردم، آشتی کن  
که در تسلیم، ما چون مردگانیم

#### ۴۲. اکتبر ۳۱، ۲۰۱۲

چند روز پیش در اخبار خواندم که سمینار بین‌المللی «سهراب سپهری» در تهران با شرکت ۱۰ نفر برگزار شده است؛ گویا وزیر فرهنگ و ارشاد ابراز تمایل کرده بود که در این سمینار شرکت کند؛ بخاطر ایشان سمینار را یک هفته به تعویق انداختند؛ باز هم ایشان در سمینار شرکت نکرد؛ معاون ایشان هم که در جلسه حاضر بوده، آنقدر صبر نمی‌کند تا پیام وزیر خوانده شود و زودتر سالن را ترک می‌کند...

نمی‌توان این خبر را شنید و از چگونگی مواجهه ما با میراث و مفاخر ادبی و فرهنگی خود ابراز تأسف عمیق نکرد. روشن است که کار اجرایی سمینار و برنامه‌ریزی و زمانبندی و احیاناً ترکیب مهمانان و سخنرانان مدعو، پخته و حساب شده نبوده؛ بی-اعتنایی مسئولین فرهنگی هم که مزید بر علت شده...

اخیراً در دانشگاه تورنتو؛ چندین دانشجوی رشته مطالعات خاور میانه به من مراجعه کردند و درباره پایان‌نامه فوق‌لیسانس و دکتری خود با من گفتگو کردند؛ پایان‌نامه ایشان درباره شعر معاصر فارسی با تمرکز بر اشعار فروغ فرخزاد و سهراب سپهری است. با خود می‌اندیشیدم که در این سوی دنیا کسانی که چند سالی است فارسی یاد گرفته‌اند، مشتاقانه و با رغبت تمام آثار این شعرای بزرگ معاصر ما را دنبال می‌کنند و درباره آن می‌اندیشند و می‌نویسند؛ از آنسو سمینار بین‌المللی سپهری با چه کیفیتی در سرزمین مادری او برگزار می‌شود: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا...

#### ۴۳. نوامبر ۱، ۲۰۱۲

اخیراً نامه نسرين ستوده به دخترش را دوباره خواندم و سخت تکان خوردم از وارستگی و گذشت و حریت او برای تحقق آرمان پاک و بلندی که در سر دارد. او جمعه وارد هفدهمین روز اعتصاب غذای خود می‌شود؛ اکنون عزیزترین سرمایه نسرين در حال پژمردن و

از بین رفتن است؛ و مگر به تعبیر قرآن، حقیقت نیکی غیر از آن است که کسی از آنچه دوست می‌دارد، ببخشد و انفاق کند: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون...

نمی‌دانم چه بر سر جسم و روان رنجور او خواهد رفت؛ نمی‌دانم کی می‌تواند فرزندانش را دوباره به گرمی در آغوش بگیرد و در سایه سار درخت وجود آنها دمی بیاساید، نمی‌دانم...

در دل سکوت شب نشسته‌ام و این سطور را با دستان سیمانی ناتوان خود می‌نویسم، غمی سنگین تمام فضای ضمیرم را آکنده....

از خداوند سلامتی و تحقق خواسته‌های آن عزیز در بند را که صد قافله دل هم‌ره اوست، به جد طلب کنیم:

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند

نیاز نیمه شبی دفع صد بلا بکند

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ز بخت خفته ملولم بود که بیداری

به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند؟

ز ملک تا ملکوتش حجاب بگیرند

هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند

#### ۴۴. نوامبر ۱۲، ۲۰۱۲

چندی پیش در کلاس "اسلام و مدرنیته" در دانشگاه تورنتو، یکی از دانشجویان ترکیه‌ای از یکی از دوستان خود نقل می‌کرد که برای اینکه بتواند حجاب خود را حفظ کند و در کلاسها شرکت کند، از ترکیه به کانادا مهاجرت کرده است؛ چرا که بی‌حجابی در دانشگاه‌های ترکیه اجباری است و او نمی‌توانسته با حجاب سر کلاس ظاهر شود. همچنین، از دیگر دوست ایرانی خود نقل می‌کرد که برای اینکه بتواند بدون حجاب در دانشگاه ظاهر شود، به کشور کانادا مهاجرت کرده است، چرا که در ایران حجاب اجباری است...

طنز روزگار است که یک ایرانی و ترکیه‌ای مسلمان تبار، ترجیح می‌دهند که در یک کشور غیر مسلمان زندگی کنند. به عنوان یک روشنفکر دینی، نه با حجاب اجباری موافقم، نه با بی‌حجابی اجباری. عموم اخلاقیون گفته‌اند فعلی که از سر اجبار و کراهت انجام شود، هیچ ارزش اخلاقی ندارد. چه ارزشی دارد کسی از روی اجبار حجاب داشته باشد و یا نداشته باشد؟ انتخاب انسانهای عاقل و اجد اراده‌ای که از سر تأمل، با حجابی و یا بی‌حجابی را اختیار کرده‌اند، محترم است؛ ولو موضع ایشان را قبول نداشته باشیم. باید هر دو نوع انتخاب را به رسمیت بشناسیم...

چند روز پیش مصاحبه مسیح علی‌نژاد با خواهر مرحوم ستار بهشتی را شنیدم؛ شنیدن صدای ناله‌های خواهر و مادر او منقلب شدم و بر مظلومیت و استیصال و درد و رنج جانکاهی که این خانواده در این چند روز کشیده‌اند، گریستم. در عین حال، افتخار کردم به هموطن عزیزم، ستار بهشتی، کارگر شریف و صدیق و آزاده‌ای که دغدغه‌های اصیل اجتماعی و سیاسی خود را پی می‌گرفت و از هیچ چیز نمی‌هراسید و نهایتاً در این راه، جان عزیزش را فدا کرد. اگر زنده بود و او را می‌دیدم، بر دستانش بوسه می‌زدم. مطمئنم یاد

و خاطره نیک او از ضمیر ما که شب و روز را دوره می کنیم، پاک نمی شود و نامش جاودانه خواهد شد: « نامت سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می گذرد/ متبرک باد نام تو ... !»

## ۴۵. نوامبر ۱۶، ۲۰۱۲

فرا رسیدن روز جهانی فلسفه را به همه اهالی فلسفه، اساتید و دانشجویان و علاقه مندان به فلسفه، خصوصاً همکاران و دوستان عزیز در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران تبریک می گویم. قریب به ۵ سال در این مؤسسه در دوره ریاست دکتر غلامرضا اعوانی کار کردم؛ از دوران همکاری با ایشان و معاونت پژوهشی وقت مؤسسه، خانم دکتر شهین اعوانی خاطرات خوشی دارم؛ انسانهای فاضل، شریف، متساهل و فرهنگ دوستی که کارنامه کامیابی از خود بر جای گذاشتند...

چند روز پیش دوست عزیزی عکسی را که از من در اتاق کارم در مؤسسه گرفته بود، برایم فرستاد؛ این عکس در پاییز ۸۹ گرفته شده، حدوداً ۲ سال پیش، چند ماه قبل از سفرم. با دیدن این عکس، انبوه خاطرات شیرین و دل انگیز سالیان گذشته در ذهن و ضمیرم زنده شد و حس غریبی به سراغم آمد: جلسات بحث و گپ و گفتگو با همکاران عزیز؛ دانشجویان متعددی که برای پایان نامه و درس و نمره و سؤال های فلسفی به دفترم مراجعه می کردند؛ کلاسهای فلسفه تحلیلی، فلسفه اخلاق، ویتگنشتاین خوانی و... که در محل مؤسسه برگزار می شد؛ جلسات سخنرانی و دفاع دکتری که در ساختمان میانی مؤسسه برگزار می شد... یاد باد آن روزگاران یادباد. اواخر اقامتم در ایران، به ترجمه و شرح « رساله منطقی-فلسفی » ویتگنشتاین مشغول بودم که با اتمام آن، تحویل مؤسسه دادم و نشر قریب آنرا امید می برم.

امیدوارم در آینده نه چندان دور تدبیر موافق تقدیر آفتد و به ایران و مؤسسه بازگردم و خدمت همکاران و دوستان و دانشجویان عزیز و دوست داشتنی برسم:

صبر آرد آرزو را نی شتاب

صبر کن والله اعلم بالصواب

## ۴۶. نوامبر ۲۲، ۲۰۱۲

کجایید ای شهیدان خدایی؟

بلاجویان دشت کربلایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده؟

کسی مر عقل را گوید: « کجایی؟ »

کجایید ای در مخزن گشاده؟

کجایید ای نوای بینوایی؟

در آن بحرید کاین عالم کف اوست

زمانی بیش دارید آشنایی

حریت و شجاعت و سبکباری و پاکبازی امام حسین همیشه برایم دل انگیز و عبرت آموز بوده است. سخن پر مغز ایشان که «اگر دین ندارید، آزاده باشید» ورد زبانم است. قول مشهور این است که «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید»؛ اما ترجمه درست و

دقیق سخن امام حسین، چنانکه کسانی بر آن تأکید کرده‌اند، از این قرار است: «اگر دین ندارید، آزاده باشید» آزادگی و وارستگی اخلاقی را می‌توان بیرون از دین نیز سراغ گرفت و به استقبال آن رفت و بر آن صحنه گذاشت...

#### ۴۷. نوامبر ۲۳، ۲۰۱۲

جمله مشهور داستایفسکی را بخاطر داریم: «اگر خدا نباشد همه چیز مُجاز است». می‌توان انواع روابط میان دین و اخلاق را از یکدیگر تفکیک کرد و بارشناخت: رابطه وجودشناختی، رابطه معرفت‌شناختی، دلالت‌شناختی و رابطه روانشناختی. چنانکه در برخی از نوشته‌های خود نیز آورده‌ام؛ بر خلاف موضع کسانی که به «نظریه فرمان الهی» (divine command theory) باور دارند، تصور می‌کنم اخلاق ایستاده بر پای خود است و از منظر وجودشناختی، معرفت‌شناختی و دلالت‌شناختی بر دین مبتنی نیست. لازمه این سخن این است که می‌توان به نحو مستقل درباره تعیین اوصاف اخلاقی در جهان پیرامون، معرفت اخلاقی و معانی واژگان اخلاقی، بحث و گفتگوی عقلانی و فلسفی کرد و نتایج آنرا پذیرفت. علاوه بر این، در جوامع دینی‌ای نظیر جامعه ما، می‌توان ارتباط روان‌شناختی میان دین و اخلاق را سراغ گرفت؛ در این فضا، اخلاق، مستظهر به پشتیبانی دین است و انسان‌های متدین با انگیزه‌های دینی به انجام و یا ترک کنش‌های گوناگون مبادرت می‌ورزند و دلمشغول‌دوری‌های فلاسفه و حکما درباره امر اخلاقی نیستند...

چنانکه در می‌یابم، ترویج آموزه‌های اخلاق عقلانی مستقل از دین در جامعه‌ای نظیر جامعه ما از این حیث سودمند است که به دینداران نشان می‌دهد اولاً تا چه میزان اخلاق دینی و اخلاق سکولار با یکدیگر همپوشانی دارند؛ و ثانیاً می‌توان انسان‌های متخلق و فضیلت‌مند زیادی را بیرون از دایره ادیان نیز سراغ گرفت؛ کسانی که اگر باور دارند خدایی در میان نیست و یا لادری گرا هستند و نمی‌دانند خدای ادیان وجود دارد یا نه؛ بر خلاف آنچه از داستایفسکی آوردم؛ انجام و یا ترک خیلی از کارها را مجاز نمی‌دانند...

#### ۴۸. نوامبر ۲۶، ۲۰۱۲

اخیراً غزلیات سعدی را می‌خواندم؛ انصافاً سعدی شیوا و شیرین و صمیمی و بلیغ و لطیف سخن می‌گوید. غزل ذیل به دلم نشست و از خواندن آن وقتم خوش شد و حظ وافری بردم:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم  
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم  
به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم  
به گفت و گوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم  
به مجمعی که در آیند شاهدان دو عالم  
نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم  
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نپویم  
جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسبم  
به خواب عافیت آن گه به بوی موی تو باشم  
هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن  
اگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم



از شنیدن خبر فوت احسان نراقی غمگین شدم؛ همیشه ایران دوستی صادقانه و اصیل او را ستوده‌ام؛ حقیقتاً دلش در درشوق اعتلای نام و فرهنگ ایران زمین می‌تپید؛ مردی بود از خانواده‌ای اصیل؛ جهان دیده بود، سرد و گرم روزگار را چشیده، سالها در یونسکو کار می‌کرد و با مناسبات و روابط و نهادهای فرهنگی بین المللی از نزدیک آشنا بود. تا کنون کتابهایی چند از او خوانده‌ام "آنچه خود داشت"، "در خشت خام"، "آن حکایت‌ها" و "از کاخ شاه تا زندان اوین". نکاتی که از وضعیت سیاسی شوروی سابق در روزگار لنین و استالین در "آن حکایت‌ها" آورده برایم عبرت آموز و تأمل برانگیز بود؛ همچنین شرح ملاقاتهای او با محمد رضا شاه در سال ۵۷ شمسی تا پیش از خروج شاه در دی ماه که در "از کاخ شاه تا زندان اوین" آمده، خواندنی است. در سیاست مشی اصلاح گرایانه ای داشت، از اینرو در ایران معاصر خاتمی را دوست داشت و در پی بسط ایده‌های فرهنگی او در یونسکو بود. در سالهای اخیر چند بار توفیق مصاحبت و گفتگو با ایشان را داشتم. یکبار به اتفاق پدر به منزل شخصی او در تهران رفتیم؛ در مؤسسه آقای خاتمی هم یکی دو بار ایشان را دیدم و با هم گفتگو کردیم. لحن و قضاوت تند او نسبت به مرحوم شریعتی را نمی‌پسندیدم، اما دیگر نکات و خاطرات او شنیدنی بود و آموزنده. آخرین بار ایشان را در روز جهانی فلسفه در تهران دیدم، پاییز ۸۹؛ گفتگوی مختصری با یکدیگر کردیم. چندی پیش سگته کرده بود و حالش هیچ خوش نبود؛ علائم زوال و ضعف و پیری در چهره او هویدا بود. خدایش رحمت کند...

کاش کسانیکه متولی امور فرهنگی کشور هستند، نظیر ایشان به امور پیرامونی بنگرند و با نگرشی پخته و جامع‌الاطراف حل مسئله کنند...

اخیراً مصاحبه‌ای از حجة الاسلام رسول جعفریان تحت عنوان "رواج سطحی نگری دینی" خواندم؛ به نظرم حساسیت‌های دینی و اخلاقی ایشان ستودنی است. کاش افراد دیگری نیز به صراحت ایشان از وضعیت نابسامان ترویج و نشر آموزه‌های دینی در فضای کنونی کشور سخن بگویند و انتقاد کنند. من هم مثل جناب جعفریان می‌ترسم روزگاری فرا رسد که خرافاتی که این روزها ترویج می‌شود، بدل به محکومات مذهبی شود و نتوان به سهولت آنها را از ذهن و ضمیر مردم پاک کرد و زدود. همه ما باید نسبت به این امور حساس باشیم و به سهم خویش در زدودن خرافات و ترویج عقلانیت و قرائت عقلانی از دین بکوشیم ...

امروز شانزدهم آذر است؛ روزی که یادآور رشادت‌ها و دلیری‌های آن سه آذر اهورایی است؛ «آن عاشقان شرز که با شب نزیستند/ رفتند و شهر خفته ندانست کیستند». همیشه آرمان‌های بلند سیاسی و اجتماعی دانشجویان را عمیقاً تحسین کرده‌ام؛ چه روزگاری که در دهه هفتاد شمسی خود نیز یکی از هزاران هزار دانشجوی ایرانی بودم؛ چه دهه هشتاد که در کسوت معلمی با دانشجویان عزیز زیادی سر و کار داشتم و با یکدیگر درباره فلسفه و عرفان و سیاست گفتگو می‌کردیم...

در سال‌های اخیر، دانشجویان متعددی از آسایش و امنیت خود گذشته، از تحصیل بازمانده و دربدری و زندان و دوری از خانواده را به جان خریدند؛ خورشید سوارانی که رنج خود و راحت یاران را طلبیده و بی‌مزد و منت از پی تحقق آرمان‌های والای

خویش روان شده‌اند. «مجید توکلی، بهاره هدایت، ضیاء نبوی، مجید دری و شبنم مدد زاده» در عداد دانشجویان محبوس‌اند که صبوری پیشه کرده و امیدوارانه چشم به فردای روشنی دوخته‌اند که سر بر خواهد آورد:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

یاد و خاطره آن عزیزان در زندان نشسته همیشه در ذهن و ضمیر من زنده است؛ امیدوارم تدبیر موافق تقدیر اُفتد و در آینده نه چندان دور یکدیگر را ببینیم و از نزدیک با هم سخن بگوییم. اکنون که فرسنگها دورم و دریاها و کوهها میان ما فاصله است، قصه‌ی خویش را در گوش باد صبا می‌خوانم تا مگر پیام مشحون از مهر و وفایم را به آشنایان در بند برساند:

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

از یار آشنا سخن آشنا شنید

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

## ۵۲. دسامبر ۱۵، ۲۰۱۲

ماه آذر برایم بسیار خاطره انگیز است؛ چرا که یادآور سالروز تولد پدر و مادر نازنین و همسر عزیزم است. سالها پیش بر دیباچه رساله دکترایم در رشته داروسازی نوشتم: «تقدیم به مادر نازنینم، به گلی که همه زحمت من بر دوش اوست و همه رحمت او هدیه به من». همچنین نوشتم: «تقدیم به پدر مهربانم، به باغبان گلستان اندیشه، به پدری که معلم صدها چو منی است و در هنگامه ناملایمات روزگار با خود زمزمه می‌کند: تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار/ که رحم اگر نکند مدعی خدا بکنند...»

اکنون که به پس‌گشت می‌نگرم و خاطرات انبوه گذشته را مرور می‌کنم، آمیزه‌ای از وجد و حسرت مرا فرا می‌گیرد. حسرت بر روزگار خوش سپری شده؛ روزگاری که همه اعضاء خانواده با هم بودیم و دور یک سفره می‌نشستیم و با همدلی و صمیمیت و صفا از هر دری سخن می‌گفتیم و از بودن با یکدیگر و قتمان خوش می‌شد. «یاد باد آن روزگاران یاد باد». از مادر درس پارسایی و خوشخویی و بخشش بی‌علت و فداکاری و محبت می‌آموختیم؛ از پدر هم قوت فضل و جسارت و حریت و قناعت و تأمل می‌گرفتیم. خوب بخاطر می‌آورم صدای دلنشین پدر را وقتی جمعه صبح‌ها، اشعار مولوی و حافظ و سعدی را به آواز می‌خواند و ما می‌شنیدیم و حظ وافر می‌بردیم. همچنین به یاد می‌آورم داستانهای شیرین اخلاقی متعددی را که ایشان، خصوصاً در سفرهای خانوادگی در تابستانها، برای ما حکایت می‌کرد؛ داستانهایی که حاوی نکته‌های اخلاقی و حکمی بودند و عموماً برگرفته شده از متون کلاسیک ادبیات فارسی. بازی روزگار چنین رقم خورد که آن آشیانه گرم و دوست داشتنی پریشان شود و هر یک از ما در گوشه‌ای از این دنیای پهناور قرار گیریم و به کار و بار خویش مشغول شویم و به ادامه دادن ادامه دهیم:

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند

در شگفتم من نمی‌پاشد ز هم دنیا چرا

از سوی دیگر، وجدی، تمام ضمیرم را فرا می‌گیرد؛ از اینکه چقدر در این دنیا بختیار بوده‌ام که چنین مادر و پدر و خانواده‌ای داشته‌ام. مادری که نماد گذشت و ایثار است و پدری که سالهای متمادی در محضر او آموخته‌ام؛ از زمانیکه دانش آموز دبیرستان نیکان بودم و در جلسات اصول عقاید، کتاب «ایدئولوژی شیطانی» و «دروس برهان نظم» پدر را می‌خواندیم و به همراه برخی از

دوستان همدل در سالهای نخست دانشجویی در منزل ما با ایشان، «مثنوی» می خواندیم تا روزگار کنونی، مجال مبسوطی داشته‌ام برای تعلّم و گفتگوهای مفصل و لذت بخش فلسفی و عرفانی و دین‌شناسانه و ادبی.

خداوند را بابت این نعمت عظیم چندان شاکرم که در وصف نمی‌گنجد. بارها در خلوت، حافظه استثنائی، دانش گسترده و عمیق، ذهن وقاد فلسفی، هوش سرشار خدادادی، خلاقیت، حریت، شجاعت، قلم سحرآمیز، آزادی خواهی، ظلم ستیزی، سبکباری، انس با تنهایی، مناعت طبع و پاکدامنی پدر را ستوده‌ام. به کرات او را با بازرگان و شریعتی دوست داشتی و دلیر مقایسه کرده‌ام؛ بزرگانی که «وسیع بودند و تنها، سر به زیر و سخت». عزم راسخ پدر در پی‌گیری پروژه روشنفکری خود و بسط قرائت انسانی، اخلاقی، دموکراتیک و مدارا محور از دین اسلام طی ۲۵ سال گذشته، انصافاً عبرت آموز است؛ او به رغم همه ناملازمات و بی‌وفایی‌ها و نامردمی‌ها و تلخیهای روزگار، با دل خونین لب خندان همچو جام آورده و مقهور جفای روزگار نشده و قصه پر غصه خود را تنها به گوش مبدأ عالم خوانده است و بس...

در عین حال، اگر در چشم عده‌ای، در سالهای اخیر توفیقی نصیب من شده و در قلمرو فلسفه، عرفان و روشنفکری گامهای خردی برداشته‌ام، بی‌شک مدیون اویم و در عین حال وامدار زحمات و فداکاریهای بی‌شائبه همسر هستم. کتاب «آئین در آئینه» من، ادای دینی است به پدر اندیشمندم و آنچه از او در این سالیان متمادی یاد گرفته‌ام. امیدوارم در آینده نه چندان دور، زندگی نامه فکری عبدالکریم سروش که در قالب ۳۰ جلسه بحث و گفتگوی شفاهی با ایشان انجام شده، منتشر شود...

داریوش شایگان در کتاب «زیر آسمانهای جهان» می‌گوید راضیم از آنچه نصیب من شده، چون اگر قرار بود برخورداریهای این جهانی را به عدالت تقسیم می‌کردند، نصیب من بسی کمتر از این بود که الان به من رسیده است. من هم با او همدستانم؛ داشتن چنین خانواده گرم و یکرنگ و مصاحبت و همنشینی دراز آهنگ با چنین پدری، البته سهم و نصیب انسانهای زیادی بر روی این کره خاکی نیست...

پدر و مادر و همسر عزیزم، در رسیدن سالروز تولدتان را صمیمانه تبریک می‌گوییم...

۵۳. دسامبر ۱۹، ۲۰۱۲

اخیراً کلیپ "به جای مرثیه" را که در سوگ و به یاد مرحوم احمد قابل ساخته شده است، دیدم. با مشاهده آن، سخت در اندیشه فرو رفتم و بر روح پاک او درود فرستادم. انصافاً مرحوم قابل و مرحوم آیت الله منتظری فخر حوزه‌های علمیه در روزگار کنونی‌اند؛ مثل اعلاّی حریت، شجاعت، صراحت، سبکباری، سبکبالی، پاکبازی و قناعت. مرحوم قابل در عرصه نظر هم دلیر بود و در پی بدست دادن قرائت انسانی و دلنواز از دین و شریعت اسلام. در این مسیر مصلحت اندیشی نمی‌کرد و تنها پروای عقلانیت و فطرت و اخلاق را داشت؛ لذا از ابراز نتایج خلاف آمدِ عادت‌ی که بدان می‌رسید باکی نداشت. فتوای او درباره حجاب نمونه‌ای است از این سنخ سخنان نا متعارف و شاذ. درود و رحمت بیکران خداوند بر او و استادش آیت‌الله منتظری که این روزها مصادف است با سومین سالگرد روی در نقاب خاک کشیدنش. از زبان مولانا خطاب به آن دو عزیز سفر کرده با خود زمزمه می‌کنم:

تو به نادر آمدی در جان و دل

ای دل و جان از قدم تو خجل

ای فلک پیمای چست چست خیز

زانچه خوردی جرعه ای بر ما بریز

فرا رسیدن تولد حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> و سال نو میلادی را خدمت همه دوستان و عزیزان تبریک می‌گوییم. به همین مناسبت دیروز تفألی به دیوان حافظ زدم، این غزل لطیف و دل‌انگیز آمد:

چه مستی است ندانم که رو به ما آورد  
 که بود ساقی و این باده از کجا آورد  
 تو نیز باده به چنگ آ آر و راه صحرا گیر  
 که مرغ نغمه سرا ساز خوش نوا آورد  
 دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن  
 که باد صبح نسیم گره گشا آورد  
 علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست  
 بر آ آر سر که طیب آمد و دوا آورد

از عمق جان دعا کنیم نسیم گره گشا بسان طیبی در جانهای ما بوزد و گرهی از کار فرو بسته ما در روزگار کنونی بگشاید...

ایامی که ایران بودم، هر از گاهی برنامه «دیروز، امروز، فردا» با مجری‌گری وحید یامین پور را می‌دیدم و نظیر کثیری از هموطنان عزیز از تحلیل‌های یک سویه، غیر منصفانه و ناموجه مجری برنامه و اکثر مهمانان این برنامه تأسف فراوان می‌خوردم. همچنین تهمت‌های مکرر این برنامه در حق رهبران جنبش سبز و دیگر شخصیت‌های محبوب جامعه دل آزار و رمانده بود. اخیراً تحلیل یامین پور از حادثه شوم تجاوز به دختر جوانی در هند را خواندم. فارغ از اختلاف نظر سیاسی عمیقی که با کسانی نظیر او دارم؛ در عجبم که ایشان چه تلقی‌ای از مقولاتی نظیر حجاب و عفت و رفتار عفیفانه در جوامع انسانی دارد. چنانکه در مقاله «حجاب در ترازوی اخلاق» هم آورده‌ام، «حجاب اجباری» امری غیر اخلاقی است و راهی به جایی نمی‌برد، کما اینکه در جامعه ما نیز تا کنون توفیق نداشته است. عموم علمای اخلاق گفته‌اند فعل مجبورانه و غیر ارادی در ترازوی اخلاق هیچ وزنی ندارد. پاسداری از اصول بنیادین اخلاقی و حجاب و پوشش عرفی وظیفه حکومتهاست و نه بیشتر. البته بحث و گفتگو درباره حدود و ثغور حجاب می‌تواند در جامعه مدنی و در سپهر عمومی و بدون دخالت نهادهای حکومتی جاری باشد؛ چنانکه حجاب اجباری غیر اخلاقی است، بی‌حجابی اجباری نیز ناروا و غیر اخلاقی است. علاوه بر این، مگر حجاب و پوشش فقط مختص خانمهاست؟ مطابق با موازین دینی و قرآنی و اخلاقی، خویشتن‌داری و کف‌نفس و رفتار عفیفانه پیشه کردن هم وظیفه خانمهاست و هم وظیفه آقایان؛ این حکم بر هر دو بار می‌شود نه فقط بر خانمها. بر یک جماعت انگشت تأکید نهادن و کنش غیر اخلاقی جماعت دیگر را نادیده انگاشتن و ندیدن، قطعاً قضاوت و کنشی ناعادلانه، ناروا و غیر موجه است. در جوامعی که حجاب اجباری نیست (اکثریت کشورهای روی کره زمین) آمار تجاوز جنسی بیش از دیگر جوامع نیست. نباید این پدیده‌های پیچیده را تحلیل تک‌عاملی کرد؛ عوامل معیشتی و روانی و اقتصادی و جامعه‌شناختی هم قویاً در کارند.

فی نفسه اشکالی ندارد کسی چنین تحلیل ساده انگارانه و ناموجهی از پدیده تجاوز به یک دختر جوان داشته باشد، بلکه اشکال اساسی و درد جانسوز این است که چنین کسی مجال فراخی در رسانه ملی برای جلوه‌گری دارد و چنین نگرشی قوام بخش برخی از سیاست‌های کلان فرهنگی رسمی و دولتی است:

شرح این هجران و این خون جگر  
این زمان بگذار تا وقت دگر

## ۵۶. ژانویه ۱۵، ۲۰۱۳

«سفر مرا به زمین‌های استوایی برد». هفته پیش همزمان با تعطیلات سال نو میلادی، چند روزی با پسرم برای دیدار پدر و خواهر نازنین و دوستان همدل و عزیز به ایالت مریلند سفر کردیم. هوا مطبوع بود و قدری گرمتر از زمستان سرد و برفی تورنتو؛ دیدار با خانواده و دوستان قدیمی نیز بر گرمای محیط افزود و روزهای قشنگ و خاطره‌انگیزی را برای ما رقم زد و وقتمان را خوش کرد: «یک فضای باز، شن‌های ترنم، جای پای دوست...»

## ۵۷. ژانویه ۲۱، ۲۰۱۳

دیشب در اخبار خواندم که دو جوان را بخاطر عمل قبیح زورگیری با سلاح سرد در ملاء عام و در پارک هنرمندان به دار آویختند. امروز عکسی از این دو جوان منتشر شده که لحظات عمر آخر ایشان پیش از اعدام را نشان می‌دهد؛ عکس تکان‌دهنده‌ای است. یکی از مجرمان سر خود را از بی‌پناهی روی شانه مأموری گذاشته که قرار است تا دقایقی دیگر جان او را بگیرد؛ وحشت و ترسی سهمگین نیز در چشمان جوان دیگر موج می‌زند...

در ناروا و زشتی زورگیری با سلاح سرد تردیدی نیست؛ در این امر هم که باید با کسانیکه امنیت جامعه را مختل می‌کنند و موجب آزار و اذیت مردم می‌شوند، برخورد قضایی قاطعی صورت بگیرد، عموم عقلا همداستانند. در عین حال تصور می‌کنم مجازات اعدام در حق دو جوانی که با سلاح سرد زورگیری کرده‌اند، حکم منصفانه و عادلانه‌ای نیست. با دیدن آن عکس و قصه اعدام این دو جوان به یاد گذشته‌ها افتادم و دلم به اندازه یک ابر گرفت، البته نه گذشته خیلی دور. اسفند سال ۷۸ شمسی بود که سعید عسکر در روز روشن، سعید حجاریان را در خیابان بهشت با اسلحه گرم به قصد کشتن ترور کرد، تروری که هنوز ترکش‌هایش در تن رنجور حجاریان است و هر وقت که سعید عزیز را تهران می‌دیدم معلولیت جسمی او که یادگار فعالیت بی‌وقفه او در شورای شهر تهران است، مرا بسیار آزار می‌داد و می‌رنجانید. آنوقت ضارب او در دادگاه به هنگام محاکمه علنی می‌خندید؛ گویی می‌دانست که قرار است از این ماجرا جان سالم بدر ببرد. سعید عسکر پس از دو سال و نیم از زندان آزاد شد و اکنون آزادانه و فارغدلانه و لابد بدون عذاب وجدان زندگی می‌کند...

جوانی با اسلحه سرد به قصد اخاذی دیگری را آزار و اذیت می‌کند؛ جوان دیگری با اسلحه گرم غیر مجاز به قصد کشتن، رئیس شورای شهر تهران را ترور می‌کند؛ اولی اعدام می‌شود و دومی پس از دو و نیم سال آزاد می‌شود: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا...

علاوه بر این، جایی مناسب‌تر از «پارک هنرمندان» برای اعدام این دو جوان در کلان شهر تهران پیدا نمی‌شود؟ نشان دادن خشونت عریان در پارکی که نام هنرمندان را بر پیشانی خود دارد، چه سود و فایده‌تی دارد؟ شرح این قصه پر غصه و خون جگر بماند برای وقتی دیگر...

## ۵۸. ژانویه ۲۳، ۲۰۱۳

برخی از دوستان عزیز گویا پست اخیر من را چنین قرائت کرده‌اند که قبح عمل زورگیری با سلاح سرد را دست کم گرفته‌ام؛ ابدأ در مقام تقلیل زشتی چنین عملی نبودم. چنانکه آوردم، عموم عقلای عالم با برخورد قاطع قضایی با کسانی که مخل امنیت و آسایش و راحتی مردمند؛ همداستانند. به نظرم آنچه در این میان قابل تأمل است، این امر است که آیا در نظر گرفتن مجازات اعدام برای کسی که مرتکب قتل نشده عادلانه است؟ چنانکه در میبایم و شهودهای اخلاقی عرفی می‌گویند، مجازات حبس طولانی مدت برای چنین کسی به عدالت و انصاف نزدیکتر است تا اعدام. علاوه بر این، اشاره به حادثه ترور سعید حجاریان عزیز و ضارب او سعید عسکر برای نشان دادن تبعیض آشکار اخلاقی و حقوقی در برخورد با این دو پدیده زشت و غیر انسانی بود. همچنین به خاطر داشته باشیم که نباید پدیده‌ای مثل زورگیری خیابانی را تحلیل تک عاملی کرد؛ اصناف علل اقتصادی، روانشناختی و جامعه‌شناختی در بروز این پدیده تلخ و غیر انسانی مداخلت دارد و باید در مقام رفع آنها چاره‌اندیشی کرد...

## ۵۹. ژانویه ۲۸، ۲۰۱۳

پس از انتشار مقاله اخیر من تحت عنوان “بی‌حجابی یا بی‌عفتی؛ کدام غیر اخلاقی است؟” در سایت جرس و پس از انتشار مقاله “حجاب در ترازوی اخلاق”، برخی از دوستان در مقام انتقاد برایم نوشته‌اند که موضع من درباره حجاب با موضع قاطبه فقها در تخالف است و از اینرو ناموجه است و فرو نهادنی.

در مقام پاسخ عرض می‌کنم: اولاً، در متن دو مقاله آمده که موضع قاطبه فقها درباره حکم حجاب چیست. ثانیاً، برخی از فقها نظیر مرحوم قابل و همچنین اسلام‌شناسانی نظیر ابوزید، الجابری، عشاوی... بر این باورند که در روزگار کنونی پوشاندن موی سر و گردن ضرورت شرعی ندارد، چرا که این حکم اولاً و بالذات سویه هویتی دارد و ناظر به تفکیک میان زنان آزاد از زنان غیر آزاد در عصر پیامبر بوده که در روزگار کنونی وجهی ندارد چرا که نظام برده‌داری منسوخ شده است. ثالثاً، موضع مختار من درباره رابطه میان دین و اخلاق، «نظریه حداقلی فرمان الهی» است. مطابق با این نظریه، برای رسیدن به داوری‌های هنجاری موجه باید دیالوگ و داد و ستدی را میان احکام فقهی و شهودهای اخلاقی عرفی سراغ گرفت و نادیده گرفتن شهودهای اخلاقی موجه خطاست. در عین حال فروکاستن زنان به ابژه جنسی و صرفاً از ایشان کف نفس و خویشتن داری را طلب کردن تبعیض آمیز و غیر اخلاقی است. در این میان باید نگرش را تغییر داد و نگاهی انسانی و نوع‌دوستانه به جنس مخالف را اختیار کرد، که: «بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است...»

با توجه به مختلف فیه بودن رای فقها، اسلام‌شناسان و قرآن‌پژوهان درباره مراد خداوند از آیات حجاب از سویی و روایی اخلاقی و عقیقانه بودن پوشاندن موی سر و گردن، بنابر بر شهودهای اخلاقی عرفی موجه در این روزگار از سویی دیگر، می‌توان چنین انگاشت که پوشاندن موی سر و گردن قبح اخلاقی ندارد و متضمن نادیده انگاشتن مراد خداوند و نص قرآن نیست، هر چند عده‌ای بدین امر باور ندارند...

چنانکه در می‌یابم، در حوزه احکام اجتماعی، بیش از هر چیز باید دغدغه انسانی و عادلانه و اخلاقی بودن احکام را داشت و از ربط و نسبت آنها با شهودهای اخلاقی موجه سراغ گرفت و لاغیر.

چند نفر از دوستان اخیراً نظر مرا درباره دین بهائیت جويا شده‌اند. در مقام پاسخ باید بگویم از منظر الهیاتی و کلامی، به عنوان یک مسلمان به ختمیت نبوت معتقدم و به آموزه‌های آئین بهائیت باور ندارم و آنرا موجه نمی‌دانم. در عین حال، به عنوان یک روشنفکر دینی، چنانکه در مقاله "این است حریر ای دل تا باد نیمایی" نیز آورده‌ام، قائل به حقوق بنیادین بهائیان و دیگر اقلیت‌های دینی و خدا ناباوران در جامعه ایران هستم و از آن دفاع می‌کنم و نقض و نادیده گرفته شدن آنرا اخلاقاً ناروا و غیر موجه می‌انگارم. درباره چگونگی تنظیم مناسبات و روابط با دیگران با ایمان‌نل لویناس، فیلسوف فرانسوی معاصر، همدلی زیادی دارم و در نظر آوردن و لحاظ کردن و گشوده بودن نسبت به «دیگری» را قوام بخش مناسبات انسانی اخلاقی و موجه می‌انگارم؛ «دیگری» می‌تواند دوست و همسایه و همکار و همشهری و هموطن ... من باشد؛ انسانهای انضمامی‌ایکه با اصناف مشکلات در زندگی روزمره دست و پنجه نرم می‌کنند و رنج می‌کشند. هر رفتاری که متضمن نادیده انگاشتن «کرامت انسانی» و خوارداشت انسانهای پیرامونی باشد؛ انسانهایی که مثل ما نمی‌اندیشند و تلقی دیگری از امور دارند و نحوه زیست دیگری را اختیار کرده‌اند، اخلاقاً ناموجه است و فرو نهادنی. مدارا کردن با افراد است نه با عقاید ایشان. می‌توان با مواضع سیاسی، الهیاتی، فلسفی ... کسانی مخالف بود و آنرا موجه نینگاشت و در عین حال تمام قد از حقوق بنیادین و شهروندی ایشان دفاع کرد:

زین روش بر اوج انور می‌روی

ای برادر گر بر آذر می‌روی

سخنان امروز علی لاریجانی در نقد محمود احمدی نژاد در مجلس را شنیدم. نفس اینکه علی لاریجانی آشکارا و به صراحت رفتارهای غیر اخلاقی و به تعبیر ایشان مافیایی احمدی نژاد را نقد می‌کند، رهگشاست و به تعبیر ایشان چنین رفتارهایی سبب می‌شود مردم احمدی نژاد را بیشتر بشناسند. اما سؤال مهمی که بر جای می‌ماند و در ذهن میلیونها ایرانی نظیر من خلجان می‌کند این است که مگر میر حسین موسوی و مهدی کروبی نازنین در بهار ۸۸ غیر از این می‌گفتند و شخصیت و روحیات احمدی نژاد را همان موقع تشخیص نداده بودند و از سر دلسوزی بانگ بر نیاوردند که امور کلان کشور بدست چنین کسی است و ماشین دولت به بیراهه می‌رود: «آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست». قصه "بگم بگم" احمدی نژاد از خرداد ۸۸ آغاز شده نه بهمن ۹۱ و ماه‌های پایانی دوران ریاست جمهوری ایشان...

لاریجانی در سخن خود به حدیثی قدسی استناد کرد و تهمت زدن به یک مؤمن و ریختن آبروی او را به مثابه جنگ با خدا قلمداد کرد. کاش ایشان لختی بیندیشد که آیا آنچه در سه سال و نیم گذشته بر موسوی و کروبی و کثیری از یاران ایشان در رسانه‌های رسمی کشور رفته، مصداق تهمت و ریختن آبروی مؤمن قلمداد نمی‌شود؟ ایشان در این سالیان، متوجه حجم زیاد جفاهایی که در حق این سیاست پیشگان شریف رفته نشده و نگران این همه آبروهای ریخته و دل‌های سوخته و امیدهای ویران شده نگشته و از اینرو سکوت اختیار کرده...؟

«بی طرفی اخلاقی» اقتضاء می‌کند قبل از اینکه تهمت زدن و آبرو ریزی شامل حال کسی و اطرافیان او شود، به رواج این سیئه اخلاقی اعتراض کند، در غیر اینصورت سخنانش به سمع قبول شنیده نمی‌شود و در جای خودش نمی‌نشیند...

## ۶۲. فوریه ۱۱، ۲۰۱۳

هفته گذشته چند روزی در شهر ساحلی میامی بودم و در دانشگاه فلوریدا و دانشگاه میامی ۳ سخنرانی داشتم. ابتدا در میزگرد "اخلاق" در دپارتمان مطالعات خاور میانه دانشگاه فلوریدا درباره "اخلاق دینی و اخلاق سکولار" سخنرانی کردم. روز بعد در دانشگاه میامی درباره "اسلام و اتانازی"؛ علاوه بر این، به دعوت دپارتمان فلسفه و مطالعات زنان دانشگاه فلوریدا درباره "حجاب از منظر اخلاقی" سخنرانی کردم. نهایتاً در محفل هموطنان عزیز ایرانی حاضر شدم و نکاتی را درباره "ابتهاج عارفانه" با ایشان در میان گذاشتم و دیروز به تورنتو بازگشتم. سفر دل انگیزی بود؛ با همکاران دانشگاهی و هموطنان عزیزی آشنا شدم و از همصحبتی با ایشان لذت بردم؛ همچنین از دیدن مناظر سرسبز و چشم نواز و استنشام هوای بهاری میامی حقیقتاً وقتم خوش شد...

ریچارد برزورث، استاد فلسفه سیاسی دانشگاه فلوریدا، در میزگرد "اخلاق" درباره اخلاق، به نکاتی اشاره کرد که شخصاً آنها را می‌پسندم و با آنها همداستانم. اولاً از مفهوم «سکولاریسم سلبی» مدد گرفت برای توضیح این امر که در برخی از دولت‌های سکولار کنونی، دولتی که قرار است در قلمرو عمومی نسبت به همه ادیان بی‌طرف باشد؛ بی‌طرفی دولت و سکولاریسم سلبی نقض شده و از دست رفته؛ امری که خطاست و باید اصلاح شود؛ ایشان مشخصاً به «بی‌حجابی اجباری» در فرانسه و دانشگاه‌های ترکیه اشاره می‌کرد و آنرا نقد می‌کرد. علاوه بر این، به پیشینه دینی سکولاریسم و سکولاریزاسیون در کشورهای غربی اشاره می‌کرد و سربرآوردن ایده‌هایی نظیر «تساهل» جان لاک را تحت تأثیر متن مقدس می‌انگاشت و تأکید می‌کرد که در روزگار کنونی عده‌ای به پیشینه‌پیدایی گفتمان سکولاریسم سیاسی و تفکیک نهاد دین از نهاد دولت توجه ندارند و آنرا از بیخ و بن پدیده‌ای غیر دینی و بریده از سنت مسیحی صورتبندی می‌کنند؛ امری که خطاست و شواهد تاریخی ندارد. به نظرم، ما نیز باید در تقریر بومی مباحثی از این دست در سپهر روشنفکری ایران، این نکات دقیق و تأمل برانگیز را پیش چشم داشته باشیم...

## ۶۳. فوریه ۱۳، ۲۰۱۳

«مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ در بهاری روشن از امواج نور/ در زمستان غبارآلود و دور/ یا خزانی خالی از فریاد و شور...»  
۴۶ سال پیش در چنین ایامی، فروغ فرخراد، شاعره نادره دوران که «برای چیدن یک خوشه بشارت رفت»؛ «نشد که روبروی وضوح کبوتران بنشیند» و روی در نقاب خاک کشید و «پشت حوصله نورها دراز کشید» و «هیچ فکر نکرد که ما برای خوردن یک سیب چقدر تنها ماندیم».

هنوز دانشجوی داروسازی بودم که اشعار فروغ را به نحو جدی در مطالعه گرفتم، یادم هست که از کتاب «تولد دیگر» او آغاز کردم و رفته رفته دیگر کتاب‌های شعر او را خواندم. ذوق ادبی سرشار، جسارت فکری، خلاف آمد عادت عمل کردن و عصیانگری و دغدغه‌های وجودی عمیق و اصیل او همیشه برایم جذاب و دلربا بوده است. بارها در خلوت، جسارت او در سرایش دفاتر «دیوار»، «عصیان» و «تولد دیگر» را ستوده‌ام. خصوصاً که سالهاست مفتون شخصیت سهراب سپهری هم هستم و این تفاوت در مشی و مرام و نگرش این دو شاعر بزرگ معاصر به جهان پیرامون همیشه برایم عبرت آموز بوده است.

اخیراً قرابت جالب توجهی میان زندگی و دغدغه‌های علی شریعتی دهه ۳۰ شمسی و فروغ فرخزاد دهه ۳۰ شمسی یافته‌ام؛ خصوصاً با عنایت به اشعار نویی که شریعتی در این دوران سروده و تحسین کسانی مثل شفیعی کدکنی را در آن زمان برانگیخته است. دفاتر «دیوار» و «عصیان» فروغ هم در همین ایام سروده شده؛ هم فروغ و هم شریعتی، شخصیتی رماتیکیک و عصیانگر داشتند و



با نرم‌های خانواده و جامعه خویش در افتادند و تابو شکنی کردند. در عین حال هر دو، دست کم در دوره‌ای از ادوار زندگی خویش، یأس و تلخی و سردی را به عیان تجربه کرده و احوال و جودی غریبی داشته و در اندیشه خود کشتی بوده‌اند...

### ۶۴. فوریه ۱۴، ۲۰۱۳

اخیراً دوست عزیزی برایم قطعه «پیشواز» تنبور نوازی گروه کیخسرو، تهمورث و سهراب پورناظری از آلبوم «بر سماع تنبور» را فرستاده است. با شنیدن مکرر صدای سحر آمیز و دل انگیز تنبور این اساتید، حس غریبی به سراغم آمد و آمیزه‌ای از بهجت و حیرت و غربت را تجربه کردم؛ که «زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد». او نامونو به درستی از «سرشت سوگناک هستی» سخن می‌گوید؛ سرشتی که تداعی کننده احوال غریبی است که در لحظات ناب به سراغ انسان می‌آید؛ پناه بردن به موسیقی یکی از راههای رهیدن از «بار هستی» و «هجوم خالی اطراف» در چنین اوقاتی است:

و فکر کن که چه تنهاست / اگر که ماهی کوچک، دچار آبی دریای بیکران باشد / چه فکر نازک غمناکی! /... و غم اشاره محوی به رد وحدت اشیاست».

### ۶۵. فوریه ۱۷، ۲۰۱۳

اخیراً چند نفر از دوستان نظرم را درباره آواز خواندن خانم محجبه‌ای در برنامه شبکه تلویزیونی «من و تو» و برخوردهایی که با ایشان شده جويا شده‌اند. چنانکه در می‌یابم، «آواز خواندن با حجاب» در عداد حقوق تخطی ناپذیر زنان است و علی‌الاصول کاری غیر اخلاقی نیست؛ در حیرتم از هموطنانی که آن دختر خانم را «لچک به سر» و «عامل رژیم» و «روضه خوان» خطاب کرده‌اند. به فرض که کسانی خواندن یک زن محجبه را نمی‌پسندند؛ اما این امر به ایشان جواز نمی‌دهد که به خواننده محجبه توهین کنند و تعبیری زشت و زننده درباره او بکار ببرند. اسباب تأسف است که از کجا به کجا رسیده‌ایم و شکیبایی و مدارا و تساهل با دیگران از میان برخی از ما به کلی رخت بر بسته و خشونت و عصیت بی‌انصافی جایگزین آن شده است...

اگر «حجاب اجباری» غیر اخلاقی و ناروا و فرونهادنی است؛ «بی‌حجابی اجباری» نیز غیر اخلاقی است؛ چرا که متضمن نادیده گرفتن اختیار و حق انتخاب انسان‌های آزاد است. اگر نباید به اجبار از کسی خواست که روسری به سر کند و محجبه باشد؛ در عین حال نباید از کسی خواست که به اجبار روسری خود را بردارد. متأسفانه سیاست غلط «حجاب اجباری» در کشور ما در پدید آمدن این واکنش‌های ناروا و ناموجه مدخلیت بسیار داشته است. می‌توان سیاست «حجاب اجباری» را نقد کرد و آنرا غیر اخلاقی انگاشت، چنانکه در مقالات خویش به صراحت چنین کرده‌ام؛ و در عین حال «بی‌حجابی اجباری» را نیز نقد کرد و غیر اخلاقی انگاشت و از حق دختر خانم جوانی که می‌خواهد خواننده باشد و در عین حال موهای سر خود را بپوشاند دفاع کرد و آنرا به رسمیت شناخت. زیستن اخلاقی اقتضاء می‌کند نسبت به هر دو سوی طیف حساس باشیم و رفتارهای غیر اخلاقی و ناموجه هر دو جماعت را در جای خود نقد کنیم...

### ۶۶. فوریه ۱۹، ۲۰۱۳

مهدی تائب، رئیس قرارگاه راهبردی عمار، در جمع دانشجویان بسیجی گفته است:

«سوریه استان سی و پنجم و یک استان استراتژیک برای ماست. اگر دشمن به ما هجوم کند و بخواهد سوریه یا خوزستان را بگیرد اولویت با این است که ما سوریه را نگه داریم»

اخیراً واکنش همسر شهید باکری و همسر شهید همت به سخنان تائب را در سایت‌ها خواندم و در دل به وطن دوستی و شجاعت و صراحت این دو عزیز آفرین گفتم و بر ایشان درود فرستادم. اسباب تأسف است که یک مقام بلند پایه امنیتی درباره یکی از استان‌های کشور "ایران" اینچنین دست و دل بازانه سخن می‌گوید و کشور همسایه را بر استان مرزی ترجیح می‌دهد. کاش خلوص و حریت و درایت همت‌ها و باکری‌ها همچنان بدرقه راه ما بود؛ افسوس که از کجا به کجا رسیده‌ایم....

رشادت‌ها و دل‌وری‌های آن عزیزان در دوران جنگ ۸ ساله در خاطره جمعی ما همیشه محفوظ و ماندگار است؛ آن عاشقان شریزه ارادتی نمودند و از گرانبها ترین دارایی خویش گذشتند و جان خود را فدا کردند تا ایران بر جای بماند. دریغا که ایران ویران شود....

## ۶۷. فوریه ۲۴، ۲۰۱۳

رابطه میان دین و اخلاق از موضوعات مهمی است که در فلسفه دین و فلسفه اخلاق به نحو مبسوط به بحث گذاشته شده است. به اقتضای دغدغه‌های شخصی و حوزه کاریم، سالهاست به این رابطه می‌اندیشم و درباره آن می‌خوانم. چنانکه در مقاله "حجاب در ترازوی اخلاق" آورده‌ام، به «نظریه حدافلی فرمان الهی» باور دارم. مطابق با آن، اخلاق به لحاظ دلالت شناختی و وجود شناختی مستقل از دین است؛ به تعبیر دیگر احراز معانی و اثرگان اخلاقی و تعیین ارزش‌ها و اصول اخلاقی در جهان پیرامون مستقل از دیانت و متن مقدس است. در عین حال، به لحاظ معرفت شناختی، اتخاذ موضع «مبناگرایی- انسجام‌گرایی معتدل» و دیالوگ و داد و ستد میان شهودهای اخلاقی عرفی و دینی قوام بخش صدور داوری‌های اخلاقی موجه است (بر خلاف نظریه حداکثری فرمان الهی). لازمه این سخن این است که موضع اهل نظری چون دوست عزیزم دکتر آرش نراقی که از استقلال کامل اخلاق از دیانت دفاع می‌کنند، موجه نیست و احتیاج به صورت‌بندی دوباره دارد. به نظرم، پذیرش استقلال کامل اخلاق از دین برای کسیکه تلقی متعارف از "خدا‌باوری" را موجه می‌انگارد؛ لوازمی دارد که چندان پذیرفتنی نیست. چنانکه در می‌یابم، تحدید «قدرت مطلقه خداوند» که در متن مقدس به کرات محل عنایت خداوند و شارع بوده و لحاظ نکردن متن مقدس به مثابه «منبع معرفت اخلاقی» از لوازم منطقی پذیرش استقلال کامل اخلاق از دین است که ناموجه می‌نماید. البته اگر کسی خدا‌باور نباشد و یا از منظر خدا‌باورانه نسبت میان دین و اخلاق را صورت‌بندی نکند؛ دو اشکال فوق بر او وارد نخواهد بود؛ اما مادامیکه ذیل گفتمان ادیان ابراهیمی رابطه میان دین و اخلاق تبیین می‌شود، نباید نسبت به «فرمان‌های اخلاقی خداوند» که در متن مقدس ظهور کرده و می‌توان به وسیله قرائت روشمند و سازوار از متن مقدس آنها را احراز کرد و بدست آورد؛ بی‌عنایت بود. البته «نظریه حدافلی فرمان الهی» نیز خالی از اشکال نیست؛ اما به نظرم در مجموع در قیاس با نظریه‌های بدیل موجه‌تر است و در بدست دادن فهم سازوار و موجه و پذیرفتنی از متن مقدس رهگشا‌تر است.

## ۶۸. فوریه ۲۶، ۲۰۱۳

دیروز مصاحبه با علی مطهری درباره اوضاع سیاسی کشور را خواندم. هر چند با مواضع فرهنگی و اجتماعی ایشان همدلی ندارم، اما انصافاً در مواضع سیاسی مطهری، انصاف و حریت و شجاعت و صداقتی موج می‌زند که در میان سایر مجلس‌نشینان و دولتیان نادر کالمعدوم است. او به درستی می‌گوید که اصول‌گرایان برای حمایت بی‌دریغشان از محمود احمدی‌نژاد در سال ۸۴ باید از مردم عذرخواهی کنند؛ مجلس اگر درست رفتار می‌کرد نباید حتی یک ساعت هم اجازه می‌داد احمدی‌نژاد رییس جمهور بماند؛ حصر خانگی و بازداشت میر حسین موسوی و مهدی کروبی بدون محاکمه و صدور حکم در درداد گناه اشتباه بوده؛ میر حسین موسوی و کروبی هیچگاه از قطار انقلاب پیاده نشده‌اند؛ حصر آیت‌الله منتظری خطا بود؛ سپاه در انتخابات مجلس نهم دخالت و تخلف کرده...

علاوه بر این نکات، مطهری پیشنهاد می کند که خاتمی در انتخابات آتی ریاست جمهوری شرکت کند. با پیشنهاد ایشان کاملاً موافقم. به نظر فضایی که در پی اعلام کاندیداتوری رسمی سید محمد خاتمی در کشور پدید می آید و مباحث عظیمی که در فضای سیاسی و عرصه عمومی در خواهد گرفت و همه دلسوزان ایران زمین در داخل و خارج کشور در آن به نحوی مشارکت خواهند کرد؛ مهمتر از آن است که آیا خاتمی به وسیله شورای نگهبان رد صلاحیت می شود یا تأیید صلاحیت؛ و اگر تأیید صلاحیت شود، چه اتفاقاتی در روز انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۹۲ می افتد؟ با توجه به وضعیت عمیقاً نگران کننده اقتصادی و فرهنگی و بین-المللی کشور، تنها کسی که می تواند محل اجماع کثیری از نخبگان سیاسی، فرهنگی، دانشگاهی، طبقه متوسط شهری... در شرایط کنونی باشد، به رغم همه انتقاداتی که به دوران ریاست جمهوری ۸ ساله او وارد است؛ سید محمد خاتمی است. اگر هم قرار است خاتمی رد صلاحیت شود؛ هزینه این کار را باید دیگران پردازند، نه عدم حضور خاتمی و معرفی دیگر کاندیداهای اصلاح طلبی که شانس برای رقابت و پیروزی ندارند...

## ۶۹. مارس ۲، ۲۰۱۳

هنگامیکه چند ماه پیش مقاله «فلسفه لاجوردی سپهری» را می نوشتم، نمی دانستم سپهری تا چه میزان با آثار «هایدگر» آشنا بوده، چرا که تجربه های ناب باطنی او که در کتاب «ما هیچ، ما نگاه» به تصویر کشیده شده، قرابت قابل تأملی با برخی از ایده های هایدگر دارد...

اخیراً کتاب «هنوز در سفرم» که شامل نامه ها و نوشته های سهراب سپهری است و به همت پریدخت سپهری جمع آوری شده را خواندم. سالها پیش این کتاب را تهران خوانده بودم؛ اخیراً برای بار دوم آنرا به دقت در مطالعه گرفتم و از خواندن آن لذت وافر بردم. برایم جالب بود که سهراب با شعر «هولدرلین» آشنا بوده و در یادداشت های خویش به هایدگر اشاره می کند؛ هایدگری که زبان را خانه وجود می داند و به تعبیر سپهری، شنیدن را به ما یاد می دهد و از «فضای سکوت» حرف می زند و می خواهد سخن با سکوت عجین باشد.

به یاد شعر «bodhi» افتادم که در آن، سهراب از تجارب کبوترانه خویش پرده بر می گیرد، تجاربی که در آن سکوت و خاموشی گویا شده:

«آنی بود، درها وا شده بود/ برگی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود/ مرغ مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود/... من رفته، او رفته، ما بی ما شده بود/ زیبایی تنها شده بود»

و به یاد این تعبیر دل انگیز مایستر اکهارت، عارف آلمانی سده چهاردهم افتادم: «شبیبه ترین چیز به خداوند سکوت است...»

## ۷۰. مارس ۱۵، ۲۰۱۳

در چند روز گذشته، اظهار نظر تند برخی از مراجع و روحانیون را درباره حواشی سفر احمدی نژاد به ونزوئلا در اخبار رصد کردم؛ ایشان رفتار محمود احمدی نژاد را «شرم آور» و «دردناک» و «مسخره آور» خواندند. محمد یزدی از دغدغه ناراحتی اعضای جامعه مدرسین در این باب سخن گفت و ناصر مکارم شیرازی بانگ برآورد که اگر درباره این مسائل سکوت کنیم، بیم آن می رود که در جامعه اسلامی ما رفته رفته، «منکر»، «معروف» شود و معروف منکر...

با خود می اندیشیدم که غیرت مسلمانی این حضرات چگونه می جنبد و کار می کند و چه اموری را معروف و منکر می-انگارند و با چه مکانیسمی ناگهان فریاد و اسلاما سر می دهند...

در حیرتم چرا غیرت مسلمانی این مراجع و روحانیون در سالیان گذشته، هنگامیکه احمدی نژاد به کرات دروغ می گفت و تهمت می زد و آبروی عمرو و زید را می برد و پرونده سازی می کرد و به ریش همه می خندید، نمی جنید؟ چرا وقتی جوانان پاک این ملت شکنجه شدند و به زندان افکنده شدند؛ بانگی از ایشان برنخواست؟ در آن ایام منکر خدا معروف نشده بود؟! مگر این حضرات از سر منابر بارها به مردم نگفته اند که «دروغگو دشمن خداست»؟ که حفظ «آبروی مؤمن» و «نفس مؤمن» وظیفه هر مسلمان است؟ نظاره کردن این حساسیت امروز و عدم حساسیت دیروز انصافاً حیرت انگیز است...

تو گویی برای ایشان رذایلی از سنخ دروغ گویی، تهمت زدن، آبروی دیگران را بردن چندان مهم نیست که اموری نظیر آنچه اخیراً رخ داد؛ بگذریم از اینکه آنچه در مراسم تشییع جنازه هوگو چاوز رخ داد را نمی توان غیر اخلاقی و لزوماً غیر شرعی قلمداد کرد...

مطابق با مبانی حضرات، آنچه در ونزوئلا رخ داد در زمره «رذایل قوه شهویه» بود و اموری از سنخ دروغ گویی و تهمت زدن و شکنجه کردن ... در زمره «رذایل قوه غضبیه» قرار می گیرد. هیچ ملاک شرعی و اخلاقی در دست نداریم که رذایل قوه شهویه بدتر و نارواتر از رذایل قوه غضبیه اند (چنانکه در می یابم، اموری نظیر نپوشاندن موی سر و گردن و دست دادن با یک زن در روزگار کنونی در زمره رذایل قوه غضبیه به حساب نمی آیند و اخلاقاً روا هستند). مواجهه برخی از روحانیون با آنچه در جامعه می گذرد؛ عبرت آموز است و البته تأسف بر انگیز. آنقدر که دست دادن با زن نامحرم و بیرون بودن تار مویی ایشان را می گذرد؛ ظلمی که در حق کسانی می رود و آبرویی که ریخته می شود و دروغی که گفته می شود و تهمتی که زده می شود، حساسیت ایشان را بر نمی انگیزد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

زیستن اخلاقی اقتضا می کند که اولاً دایره امور اخلاقاً روا را در روزگار کنونی بدون دلیل تنگ نکنیم؛ ثانیاً نسبت به امور اخلاقاً ناروا حساسیت یکسان و متوازن داشته باشیم و بی جهت امری را بیش از حد برجسته نکنیم و امری دیگر را بی سبب فرو ننهیم. متأسفانه رفتار بخشی از صنف روحانیت ما از این حیث اشکالات جدی دارد و باید از نو سامان یابد...

۲۱. مارس ۱۸، ۲۰۱۳

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید

وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید

گویا خواهد گشود از دولتتم کاری که دوش

من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید

بالبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ

از کریمی گویا در گوشه ای بویی شنید

در رسیدن بهار و رستاخیز طبیعت را از صمیم دل به همه دوستان و عزیزان شادباش می گویم. آرزو می کنم در سال خورشیدی پیش رو، روزها و شبهای بهتری در انتظار همه ما باشد و به بهانه در رسیدن بهار آفاقی، روزگار تلخ کنونی سپری شود و سرمای استخوان سوز زمستان از میان رخت بریندد و ضمیر ما مالا مال از امید و خنده و نشاط و کامیابی گردد و «به شیوه باران پر از طراوت تکرار»:

ای بهار عاشقی گرمای تابستانیت کو

که خزان گرد زمستان خیمه زد بر آشیانم

روز جمعه گذشته در جلسه سخنرانی دکتر احمد کریمی حکاک در دپارتمان مطالعات خاور میانه دانشگاه تورنتو شرکت کردم. ایشان درباره "شعر مدرن فارسی" سخنرانی کردند؛ از شنیدن سخنرانی ایشان و بحث و گفتگوی با ایشان واقعاً لذت بردم و وقتم خوش شد. مطابق با تفسیر کریمی حکاک، تبار شعر مدرن فارسی به دهخدا و پروین اعتصامی می‌رسد. در واقع، شعر مدرن فارسی که عبارتست از نو شدن "فرم" و "محتوا" با نیما آغاز نمی‌شود؛ چرا که مضمون برخی از اشعار پروین اعتصامی و دهخدا نیز مدرن است، به رغم اینکه قالب و فرم اشعار ایشان سنتی است؛ اشعاری که از پند و وعظ و نصیحت اخلاقی (moral discourse) فاصله می‌گیرد و در آن عاملیت (agency) شاعر در سخن گفتن از خود و بر آفتاب افکندن تجربه‌های شخصی و دغدغه‌های خویش برجسته می‌شود. همچنین عزم و اراده شاعر بر تغییر جهان و ورود مفاهیمی چون «وطن»، «ملت»، «مردم»... در شعر او از دیگر مؤلفه‌های شعر نوست. در اشعار نیما تغییر دو مؤلفه فرم و محتوا به طور همزمان رخ داده و بیشتر به چشم مخاطبان شعر او آمده؛ از اینرو او را پدر شعر مدرن فارسی نامیده‌اند. در واقع، جریانی که پیش از نیما آغاز شده بود با سرایش اشعار او به بار می‌نشیند و طفل نوپای شعر مدرن فارسی سر بر می‌آورد. به نظرم با معیارهای پیشنهادی ایشان، اشعار دفاتر «عصیان»، «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ فرخزاد و همچنین دفاتر «صدای پای آب»، «مسافر» و «حجم سبز» سپهری در زمره نمونه‌های درخشان شعر مدرن فارسی اند. جالب است که دفتر «ما هیچ، ما نگاه» که آخرین دفتر شعر سپهری است و ۲ سال پیش از مرگ او منتشر شده فاقد برخی از مؤلفه‌های پیشنهادی کریمی حکاک است و در مجموع محتوای مدرنی ندارد، هر چند قالب مدرنی دارد. همچنین شعر «سوره تماشا» در دفتر «حجم سبز» لحن اندازی و تنبیهی دارد و با دیگر اشعار این دفتر سنخیت چندانی ندارد...

خواندن کتاب دکتر احمد کریمی حکاک درباره شعر مدرن فارسی را که خوشبختانه به زبان فارسی هم منتشر شده، به دوستان عزیز توصیه می‌کنم.

علی امیر مؤید، نویسنده مقاله "ارمیا و مصائب اجتماعی - سیاسی یک ملت" به نیکی مواجهه با پدیده ارمیا را از منظر جامعه‌شناختی به تصویر کشیده است. بنا بر رأی ایشان، مشکل اساسی کنونی جامعه ما نه دو گانه دیندار/ بی‌دین است؛ بلکه دینداران و غیر دیندارانی هستند که کرامت انسانی و حقوق بنیادین دیگران را که مثل ایشان نمی‌اندیشند و رفتار نمی‌کنند نادیده می‌گیرند. در قصه ارمیا، عده‌ای که سبک پوشش او را نمی‌پسندیدند، آشکارا زبان به تخریف و توهین و هتک حرمت این خواننده گشودند. عمیقاً اسباب تأسف و شرمندگی است که زندگی در فضای آزاد خارج از کشور برای جماعتی سوغاتی بهتر از غیر مدارا گری و ناشکیبایی به ارمغان نیاورده است.

برخی از ایشان که به بی‌دینی خویش مباهی و مبهت‌جند، در مقابل «دیگری» ناشکیبایند؛ دیگری‌ای که هموطن آنهاست و مثل ایشان نمی‌اندیشد. طنز روزگار است که این جماعت در عین حال خویش را دموکرات قلمداد می‌کنند و اینچنین نسبت به حقوق بنیادین «دیگری» بی‌عنایتند و معتقدات او و دیگر مسلمانان را به سخره می‌گیرند. چنانکه پیشتر آورده‌ام، "حجاب اجباری" غیر اخلاقی است و پوشیدن روسری و چادر به اجبار در ترازوی اخلاق وزنی ندارد و اگر این امر اکنون در کشور ما جاری و ساری است، غیر اخلاقی و ناروا و ناموجه است. از سوی دیگر، "بی‌حجابی اجباری" نیز ناروا و فرونیادنی است. عده‌ای از هموطنان ما، دانسته و نادانسته از سکولاریسمی دفاع می‌کنند که ستیزه‌گر است و غیر مدارا محور. بناست در نظام‌های دموکراتیک سکولار

اخلاقی و کارآمد و برگرافتنی، حکومت و نهادهای مدنی نسبت به همه ادیان بی طرف باشند. لازمه این سخن این است که نه طرف دینی از ادیان را بگیرند و نه از سوی دیگر طرف بی دینی را و در پی از میان برداشتن نمادهای دینی از سطح جامعه نباشند؛ بلکه بی-طرف باشند و نظاره گر امور باشند. به نظر می رسد تا رسیدن به این نگرش و نگاه منصفانه عادلانه راه بلندی در پیش داریم...

#### ۲۴. آوریل ۱۱، ۲۰۱۳

«مثل این است که شب نمناک است / دیگران را هم غم هست به دل / غم من، لیک، غمی غمناک است...»

زلزله بوشهر مرا همچون میلیون ها ایرانی در بهت و اندوه فرو برد. همیشه در برابر وقوع بلایای طبیعی نظیر زلزله عمیقاً غمگین و بی تاب می شوم و عجز و ناتوانی نوع بشر را به رأی العین می بینم: نعره های جگر شکاف مادری که فرزند خود را از دست داده؛ استیصال پدری که خانه و کاشانه خانواده اش ویران شده؛ گریه های طفل خردسالی که در خرابه ها عروسک خود را جستجو می کند؛ امکانات حداقلی بهداشتی و معیشتی بازماندگان زلزله...

وقوع این زلزله تلخ و دردناک را به مردم خونگرم و با صفای بوشهر تسلیت می گویم. امیدوارم خداوند به بازماندگان قدرت و توانی عطا کند تا بتوانند این رنج جانکاه را تحمل کنند و با آن کنار بیایند. بدون تردید، کمک های انسانی و نوع دوستانه ما از میزان رنج و درد هموطنان عزیز بوشهری می کاهد، که: «عبادت به جز خدمت خلق نیست...»

#### ۲۵. آوریل ۲۶، ۲۰۱۳

معمولاً وقتی دلم میگیرد و حس غریبی به سراغم می آید، برای رفع ملال به دیوان حافظ و یا "هشت کتاب سپهری" پناه می برم و با خواندن مکرر چندین غزل حافظ یا اشعار مختلف "هشت کتاب" وقتم خوش می شود. سالهاست با این دو کتاب شورانگیز در سفر و حضر مانوسم و از نعمت همنشینی با آنها برخوردار. اشعار این دو کتاب بسان قند مکرری است که جانم را جلا می بخشد و فضای ضمیرم را معطر و مطرا می کند. اخیراً این ابیات حافظی را با خود زمزمه می کردم:

گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش  
من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید  
بالبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ  
از کریمی گویا در گوشه ای بویی شنید  
دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک  
جامه ای در نیکنایم نیز می باید درید  
آن لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت  
وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید  
تیر عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد  
این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکید

#### ۲۶. آوریل ۲۹، ۲۰۱۳

چند هفته پیش، ایامی که لندن بودم، در محفلی خصوصی و در جمع دوستان همدل، پدر (عبدالکریم سروش) درباره تأملات تازه خویش درباره وحی تحت عنوان “رؤیای نبوی” سخن گفتند. مطابق با تلقی ایشان، مقوله وحی و کلام وحیانی از جنس تفسیر رؤیاهایی است که پیامبر گرامی اسلام در طول سالیان متمادی می‌دیده و با مخاطبان در میان گذاشته است. در این تلقی، داستان‌ها و روایت‌های متن مقدس، اتفاقاتی است که ایشان در عالم رؤیا می‌دیده و ناظر آنها بوده و سپس صورت زبانی آن تجارب را بر آفتاب می‌افکنده و پیش چشم دیگران قرار می‌داده است. گویی پیامبر اسلام نظاره گر مکاشفاتی بوده که در عالم رؤیا می‌دیده و سپس با مخاطبان در میان می‌نهاده است. رؤیاهای نبوی از سنخ رؤیاهای صادقه است و پیامبر گرامی اسلام نیز مؤید به تأییدات خداوندی؛ خداوندی که بی‌صورت و بی‌رنگ است و تجلیات و تعیناتِ عدیده او عالم را پر کرده، که:

گاه خورشیدی و گاه دریا شوی

گاه کوه قاف و گاه عنقاء شوی

تو نه این باشی نه آن در ذات خویش

ای فزون از وهمها وز بیش بیش

از مدت‌ها پیش با پدر در خلوت در این باب به تفصیل گفتگو کرده‌ایم. همچنین در محافل مختلف و متعددی که در یکسال اخیر با دوستان همدل در آمریکا و انگلیس برگزار شده، نیز ایشان مختصراً از تأملات جدید خود در باب وحی پرده بر گرفته است. چنانکه در می‌یابم، ایده “بسط رؤیای نبوی” مکمل ایده “بسط تجربه نبوی” عبدالکریم سروش است. اگر در “بسط تجربه نبوی” سخن بر سر قابلیت و فاعلیت و بازیگری پیامبر در دریافت وحی است و شخصیت نبی در پیدایش وحی ریزش می‌کند و مدخلیت تام دارد؛ در “بسط رؤیای نبوی” بر تماشاگری و نظاره‌گری و اهمیت رؤیاهای قدسی پیامبر گرامی اسلام هم انگشت تأکید می‌رود؛ رؤیاهایی که قوام بخش کلام وحیانی و پیدایی متن مقدس (قرآن) است. چنین تلقی بدیع و نامتعارفی از وحی، البته آثار و نتایج مهم الاهیاتی و فقهی دارد؛ الاهیاتی که صبغه تنزیهی و سلبی دارد. هنگامیکه تلقی ما از مقوله وحی تغییر می‌کند، فقهی هم که قویاً از کلام و الاهیات مشروب می‌شود، ماده و صورت دیگری پیدا می‌کند...

امیدوارم مقاله مهم، تأمل برانگیز و عافیت سوز “رؤیای نبوی” عبدالکریم سروش تا یک ماه آینده در فضای مجازی منتشر شود و پیش چشم علاقه‌مندان و اهل نظر قرار گیرد؛ کسانی که در جهان راز زدایی شده کنونی، دلمشغول امر متعالی و بدست دادن تلقی موجه و سازگاری از ساحت قدسی هستی و کلام وحیانی اند ...

۲۷ می ۲۰۱۳

خاطرم هست سالها پیش وقتی پایان نامه رشته داروسازی خود را به اتمام بردم، بر دیباچه آن نوشتم: “تقدیم به مادرم، به گلی که همه زحمت من بر دوش اوست و همه رحمت او هدیه به من”. در رسیدن روز مادر را به مادر نازنینم و دیگر مادرهای فداکار ایرانی از صمیم دل تبریک می‌گویم؛ مادرانی که نه شاهدان بازاری بلکه پرده نشین اند و بی‌علت و بی‌رشوت و بدون ذره‌ای چشمداشت و محاسبه در حق فرزندان و نزدیکان خویش محبت می‌ورزند. به تعبیری که در آئین هندو آمده، رفتار عموم مادران، مصداق “کنش بی‌خواهش” است؛ ایشان بی‌دریغ و خورشید صفت نورپاشی می‌کنند و دریا صفت به نزدیکان گوهر می‌بخشند و به دوران، باران...

به رغم میل، بازی روزگار چنان رقم خورد که در سالیان اخیر مادرم را کمتر ببینم و متأسفانه از دیدار او چندان بهره‌مند نشوم و کمتر در خدمت او باشم. روزهایی که در این سوی دنیا دلتنگش می‌شوم، از قوه خیال مدد بگیرم و بر بال خاطرات سوار می‌شوم و به دوردست‌ها سفر می‌کنم و انبوه خاطرات تلخ و شیرین گذشته را مرور کنم و در دل صبوری، استقامت، فداکاری و روحیه مقاوم

مادرم را قویاً می‌ستایم و به مادری که « وسیع است و تنها و سر به زیر و سخت»، سلامی دوباره می‌کنم و از زبان حافظ خطاب به او می‌خوانم:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر  
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

۲۸ می، ۶، ۲۰۱۳

چنانکه در می‌یابم، تفکیک میان «آزادی بیان» و «آزادی رفتار» در بحث از «آزادی بیان و اهانت به مقدسات» رهگشا و قابل تأمل است. اهانت کردن به دیگران، از جمله شخصیت‌های دینی بر خلاف آنچه ابتدائاً به نظر می‌رسد، از سنخ «رفتار» است و نه «بیان». درست است که اهانت کردن زبانی و گفتاری، متضمن بکار بردن واژگانی چند است؛ اما شخص توهین کننده مرتکب انجام فعل می‌شود؛ به تعبیر جان سرل، اهانت کردن در زمره «افعال گفتاری» است. تفاوتی نمی‌کند که کسی به صورت من سیلی بزند، یا با بکار بردن واژگان موهن و رکیک مرا خطاب کند؛ در حالت اخیر نیز گویی کلمات را به سمت من پرتاب می‌کند و مرا آزار می‌دهد و می‌رنجاند. پس ظاهر «بیانی» اهانت کردن نباید از ما رهنمی‌کند؛ چرا که اهانت کردن در زمره «رفتار» است، هر چند صورت بیانی دارد. با عنایت به این تفکیک، می‌توان تصدیق کرد در حالیکه در یک جامعه دموکراتیک، آزادی بیان داریم، آزادی مطلق رفتار نداریم و عموم عقلاً انجام برخی از رفتارها را از قبیل دزدی کردن، شکنجه کردن... ناروا و غیر موجه می‌انگارند؛ اهانت کردن هم در زمره رفتار انسانهاست و باید بر آن قید و بندی گذاشت؛ کما اینکه در ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ سازمان ملل نیز بر این محدودیت‌ها و قید و بندها تأکید رفته است. علاوه بر این، نباید مرز میان «نقد» و «طنز» و «اهانت» به قدری کم رنگ شود که «اهانت کردن» مفهومی بلا مصداق شود. در زبان فارسی و دیگر زبان‌ها، اهانت کردن، فعلی طبیعی در زمره دیگر افعال طبیعی است و قطعاً مصادیق چندی دارد و باید نسبت بدان حساس بود. اگر مسئله به نحوی صورتبندی شود که «اهانت کردن» بدل به مفهومی بلا مصداق شود؛ این سخن با شهودهای زبانی فارسی‌زبانان و دیگر زبانها منافات جدی دارد و امری است ناموجه.

نشر افکار الحادی و خدا ناباورانه در یک جامعه، اعم از جامعه دینی و غیر دینی، از مصادیق «آزادی بیان» است و به نظر من اخلاقاً روا و برگزینتی، هر چند عده‌ای آنرا نپسندند؛ در حالیکه اهانت کردن به معتقدات دینی از مصادیق «رفتار» ناروا و ناموجه است و فرونهادنی و احکام هنجاری دیگری بر آن بار می‌شود. در عین حال رفتار خشونت آمیز با شخص اهانت کننده نیز غیر اخلاقی و ناموجه است و به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و گرهی از کار ما نمی‌گشاید. به عنوان یک روشنفکر دینی، از حقوق بنیادین اقلیت‌های دینی و همچنین کافران و خدا ناباوران در یک جامعه دینی دفاع می‌کنم و هر فتوا یا سخنی را که متضمن به خطر افتادن و ستاندن جان انسانهای دگر اندیش باشد، اخلاقاً ناموجه می‌انگارم و بدان باور ندارم.

۲۹ می، ۸، ۲۰۱۳

اخیراً در اخبار خواندم دانشگاه تهران برنامه خود در زمینه «حجاب و عفاف» را در سه سطح دانشجویان، اساتید و کارکنان آغاز کرده است. مدیر کل امور فرهنگی دانشگاه تهران گفته است لباس فرمی طراحی شده که از سال جاری کارکنان زن موظف هستند از



این لباس استفاده کنند، کسی هم که تخلف کند به کمیته انضباطی کارکنان فراخوانده می‌شود. وی همچنین از جداسازی بوفه‌های دانشجویی و سالن‌های مطالعه مختلط دانشجویی خبر داده است...

نمی‌دانم این نگرش و سیاست‌گذاری را چند بار باید آزمود و بطلان و ناکارآمدی و ناروایی آنرا به رأی‌العین تجربه کرد و دید تا از آن دست کشید: «من جرب‌المجرب حلت به الندامه». شخص عاقلی که آزموده را دوباره می‌آزماید، تنها پشیمانی و ناکامی را نصیب می‌برد. اگر قرار بود این سنخ سیاست‌گذاری‌ها مؤثر واقع شود که در سی سال گذشته جواب داده بود...

آنچه بیش از هر چیز مقوم رفتار عقیفانه است؛ رفتار مناسب و نوع دوستانه و انسانی با جنس مخالف است؛ رفتاری که در آن جنس مخالف، «ابژه جنسی» نیست: «بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تر است». با جدا سازی بوفه‌ها و سالن‌های مطالعه فقط صورت مسئله پاک می‌شود. طراحی لباس فرم اجباری برای کارکنان زن دانشگاه غیر اخلاقی است، چرا که متضمن نادیده گرفتن حق پوشش ایشان است؛ پوششی که عرفی است و در اکثر ممالک دنیا محصول اختیار و تصمیم انسان‌های بالغ عاقل است و دولت در آن دخالتی نمی‌کند. این امر مصداقی از قانون غیر اخلاقی و غیر عادلانه «حجاب اجباری» است که متأسفانه سالهاست در کشور ما اجرا می‌شود؛ قانونی که کارنامه موفق نداشته و راهی به دهی نگشوده است...

چرا باید مدیران و سیاست‌گزاران فرهنگی ما تصور کنند چاره کار برخورد کمتر میان دختران و پسران در محیط دانشگاه است؟ چرا نمی‌خواهند به اقتضائات زندگی شهری و امروزی تن دهند؟ مگر در دیگر دانشگاه‌های دنیا چنین می‌کنند؟ مگر این دانشجویان دختر و پسر نمی‌توانند همدیگر را در رستوران‌های بیرون از دانشگاه در سطح شهر ببینند؟ این بخش نامه‌ها و تصمیمات ناروا، هم متضمن توهین به شعور دانشجویان پسر و دختر است و هم نشان دهنده غفلت از مناسبات و روابط گسترده انسانی در روزگار کنونی...

امیدوارم در آینده نه چندان دور این قانون غیر اخلاقی ناکارآمد لغو شود و فضایی فراهم شود که در آن دختران و پسران جوان، دوشادوش دیگر شهروندان ایرانی به اختیار خویش لباس بپوشند و مجال اندیشیدن عمیق به حدود و ثغور زیست اخلاقی را پیدا کنند؛ زیست اخلاقی اصیلی که در آن چگونگی پوشش عرفی انسان عاقل، به خود او محول شده و شخص مجال عبور از ظاهر به باطن را پیدا کرده و رفتار انسانی اخلاقی موجه با جنس مخالف را بیرون از پوشش اجباری و دستوری جستجو می‌کند؛ زیست اخلاقی اصیلی که با زیست دینی و ایمانی شورانگیز و رهایی بخش، البته قابل جمع است و هیچ منافاتی ندارد:

«و آن وقت من مثل ایمانی از تابش «استوا» گرم/ ترا در سرآغاز یک باغ خواهم نشانید»

۸۰ می ۱۴، ۲۰۱۳

اخیراً دیدم حسین شریعتمداری، مدیر مسئول روزنامه کیهان، در یکی از سرمقاله‌های خود، سید محمد خاتمی نازنین را «مفسد فی الارض»، «وطن فروش» و «جنایتکار» خطاب کرده است...

با خواندن سرمقاله ایشان، به یاد خاطره‌ای افتادم که چند سال پیش سید عطاءالله مهاجرانی در لندن برایم تعریف کردند. دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، در حاشیه جلسه مدیران مسئول مطبوعات با رئیس جمهور، جناب مهاجرانی مجالی برای گفتگو با شریعتمداری می‌یابد. روزنامه کیهان در آن ایام نوشته بود عبدالکریم سروش در سفر به آلمان جاسوسی کرده و اسرار مملکتی را با بیگانگان در میان گذاشته است. مهاجرانی به شریعتمداری می‌گوید شما هر اختلافی که با سروش و ایده‌ها و اطرافیانش داری داشته باش و آنها را بنویس و در روزنامه‌ات منتشر کن؛ اما شما می‌دانی، من هم می‌دانم که وصله جاسوسی به سروش نمی‌چسبد و این تهمت ناروا و غیر موجه است. سروش چه منصب دولتی و اطلاعات محرمانه‌ای دارد که با خارجی‌ها در میان بگذارد؟! شریعتمداری در پاسخ می‌گوید: می‌دانم سروش جاسوسی نکرده، اما می‌شود به ایشان «بهتان» زد و «افترا» بست؛ چرا که در فقه بابی داریم تحت

عنوان «مباهته». مطابق با این بابِ فقهی، اگر مردم به دور کسی جمع شوند که محبوبیت و نفوذ زیادی دارد و در عین حال خلاف اسلام سخن می‌گوید و نمی‌توان مردم را از اطراف او پراکنده کرد، می‌توان به او «بهتان» و «تهمت» زد و شخصیت او را تخریب کرد و از این طریق با او در پیچید و از نفوذ و تأثیرش کاست...

به خاطر می‌آورم مهدی نصیری، مدیر مسئول هفته نامه «صبح» نیز در اواسط دهه هفتاد شمسی در یکی از سرمقاله‌های خود به قصه «مباهته» پرداخته و آنرا تبیین همدلانه کرده بود.

جد و جهدی که از سوی این افراد برای تئوریزه کردن بی‌اخلاقی در وادی سیاست ورزیده می‌شود، الحاق اسباب تأسف است و حیرت انگیز و عبرت آموز. اگر «الیناسیون» و «از خود بیگانگی اخلاقی»، معنایی و مصداقی داشته باشد، که دارد؛ می‌توان مصادیق روشن آنرا در این سنخ سخنان و آموزه‌ها سراغ گرفت: ذبح اصول بنیادین اخلاقی به نام دیانت و فقاقت در پای مصلحتی برتر و در عین حال منت بر سر خدا و خلق او گذاشتن که اینگونه دیانت و سیاست و سیاست‌ورزی دینی در این روزگار محفوظ می‌ماند. دیانت و دین ورزی بریده از اخلاق، کرامت انسانی و پرنسیب‌های اخلاقی را به هیچ می‌گیرد و هر خبط و خطای اخلاقی را موجه جلوه می‌دهد. همین منطق باطل و خطرناک و فهم معوج از دین است که دست امثال شریعتمداری را در دروغ پراکنی و تهمت زدن به خاتمی و دیگر انسانهای شریف و آزاده این دیار در دو دهه گذشته باز گذاشته است. در همین راستا، شریعتمداری دو سال و اندی پیش در یک برنامه تلویزیونی به مرحوم صانع ژاله آشکارا تهمت زد و او را در زمره نیروی‌های امنیتی معرفی کرد...

وقتی در احوال و رفتار غریب و اخلاق ستیز و آزادی‌گش شریعتمداری که آبرو و رونق مسلمانی را در این روزگار برده، تأمل می‌کنم؛ به خدا پناه می‌برم و با خود زمزمه می‌کنم: «کافر من گر از این شیوه تو ایمان داری».

## ۸۱. می ۲۱، ۲۰۱۳

«روزگار غریبی است نازنین!» اکبر هاشمی رفسنجانی که شناسنامه انقلاب بهمن ۵۷ است و کارنامه سیاسی ۴ ساله اخیر او در حمایت از جنبش سبز و احقاق حقوق مردم انصافاً قابل دفاع است، از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری باز می‌ماند. اگر هاشمی می‌آمد، آشتی ملی محقق می‌شد و شور و شوقی در دلها به پا می‌شد و مشکلات داخلی و بین‌المللی ایران به نحو محسوسی کاهش می‌یافت و ثبات ایران در منطقه بسی بیشتر می‌شد و بانگ جنگ طلبان و تجزیه طلبان داخلی و خارجی دیگر به جایی نمی‌رسید و به محاق می‌رفت. اکنون ما مانده‌ایم و آینده مبهم کشور عزیزمان ایران...

از سوی دیگر، محمد باقر قالیباف، برای اینکه دل عمرو و زید را در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو بدست آورد، سرمست از باده قدرت، چوب حراج بر تنمه آبروی خویش زده و به صدای رسا می‌گوید که در حوادث کوی دانشگاه تهران، سوار بر موتور هزار، دانشجویان مظلوم و بیگناه را کتک می‌زده است. آنوقت، شورای نگهبان، هاشمی رفسنجانی را رد صلاحیت می‌کند و صلاحیت ضارب دانشجویان مظلوم و بی‌پناه را تأیید: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

هنگامی که این اتفاقات را مرور می‌کنم، «به اندازه یک ابر دلم می‌گیرد» و از این رفتارهای تبعیض آمیز و غیر منصفانه رنجور می‌شوم و حزنی عمیق سراسر ضمیرم را فرا می‌گیرد و نگران آینده نامعلوم میهن‌ام می‌شوم. در عین حال به خود نهیب می‌زنم که «چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند»؛ این روزهای تلخ و سرمای استخوان‌سوز سپری می‌شود و روزهای بهتری در خواهد رسید. هر چند سخت و دردناک است؛ اما نباید بگذاریم در این ایام، ناامیدی و یأس بر ما مستولی شود؛ که ناامیدی سمی مهلک و ویرانگر است. به رغم مشکلات عدیده پیش رو، باید دل قوی داشت و امیدوار بود؛ که «بنیاد بقا محکم از اوست».

نیست دستوری در اینجا قرع باب

۸۲ می ۲۴، ۲۰۱۳

الیناسیون اخلاقی در یک جامعه دینی، معنایی جز این ندارد که کسانی به نام دیانت و فقاہت و سیاست، از خود بیگانه شوند و پشت به قبله نماز کنند و اصول اخلاقی را، پیش چشم همگان، بدون شرمندگی نقض کنند و آبرو و رونق مسلمانی را از بین ببرند... این روزهای تلخ و سرمای استخوانسوز سپری خواهد شد و دوباره کسانی از سلالهٔ پاک بازرگان و سحابی و منتظری در سپهر سیاست ایران زمین سر بر خواهند آورد و مسلمانی را به لطافت یک نسیم سحری با اخلاق و سیاست همراه خواهند کرد و «چشمان را با خورشید، دل‌ها را با عشق، سایه‌ها را با آب، شاخه‌ها را با باد» گره خواهند زد. امان از فقه بی‌اخلاق و فقیهان بی‌تقوا و مریدان بی‌پروا؛

ای غزلوارهٔ پایانی دیوان نبوت  
حجت بالغهٔ شاعری حضرت باری  
به خدایی که تو را شاهد سوگند قلم کرد  
که حریفان قلم را به فقیهان نسپاری

۸۳ می ۲۸، ۲۰۱۳

امروز عصر باران تند و دل‌انگیزی در تورنتو می‌بارید. از منزل زدم بیرون و زیر باران قدم زدم؛ نمی‌دانم چه سری است که خیس شدن زیر باران را خیلی دوست دارم و با چتر برداشتن چندان میانه‌ای ندارم. پس از بند آمدن باران، مه غلیظی فضای جنگلی اطراف را فرا گرفت؛ دقایقی چند محو تماشای مه انبوه پیرامون بودم؛ احوال غریبی داشتم و در چنبره مهابت و عظمت و غربت و «هجوم خالی اطراف» گرفتار آمده بودم. به منزل بازگشتم و تفأل به دیوان غزلیات سعدی زدم؛ غزل لطیف و شورانگیز زیر آمد. آنرا چند بار خواندم؛ مضامین ژرف ابیات و ذوق‌ورزی و نازک اندیشی و دلیری سعدی حقیقتاً مرا به وجد آورد و وقتم را خوش کرد:

خبرت خرابتر کرد جراحت جدایی  
چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی  
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی  
چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیایی  
بشدی و دل بردی و به دست غم سپردی  
شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی  
دل خویش را بگفتم چو تو دوست می گرفتم  
نه عجب که خو برویان بکنند بی وفایی  
سخنی که با تو دارم به نسیم صبح گفتم  
دگری نمی‌شناسم تو ببر که آشنایی  
من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت  
برو ای فقیه و با ما مفروش پارسایی

در چشم بامدادان به بهشت برگشودن  
نه چنان لطیف باشد که به دوست برگشایی

۲۰۱۳، ۳۱، ۸۴ می

تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد  
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی  
دل دردمند ما را که اسیر توست یارا  
به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی  
چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن  
تو چو روی باز کردی در ماجرا بیستی

توفیق داشتم روزگاری که ایران بودم، در محافل گوناگون خدمت مرحوم عزت‌الله سبحانی می‌رسیدم و از همصحبتی و  
همنشینی با ایشان بهره‌مند می‌شدم: مراسم شب‌های احیاء در ماه مبارک رمضان، حسینیه ارشاد... از بخت بد، توفیق دیدار مرحوم هاله  
سحابی را کمتر یافتم و در مجموع به تعداد انگشتان یک دست ایشان را ملاقات کردم.

این روزها مصادف است با دومین سالگرد پرواز بی‌بازگشت این دو کبوتر سبکبار سبکبال: «آن عاشقان شرزه که با شب  
نزیستند/ رفتند و شهر خفته ندانست کیستند». عزت‌الله سبحانی و هاله سحابی از تبار و سلاله پاک مهدی بازرگان، محمود طالقانی و  
یدالله سحابی بودند؛ خورشید سواران آزاده‌ای که رنج خود و راحت یاران را طلبیدند و از آبرو، مال و جان خویش برای تحقق  
آرمانهای والای انسانی و دینی و سیاسی خویش گذشتند و هم‌نورد افقهای دور شدند و پشت حوصله نورها دراز کشیدند؛ که به  
تعبیر قرآن: «لن تالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون: به حقیقت نیکی نمی‌رسید مگر از آنچه دوست دارید بگذرید و انفاق کنید».

بارها در خلوت، حریت، شجاعت، صداقت، سخاوت، بردباری و آزادگی ایشان را ستوده‌ام. هنگامیکه دو سال پیش، این دو  
عزیز نابهنگام و ناباورانه کوچ کردند و از پی یکدیگر روی در نقاب خاک کشیدند و پس از ایشان، مرحوم هدی صابر نیز مظلومانه از  
میان ما به سوی ابدیت پر کشید، چند روزی حیران و مبهوت بودم و ولوله‌ای درونم بر پا شده بود و چشمانم مکرر تر می‌شد و با خود  
زمزمه می‌کردم:

رفتی تو بدین زودی تو باد صبا بودی  
ماننده بوی گل با باد صبا رفتی  
چون عهد دلم دیدی از عهد بگردیدی  
چون مرغ پیریدی ای دوست کجا رفتی  
در روح نظر کردی چون روح سفر کردی  
از خلق حذر کردی وز خلق جدا رفتی  
نی باد صبا بودی نی مرغ هوا بودی  
از نور خدا بودی در نور خدا رفتی

درود و رحمت بی‌منت‌های خداوند بر این عزیزان سفر کرده که در این زمانه پر آشوب، در عداد مسلمانان دموکراتی بودند  
که مجدانه و صادقانه ظلم‌ستیزی و میهن‌دوستی پیشه کردند و و میراثی ماندگار از خویش بر جای گذاشتند:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و صواب  
وز این دو در گذری کل من علیها فان

۸۵. ژوئن ۴، ۲۰۱۳

دیروز در سایت بی بی سی مقاله مهدی خلجی را درباره کتاب خاطرات سید محمد خامنه‌ای، برادر بزرگ مقام رهبری، که اخیراً در تهران منتشر شده خواندم. ایشان در خاطرات خویش، در کنار طعن‌هایی که به میر حسین موسوی و خانواده هاشمی می‌زند و از برخورد سردی که در دوران اقامت آیت‌الله خمینی در نوفل لوشاتو با او شده، گله می‌کند؛ همچنین یادی هم از مؤسسه انتشاراتی صراط می‌کند که خود تأسیس کرده: «ولی متأسفانه به سبب گرفتاری‌ها و سرگرمی‌های پس از انقلاب، جمع ما رها شد و بعد گروهی از اطرافیان عبدالکریم حاج فرج دباغ معروف به «سروش» آن را مصادره کرده و کتب او را در آنجا چاپ کردند. اساسنامه آن را من نوشتم و به ثبت رساندم. پول سرمایه‌گذاری آن را جمع دوستان ما دادند، ولی به کام برخی دشمنان ایران و اسلام ختم شد.» مطابق با خاطرات سید محمد خامنه‌ای، اساسنامه انتشارات صراط را ایشان نوشته و آنرا ثبت کرده، اما اطرافیان عبدالکریم سروش آنرا تصاحب و آثار او را در آنجا منتشر کردند. با خواندن جملات فوق، با خود می‌اندیشیدم که اگر دیگر بخش‌های خاطرات ایشان نیز تا این میزان عاری از حقیقت باشد، انصافاً اسباب تأسف است و عبرت آموز...

در یک جلسه از سلسله جلسات «زندگی نامه فکری عبدالکریم سروش» که تا کنون بیش از ۲۸ جلسه آن ضبط شده، به تفصیل درباره تاریخچه صراط بحث شده است؛ امیدوارم در آینده نه چندان دور، متن صوتی و مکتوب این مجموعه پیش چشم اهل نظر قرار گیرد. مؤسسه انتشاراتی صراط در سال ۶۷ شمسی و با زحمات و پیگیری‌های مستمر محمد تقی بانکی، محسن سازگارا و اکبر گنجی تأسیس شد و تاکنون چندین مدیر عامل به خود دیده است. اکثر آثار عبدالکریم سروش در دو دهه گذشته به وسیله نشر صراط منتشر شده؛ در سالیان اخیر، آثار دیگر روشنفکران دینی و اهالی فلسفه نیز توسط این ناشر انتشار یافته است...

آنچه در این بخش از خاطرات سید محمد خامنه‌ای آمده، به کلی باطل است و عاری از حقیقت، دریغ از یک جمله صادق و مطابق با واقع: نه ایشان اساسنامه صراط را نوشته، نه آنرا به ثبت رسانده، نه زمان ثبت مؤسسه را درست ذکر کرده، نه مصادره‌ای در کار بوده، نه نقشی در سرمایه‌گذاری آن داشته، نه مؤسسان و گردانندگان صراط در این کار اندک تماسی با او داشته‌اند: خط غلط، دفتر غلط، املاء غلط، انشاء غلط...

در حیرتم نویسنده این کتاب که در کسوت روحانیت است، هنگام انتشار خاطرات خود، دمی با خود نمی‌اندیشید که کسانی دیر یا زود بر کذب بودن مدعیات ایشان گواهی خواهند داد:

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

۸۶. ژوئن ۷، ۲۰۱۳

ای غزلواره پایانی دیوان نبوت  
حجت بالغه شاعری حضرت باری  
خرد آن پایه ندارد که بر او پای گذاری  
بختیاری تو و بر مرکب اقبال سواری  
چون توان در تو رسیدن؟ به دویدن؟ به پریدن؟  
نورپایی که چنین با دگران فاصله داری

فرا رسیدن روز بعثت پیامبر گرامی اسلام را به همه دوستان و عزیزان صمیمانه تبریک می‌گوییم. در روزگار کنونی که با اصناف کژخوانی‌ها از میراث گرانقدر پیامبر در جامعه خود مواجهیم و جماعتی آموزه‌ها و اصول اخلاقی را به سهولت در پای فقاهت و دیانت ذبح شرعی کرده‌اند؛ باید بیش از گذشته این سخن پرمغز و دل‌انگیز پیامبر را سرلوحه زیست مسلمانان خویش قرار دهیم و بکار بندیم و قرائت‌های غیر اخلاقی و انسان ستیز از اسلام را قویاً نقد کرده و فرو نهیم: “انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق: من برای تتمیم و تکمیل مکارم اخلاقی مبعوث شده‌ام” مسلمانان بریده از اخلاق و نحوه زیست اخلاقی به هیچ نمی‌ارزد و ابداً فایده‌تی ندارد. بر ماست که در این زمانه پر تب و تاب، با تأسی به سنت گرانسنگ نبوی، هم تجربه‌های معنوی و باطنی را نصیب بریم و به قول مولانا، به اقتفای پیامبر، معراج خود را برویم، که “به معراج برآید چو از آل رسولید”؛ هم با عنایت به آموزه‌های اخلاقی و معنوی جهانشمول و ابدی آئین اسلام از سویی و توزین کردن احکام اجتماعی فقهی در ترازوی اخلاق از سوی دیگر، قرائتی انسانی و اخلاقی و مدارامحور از اسلام بدست دهیم:

زین روش بر اوج انور می‌روی  
ای برادر گر بر آذر می‌روی

## ژوئن ۱۲، ۲۰۱۳

در یکی از دیدارهایی که با سید محمد خاتمی در تابستان سال ۸۹ شمسی داشتم، او از دغدغه‌ها و نگرانی‌های عمیق خود برای سرنوشت ایران زمین سخن می‌گفت؛ مملکتی که به سبب سوء مدیریت‌ها، بلند پروازی‌ها و رفتارهای غیر اخلاقی و خارج از عرف دولتمردان آن، روزگار سخت و تلخی را می‌گذراند و آینده‌ای مبهم و نامعلوم را انتظار می‌کشد. او در مقام تمثیل، دولت کنونی را به ماشینی تشبیه می‌کرد که در سراسیمگی سقوط افتاده؛ ماشینی که ترمز بریده و فرمانش از جا کنده شده و با سرعت رو به ویرانی پیش می‌رود. در عین حال، می‌افزود که نسل ما با هزار امید و آرزو انقلاب کرده و از اینکه اکنون می‌بیند آرمانهای پاک و والای انقلاب بهمن ۵۷ به محاق رفته و قطار انقلاب از ریل خارج شده، سخت دل‌آزرده و دلشکسته است؛ چرا که این انقلاب بسان فرزند انقلابیون می‌ماند و مهرش به دل نظیر مهر فرزند می‌نشیند و آنرا «بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران». فرزند می‌ماند که معلولیت جسمی و یا ذهنی پیدا می‌کند، نمی‌توان از خود راند و دور کرد؛ هر چند مشاهده وضعیت او و رنجی که می‌برد، دلخراش و جگر شکاف است. از اینرو والدین تمام هم‌خویش را بکار می‌گیرند تا روزگار فرزند دلبندشان بهتر شود، ولو به نحو حداقلی...

یکماه پیش به همراه برخی از همکاران و دوستان در نامه‌ای از محمد خاتمی نازنین دعوت کردیم در انتخابات شرکت کند؛ اما ایشان، به رغم رغبت کثیری از هموطنان، به سبب فشارهای شدید سیاسی ثبت نام نکرد و عطای ریاست جمهوری را به لقایش بخشید. پس از آن به هاشمی رفسنجانی دل بستیم، به خاطر کارنامه قابل دفاعش در دفاع از حقوق مردم در چهار سال اخیر و در جریان جنبش سبز؛ او را رِدِّ صلاحیت کردند و فرصتی تاریخی را از ملت ایران ستاندند. دیروز محمدرضا عارف در نامه‌ای با عنایت به صلاحدید و

صوابدید خاتمی، در عمل به نفع حسن روحانی کنار رفت؛ پس از آن خاتمی و هاشمی رسماً از حسن روحانی حمایت کردند و از مردم خواستند به او رأی دهند...

در روزهای اخیر دوستان زیادی نظرم را درباره انتخابات ریاست جمهوری پیش رو جویا شده‌اند. با ملاحظه جمیع جوانب، بر این باورم که باید در انتخابات شرکت کرد و به حسن روحانی رأی داد. چرا که:

۱. سید محمد خاتمی، به رغم تمام انتقاداتی که به شیوه سیاست‌ورزی‌اش وارد است؛ همچنان نماد و عیار اصلاح‌طلبی و دموکراسی‌خواهی در فضای سیاسی داخل کشور است. خصوصاً در هنگامه‌ای که میر حسین موسوی و مهدی کروبی، دو رهبر دلیر و محبوب جنبش سبز همچنان در حصرند؛ سخن خاتمی برای کسانی که دلمشغول نهادینه شدن ساز و کار دموکراتیکِ حداقلی و تدریجی در کشور هستند؛ حجت است. نباید خاتمی را تنها گذاشت و به دعوت او لبیک نگفت.

۲. با عنایت به همه اتفاقات تلخ و تأسف باری که در سال ۸۸ رخ داد؛ همچنان رأی دادن در شرایط کنونی «تأثیر گذار» است. اگر از سر شوق و با حضور چشمگیر و با شکوه در انتخابات ۸۸ شرکت نکرده بودیم، مسلماً نشان‌دهنده احمدی نژاد بر تخت ریاست جمهوری توسط حکومت بسی سهل‌تر بود و امور به نحو دیگری رقم می‌خورد. اکنون نیز چنانکه خاتمی تلویحاً گفته، تضمینی در شمردن آراء به طور کامل نیست؛ اما حضور انبوه و پر شمار دموکراسی‌خواهان و حامیان جنبش سبز در انتخابات پیش رو، مسلماً هزینه تخلف و تقلب را بالا می‌برد. به نظرم، مادامیکه رأی دادن تأثیر گذار است و محلی از اعراب دارد، می‌توان در انتخابات شرکت کرد و رأی داد.

۳. حضور مدنی و تقویت شبکه‌های اجتماعی در این انتخابات دست بالا را دارد، نه لزوماً پیروز شدن در انتخابات. در شرایط کنونی، با رأی ندادن چیزی عاید اصلاح‌طلبان نمی‌شود و جبهه دموکراسی‌خواهی داخلی تقویت نمی‌شود؛ در عین حال با رأی ندادن تغییری در میزان مشارکت رسمی مردم در انتخابات پدید نمی‌آید و عدد و رقم مطلوب و مورد نظر از صدا و سیما اعلام می‌شود. اما با رأی دادن می‌توان شبکه‌های اجتماعی و مدنی را تقویت کرد و بانگ اصلاح‌طلبی و دموکراسی‌خواهی را در فضای سیاسی کشور طنین انداز کرد و به نهادینه کردن ساز و کار دموکراتیک مدد رساند.

دوازده سال پیش، خاتمی هنگام ثبت نام در انتخابات ریاست جمهوری در وزارت کشور، این شعر حافظ را زمزمه کرد  
در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز  
استاده ام چو شمع مترسان ز آتشم

او اکنون نیز به نیکی می‌داند که برای نهادینه شدن ساز و کار دموکراتیک در کشور چه راه بلند و پر از سنگلاخی در پیش داریم؛ اما، به رغم همه موانع هنوز ناامید نشده و چون شمع ایستاده و در شرایط خطیر و پر خطر کنونی، از حسن روحانی حمایت می‌کند. با همه احترامی که برای برادر نازنین محبوسم، سید مصطفی تاج زاده قائلم، به نظرم پس از حمایت خاتمی از روحانی، باید دلها را یک دله کرد و مصمم و استوار، ملامت‌ها را به جان خرید و با دل خونین، لب خندان آورد و با سودایی سر بالا وارد کارزار انتخابات شد و سید را تنها نگذاشت. در پاسخ به همه دوستان و عزیزانی که از من پرسند در این انتخابات چه می‌کنم، می‌گویم: اگر ایران بودم، به حسن روحانی رأی می‌دادم...

به امید تحقق ایرانی آباد و آزاد و وزیدن نسیم‌های گره گشا در فضای مملکت عزیزمان و رخت بر بستن شبهای زمستانی و آخر شدن روزگار تیره و تار، همچنان شب و روز را دوره می‌کنیم:

صبح امید که بد معتكف پرده غیب  
گو برون آی که کار شب تار آخر شد

## ۸۷. ژوئن ۱۳، ۲۰۱۳

دیروز با "شبکه آنلاین ۲۵ خرداد" گفتگو کردم و از لزوم شرکت در انتخابات و رأی دادن به حسن روحانی در شرایط کنونی سخن گفتم. چنانکه در پست قبلی نوشتم، به نظرم برای تقویت شبکه‌های اجتماعی و نهادهای مدنی اصلاح طلبان و دموکراسی خواهان باید در انتخابات شرکت کرد؛ هر چند حسن روحانی، کاندیدای پیروز انتخابات نباشد. ارج نهادن به نهاد انتخابات در کشور، به رغم تخلفات و مهندسی آراء احتمالی، چنانکه سید محمد خاتمی نیز بدان اشاره کرده، بهتر از شرکت نکردن و ارج نهادن است. در کثیری از کشورهای دموکرات، مردم به کاندیدایی رأی می‌دهند که لزوماً کاندیدای محبوب و ایده‌آل آنها نیست؛ اما در مجموع با خواسته‌های ایشان همپوشانی بیشتری دارد. در شرایط کنونی، با عدم شرکت در انتخابات چیزی عاید اصلاح طلبان و تحول خواهان نمی‌شود. آنچه در این میان دست بالا را دارد، نشان دادن این مهم است که جنبش سبز و اصلاح طلبی، به رغم همه موانع و معضلات موجود، همچنان زنده است و نفس می‌کشد و با قوت در جامعه مدنی حضور دارد. فراموش نکنیم اگر صندوق‌های رأی از میان رخت بریندد؛ اصلاح طلبان و دموکراسی خواهان پیروز میدان نخواهند بود.

## ۸۸. ژوئن ۱۵، ۲۰۱۳

گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش  
من همی کردم دعا و صبح صادق می‌دمید  
بالبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ  
از کریمی گویا در گوشه‌ای بویی شنید

می‌دانم که کثیری از هموطنان عزیز، چون من در این لحظات تاریخی خنده‌ای نمکین بر روی لبانشان نقش بسته است. پیروزی جناب حسن روحانی را صمیمانه به همه ایرانیان تبریک می‌گویم؛ چه هموطنانی که مثل ما طرفدار روحانی بودند و صبوری پیشه کردند و امیدوارانه به او رأی دادند (۱۸ میلیون) و چه هموطنانی که به سایر کاندیداها رأی دادند. دقایقی پیش سجده شکر به جای آوردم و چشمانم از شوق و شعف تر شد و از عمق جان خندیدم.

خدای را شکر که همت پاکان و نیک نفسان و عزم مصمم و والای مردم و حضور چشمگیرشان به ثمر رسید و گفتمان اعتدال و اصلاح طلبی پیروز شد و بر صدر نشست و فراگیر شد. درایت و پختگی سید محمد خاتمی عزیز، رهبر اصلاحات، و فداکاری محمدرضا عارف در این انتخابات جاودانه شد. شکر خدا که روزهای تلخ و سیاه و زمستانی به پایان رسید و دفتر ایام ورق آشکاری خورد و قصه پر غصه گفتمان احمدی نژادی که مشحون از هتاک و تزویر و دروغزنی و پرده‌داری و بی‌درایتی بود به محاق رفت و از میان رخت بر بست و باد دی و شوکت خار آخر شد. آرزو کنیم که در آینده نزدیک شیخ مهدی کربوبی و میر حسین موسوی نازنین و دلیر آزاد شوند و به آغوش ملت باز گردند:

رسید مژده که ایام غم نخواند  
چنان نماوند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
من ارچه در نظر یار خاکسار شدم  
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند  
شکر ایزد که به اقبال کله گوشه گل



نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد  
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل  
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد  
باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز  
قصه غصه که در دولت یار آخر شد

## ۸۹. ژوئن ۱۶، ۲۰۱۳

اکنون خوبست اصلاح طلبان و تحوّل خواهان و دولتمردان دولت آتی حسن روحانی، با پیش چشم قراردادن تجربه دوم خرداد و گفتمان اصلاحات، از اشتباهات گذشته درس بگیرند و با اتکای به پشتوانه عظیم مردمی خود، با صلابت و سودای سربالا، پای در مسیر پرسنگلاخ پیش رو گذارند و در راستای نهادینه شدن ساز و کار و نهادهای دموکراتیک و از میان برداشتن مشکلات فرهنگی و اقتصادی و بین المللی پیش رو، از هیچ کوششی فروگذار نکنند. فراموش نکنیم که مردم عزیز میهنمان با مشکلات سخت معیشتی دست و پنجه نرم می کنند و مادامی که نیازهای آنها رفع نشود؛ در اندیشه نیازهای ثانویه از جمله آزادی، دموکراسی، پاسداشت حقوق بنیادین بشر و... نخواهند بود؛ که « آدمی اول اسیر نان بود». مسیر اصلاحات در کشور ما تدریجی و گام به گام است و هم عنان با صبوری و امیدواری؛ نسخه دیگری در شرایط کنونی متصور و رهگشا نیست. آرزو کنیم با اعتماد چشمگیر مردم به روحانی و رأی بالای او، مشکلات داخلی و بین المللی، سمت و سو و ماده و صورت دیگری پیدا کند و حداقلی شود. حسن روحانی در پیام خود پس از پیروزی در انتخابات، آورده که به عهد خویش با مردم وفادار خواهد بود. بر اهالی رسانه و روشنفکران است که پس از تکیه زدن ایشان بر مسند ریاست جمهوری و در دست گرفتن سکان اجرایی کشور، مطالبات مدنی خود را در عرصه عمومی طلب کنند. حقیقتاً امیدوارم با آمدن حسن روحانی و به سرپنجه «تدبیر» ایشان، نسیم های دل انگیزی در عرصه فرهنگ و دانشگاه و اقتصاد و سیاست خارجی بوزد و چنانکه روحانی در نطق های انتخاباتی خود وعده کرده، «کرامت انسانی» را به دانشگاه و دانشگاهیان بازگرداند و در آینده نزدیک شاهد رونق و نشاط و طراوت بازار مطبوعات و کتاب باشیم:

صبح «امید» که بود معتکف پرده غیب  
گو برون آی که کار شب تار آخر شد  
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل  
همه در سایه گیسوی نگار آخر شد  
ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد  
که به «تدبیر» تو تشویش خمار آخر شد

## ۹۰. ژوئن ۱۸، ۲۰۱۳

صعود تیم ملی فوتبال کشورمان به مسابقات جام جهانی فوتبال ۲۰۱۴ را به همه دوستان و عزیزان صمیمانه تبریک می گویم. حقیقتاً خرسندم که پس از پریشانی شبهای دراز، لبخند بر لبان هموطنان عزیزمان نقش بسته و دلشان شاد است و روزهای خوشی را تجربه می کنند. پس از تکیه زدن دکتر حسن روحانی بر مسند ریاست جمهوری، دومین خبر مسرت بخش و دل انگیز در این هفته را

دقایقی پیش شنیدیم. امیدوارم که روزها و شبهای بهتری پیش روی ما باشد و دست در دست یکدیگر «چشمان را با خورشید، دل ها را با عشق، سایه ها را با آب، شاخه ها را با باد» گره بزنیم و به استقبال آینده برویم:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت  
کار چراغ خلوتیان باز در گرفت  
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود  
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

## ۹۱. ژوئن ۲۰، ۲۰۱۳

اخیراً رمان «بار هستی»، نوشته میلان کوندرا را با لذت تمام خواندم. کوندرا از نویسندگان پست مدرنی است که برخلاف نویسندگانی چون مارکز، با فلسفه جدید مائوس است و نوشته هایش طنین هایدگری قابل تأملی دارد. در این رمان از دکارت و نیچه هم ذکری رفته و سخن دکارت درباره حیوانات با روایت کردن زندگی «کارنین»، سگ خانواده دو نفری «توما» و «ترزا»، قویاً نقد شده است. کوندرا در این رمان به سروقت معنای زندگی و تنهایی وجودی بشر جدید رفته و روابط پیچیده و توبرتوی انسانی را به هنرمندی تمام به تصویر کشیده؛ قصه پُر غصه و تکان دهنده روشنفکران و سیاسیون بی پناه و مستأصل کشور چکسلواکی پس از حمله شوروی سابق به این کشور را روایت کرده است. «توما»، قهرمان داستان که جراح زبردستی است و در عین حال به زنش «ترزا» خیانت می کند و چندین معشوقه دارد؛ به سبب مقاله ای که در روزنامه ای منتشر می کند، شغل جراحی خود در بیمارستان را از دست می دهد و از طبابت باز می ماند؛ چرا که حاضر نمی شود از اصول مبارزاتی و سیاسی خود دست بکشد و نامه ای بنویسد و توبه کند و مواضع خود را پس بگیرد. از اینرو مجبور می شود برای سر و سامان دادن به وضعیت معیشت خود، چند سالی شغل شیشه شویی پیشه کند و به موقعیت علمی و حرفه ای خود پشت می کند. دست آخر، «توما» ترک دیار و کاشانه می کند و به همراه همسرش «ترزا» در دهی سکنی می گزیند و رانندگی کامیون را اختیار می کند...

دیوید مک ناتون، در فصل آخر کتاب «Moral Vision» به نیکی توضیح می دهد که برای عمق بخشیدن به شهادهای اخلاقی عرفی، باید با ژانرهای فیلم و رمان انس فراوان گرفت و از آنها بهره برد؛ چرا که در این میان اخگرها و بارقه های مکشوف فرد می شود که با خواندن مقالات فنی و فلسفی فراچنگ نمی آید...

به اقتضای علاقه و کار و بار و شغلم، مقالات فلسفی و عرفانی و دینی نسبتاً زیادی می خوانم. همچنین از خواندن مکرر اشعار حافظ، سپهری، مولوی، فروغ فرخزاد و سعدی لذت وافری را نصیب می برم و هر از گاهی با خواندن شعری بی اختیار لبخندی از سر شوق بر لبانم نقش می بندد. اما خواندن رمان های عافیت سوز، انصافاً از لون دیگری است. برخی از اوقات، هنگامیکه رمان را به انتها می برم و کتاب را می بندم، ترجیح می دهم دقایقی چند در خلوت قدم بزنم و شخصیت ها، دیالوگ ها و فضاهای رمان را مجسم کنم و آنها را با خود مرور کنم؛ در این لحظات آمیزه ای از وجد و دلهره و حیرت و غربت را تجربه می کنم. در سالیان اخیر، خواندن رمانهای «زان باروا»، «برادران کارامازوف»، «سقوط»، «بادبادک باز»، «سرگشته راه حق»، «مسیح بازمصلوب»، «بار هستی»، «سو و شون»، «جزیره سرگردانی»، «سال بلوا»، «سهم من»... چنین تجربه هایی را برایم رقم زده است. برای آشنایی بیشتر با جهان راززدایی شده پیرامونی و خود کاوی و خودشناسی ژرف تر و درک بهتر روابط پیچیده انسانی، خواندن برخی رمانها در این روزگار انصافاً ضروری است...

دیروز در اخبار آمده بود که غلامحسین الهام، سخنگوی دولت، در نشست حامیان محمود احمدی نژاد، بر رجعت محمود احمدی نژاد در دوران ظهور امام زمان تأکید کرده؛ فرد دیگری نیز در این مراسم احمدی نژاد را با گالیله مقایسه کرده است... تصور نمی‌کنم نشان دادن ناروایی چنین سخنان نازل و سخیف خلاف عرف و اخلاق و شرع نیاز به استدلال چندانی داشته باشد. با خواندن سخنان فوق، سوگمندان به خاطر آوردم که این جماعت هشت سال بر قوه مجریه این مملکت تکیه زده و با تکیه زدن بر امکانات انبوه دولتی و رسانه‌ای و در اختیار داشتن پول هنگفت نفت، از هزینه کردن سرمایه‌های قدسی و دینی ذره‌ای دریغ نوزیدند و ضربه‌ای سخت و جانسوز بر پیکر فرهنگ و سیاست این مرز و بوم وارد کردند؛ امیدوارم این گفتمان مشحون از تزویر و ریا و دروغ و عوام‌گری دینی به زودی از میان رخت بر بندد و با برنشستن دولت تدبیر و عقلانیت، آب رفته به جوی بازگردد و منزلت سیمت ریاست جمهوری که در هشت سال گذشته پایمال شده و از بین رفته، دوباره احیاء شود.

بازی روزگار تلخ و عبرت آموز است. محمود احمدی نژاد در سوم تیر ماه ۱۳۸۴ کجا ایستاده بود و چه موقعیت و اقبالی داشت؛ در سوم تیر ماه ۱۳۹۲ کجا ایستاده و با چه ادباری روبرو شده؛ مردی که قرار بود از جنس مردم باشد و با مهارت و رندی بر موج پوپولیسم سوار شده بود؛ اینک تشت رسوایی اش از بام بر افتاده و میراثی مملو از ناکامی‌های ستبر اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را بر جای می‌گذارد و صحنه را ترک می‌کند. حتی کثیری از دوستان و هم پیمانان سابق، اینک از او روی بر تافته و هیچ رغبتی به بازگویی نقش خویش در برکشیدن احمدی نژاد در هشت سال گذشته ندارند؛ بین تفاوت ره از جاست تا به کجا...

وضعیت کنونی حواریون اندک احمدی نژاد قابل فهم و رقت انگیز است. اگر در محافل بسته و محدود از خود تمجید نکنند و به یکدیگر روحیه ندهند؛ نیک می‌دانند که کثیری از خلائق سخنان ایشان را به نیم جوی نمی‌خرند و در انتظار به سر آمدن پریشانی این شبهای درازند...

بنا داشتم به مناسبت در رسیدن ۲۹ خرداد، سالروز پرواز بی‌بازگشت علی شریعتی، پست ذیل را منتشر کنم؛ اما آن روزها در سفر بودم و برای خواندن مقاله خود در کنفرانس «حقوق زنان پس از بهار عربی» در کشور مراکش به سر می‌بردم و دسترسی زیادی به اینترنت و فیس بوک نداشتم؛ از اینرو انتشار آن تا به امروز به تأخیر افتاد:

از آنجائیکه در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم؛ نام دکتر علی شریعتی را از اوان کودکی می‌شنیدم. چنانکه مادرم برایم نقل کرده، وقتی سه سالم بوده، در تشییع جنازه نمادین شریعتی در لندن شرکت کردم. پس از آن، در دوران تحصیل در مقاطع دبستان و راهنمایی، نام او را در خانواده به کرات می‌شنیدم؛ خصوصاً که برخی از اعضاء خانواده مادری با شریعتی همدلی داشتند و پیش از انقلاب برای استماع سخنان او به حسینیه ارشاد می‌رفتند. آشنایی جدی من با شریعتی در دوران دبیرستان آغاز شد و آثار او را در آن سالها در مطالعه گرفتم؛ خصوصاً که برخی از معلمان و دانش آموزان دبیرستان نیکان با ایدهای شریعتی هیچ بر سر مهر نبودند و قرائت او از آموزه‌های شیعی را ناموجه و دلخواهی می‌انگاشتند و او را به قدر کافی شیعه نمی‌انگاشتند و در باور او به ایده «ولایت ائمه» تردید و تشکیک می‌کردند. در آن دوران با خواندن آثاری چون «پدر، مادر ما متهمیم»، «نیایش»، «حج»، «ابوذر»، «مسئولیت‌های شیعه بودن»، «خودسازی انقلابی»، «حسین وارث آدم»، «علی تنهاست»، «اسلام شناسی»، «با مخاطب‌های آشنا»، «نامه‌ها»... شیفته شریعتی شده بودم و با بضاعت آن روز خود می‌کوشیدم از ایده‌های او دفاع کنم. در میان معلمانی که داشتیم، تنها معلم تاریخ سوم دبیرستان، آقای نورصالحی با من همدل بود و از من خواست درباره شریعتی در کلاس تاریخ کنفرانس بدهم؛ اگر اشتباه

نکنم اولین سخنرانیِ عمرم را در همان کلاس تاریخ انجام دادم. پس از اتمام دبیرستان و ورود به دانشگاه، همچنان علقه عمیقی به شریعتی داشتم و آثار او را خصوصاً به مناسبت برگزاری مراسم سالیانه بزرگداشت او در دانشگاه‌های کشور در خرداد ماه می‌خواندم. با خواندن مقاله بحث انگیز عبدالکریم سروش تحت عنوان «فرجه تر از ایدئولوژی» در نشریه «کیان» و ادله موجّه او در نقد قرائت ایدئولوژیک از دین، پذیرفتم که این خوانش از دین ناموجه است و باید آنرا فرو نهاد. سالها بعد با مفهوم «ایدئولوژیک شدن سنت» در آثار داریوش شایگان آشنا شدم و نقد او بر شریعتی را نیز وارد یافتم. جالب است که سروش و شایگان در بحث خود مبدأ عزیمت متفاوتی را اختیار کرده و مسیر مختلفی را طی کرده؛ اما به فراورده‌ها و نتایج کم و بیش یکسانی رسیده‌اند...

چه بپسندیم و چه نپسندیم، شریعتی متفکر ایده پرداز خلاق توانمند خوش ذوق سخن شناس بختیاری است که بارقه‌های نبوغ در او دیده می‌شود؛ با قلم سحر و قدرت خطابه کم نظیر که مهر خود را بر تاریخ اندیشه معاصر ما زده است. بدون تردید گفتمان روشنفکری شریعتی، گفتمان مسلط نیمه دوم دهه چهل و کل دهه پنجاه شمسی ایران زمین بوده است. باید با اذعان کردن به نقش کم نظیر و توانمندی و صداقت و حریت و شجاعت و هنرمندی و شخصیت کاریزماتیک و جذاب او؛ به بازخوانی نقادانه میراث او در این روزگار همت گمارد و با تأکید بر نواقص جدی معرفتی پروژه او، موسوم به دین ایدئولوژیک؛ اخگرهایی را که در حد اشاره و به اجمال در نظام فکری شریعتی طرح شده پی گرفت و بسط داد. از اسلامیات شریعتی که بگذریم، به نظرم همچنان می‌توان کویریات او را در روزگار کنونی خواند و از خرق عادت‌ها و بی‌باکی‌های شریعتی لذت برد و از ایده‌ها و تجربه‌های باطنی و دغدغه‌های اگزستانسیل او که در دل سطور «گفتگوهای تنهایی» و «هبوط در کویر» به ودیعت نهاده شده، برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی خود در جهان رازدایی شده کنونی بهره برد. در سالیان اخیر، بخت یاری کرده و توفیق داشته‌ام نوشته‌های کویری شریعتی را که قند مکررند، با عنایت بخوانم و درباره آنها ببیندیشم و مقالاتی چند به رشته تحریر درآورم...

توفیق داشتم از زمستان سال گذشته، سلسله جلسات «بازخوانی میراث شریعتی و روشنفکری ایرانی» را در شهر تورنتو در جمع دوستان همدل هموطن آغاز کردم؛ دوره‌ای که پانزده جلسه به درازا کشید و در آن با مبنا قرار دادن کتاب محققانه و خوشخوان «علی شریعتی: مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد»، نوشته علی رهنما و مد نظر قرار دادن دیگر کارهای خوبی که درباره پروژه فکری شریعتی منتشر شده؛ نظیر آثار مهرزاد بروجردی، عبدالکریم سروش، داریوش شایگان و علی میرسپاسی...؛ زندگی سیاسی و فکری شریعتی را از روزی که شروع کرد تا زمانی که راه به پایان رسید و یار به یاران و پرواز ابدی بی‌بازگشت شریعتی همه را غافلگیر کرد و در بهتی عمیق فرو برد، به بحث گذاشتم. به رغم اینکه سالهاست از پروژه اسلام ایدئولوژیک شریعتی عبور کرده و اسلامیات و اجتماعیات او دیگر چندان چنگی به دلم نم‌زند و بیشتر مفتون نوشته‌های کویری او هستم؛ اما همچنان دکتر علی شریعتی را بسیار دوست دارم. وقتی به پس پشت می‌نگرم و دفتر ایام را ورق می‌زنم، م بینم بخشی از زندگی فکری و دینی‌ام عمیقاً به ایده‌ها و شخصیت‌اش گره خورده و مهری از او بر دلم نشسته، که برخلاف سخن سعدی شیرین سخن، به روزگاران بیرون نمی‌رود؛ که «مهر اول کی زد دل بیرون رود؟»

۹۴ ژوئن ۲۸، ۲۰۱۳

کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» از کتابهای مهم و دورانساز فلسفه اسلامی معاصر است که ۶۰ سال پیش به قلم مرحوم سید محمد حسین طباطبایی به همراه پاورقی‌های مبسوط مرحوم مطهری منتشر شده است. این کتاب با انگیزه‌های کلامی نوشته شده، برای نقد مدعیات مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک به روایتی که در آن روزگار در فضای سیاسی و روشنفکری ایران طنین انداز شده بود. حدود ۱۸ سال پیش با تنی چند از دوستان بخش‌هایی از این کتاب را می‌خواندیم و مباحثه می‌کردیم. چند سال پیش که دوباره

بدین کتاب و همچنین کتاب «شرح مبسوط منظومه» مرحوم مطهری رجوع کردم؛ دریافتیم بر خلاف تصور اولیه‌ام، این دو بزرگوار، در برخی از موارد در صورتبندی مدعیات و ادله فلسفی، وقتی مسائل صبغه تطبیقی پیدا کرده، به جهت عدم آشنایی مکفی با فلسفه غرب به خطا رفته‌اند. مقاله «مطهری و فلاسفه جدید غرب» را ۳ سال پیش به همین نیت و برای نشان دادن برخی از این خطاهای فلسفی نوشتم...

فلسفه اسلامی بخش مهمی از سنت سبیری است که ما را احاطه کرده؛ بازخوانی انتقادی این سنت، خصوصاً با سربرآوردن فلسفه‌های جدید در روزگار کنونی امری ضروری و رهگشا می‌نماید. می‌توان به مصداق «تعرف الاشياء به اضدادها»، با تقریر درست مبانی و مبادی وجودشناختی، معرفت‌شناختی، معناشناختی مکاتب مختلف فلسفی جدید و مقایسه و تطبیق آنها با مقومات مکاتب فلسفه سنتی، تلقی منقح‌تری از هر دو دیسیپلین فلسفی بدست آورد. برگرفتن یک سنت و بی‌اعتنایی به سنت فلسفی دیگر، شرط پختگی و درایت و تحری حقیقت نیست. با همین نگرش به فلسفیدن به نحو تطبیقی، ایامی که ایران بودم توفیق داشتم چند نوبت «فلسفه تطبیقی» تدریس کنم.

## ۹۵. ژوئن ۲۹، ۲۰۱۳

هفته گذشته جهت شرکت در کنفرانس سه روزه «حقوق زنان پس از بهار عربی» و قرائت مقاله‌ی خود تحت عنوان «حجاب در ترازوی اخلاق» عازم کشور مراکش شدم. محققان و شخصیت‌های دانشگاهی متعددی از کشورهای عربی، اروپایی و آمریکای شمالی در شهر تاریخی و توریستی «فاس» گرد آمده بودند تا با یکدیگر درباره مسائل پیش روی کشورهای مسلمان در روزگار کنونی، خصوصاً مسائل زنان، گفتگو کنند در یکی از شب‌های اقامت در شهر فاس، به اتفاق دیگر سخنرانان شرکت کننده در کنفرانس، به کنسرت موسیقی عرفانی رفتیم؛ بالغ بر هزار و پانصد نفر در این کنسرت که در یکی از قلعه‌های بزرگ تاریخی شهر برگزار شد، شرکت کرده بودند. نغمه‌های دلنشین و هوش‌ربای سازهای مختلف و همخوانی گروهی چند زن و مرد با خواننده اصلی، محفل را فرحناک و معطر و مطرا کرده بود. اشعاری که خوانده می‌شد، متضمن نیایش خداوند، نعت پیامبر گرامی اسلام و خلفای راشدین بود. در این مراسم عرفانی-نیایشی، حضور مردم گسترده و داوطلبانه بود و نیایش عموم حضار با طرب و لبخند و دست زدن همراه بود و رد پای از گریه و ماتم و غم و عزاداری در آن به چشم نمی‌خورد. مادر و دختری کنار من نشسته بودند و هم‌نوا با خواننده‌ی اصلی، اشعاری را که در نعت پیامبر اسلام خوانده می‌شد زمزمه می‌کردند و کف می‌زدند و حظ معنوی می‌بردند.

وقتی کشور مراکش را ترک می‌کردم، با خود می‌اندیشیدم که سنت دینی در کشورهای اسلامی همچنان قوی و پرنسنگ است و به قوت در جامعه حضور دارد. تحقق رفرم سیاسی و اجتماعی ماندگار و پایدار در این کشورها تنها در پرتو دیدن و به حساب آوردن همزمان متدینان و غیر متدینان و به رسمیت شناختن سبک‌های زندگی مختلف و بازخوانی انتقادی سنت دینی میسر است و لا غیر؛ یعنی همان که امروزه رفرم دینی نامیده می‌شود. همچنین جهت برقراری همدلی و محبت هر چه بیشتر میان شیعیان و اهل سنت نباید از هیچ کوششی مضایقه کرد؛ که این مهم در شرایط کنونی و با توجه به اخباری که از کشورهای مختلف جهان اسلام می‌شنویم، نظیر حادثه تأسف بار اخیر کشته شدن شیعیانی چند در مصر، از نان شب واجب‌تر است. علاوه بر این، می‌توان در صفات جمالیه خداوند به دیده عنایت نگرست و به استقبال مراسمی رفت که در آن شوق و شعف موج می‌زند و ذکر خداوند و رسول گرامی و اولیاء الله، ورد زبان‌هاست و مؤمنان نه محزون و غمگین و گریان که شاد و زفت و فربه و گلگون‌اند و در حالی که لبخند بر لب دارند، به سر وقت امر بیکران می‌روند و از نشستن در حضور «او» مبتهج می‌گردند و وقت‌شان خوش می‌شود.

امروز مصاحبه دکتر حسن روحانی، رئیس جمهور منتخب با نشریه «چلچراغ» را خواندم. ایشان در بخشی از این مصاحبه گفته است:

« برای این که نگاهم به مسئله روشن شود، دید گاهم را به مسئله حجاب و عفاف برای شما تشریح می کنم... به نظر من، عقیف بودن چیزی فراتر از حجاب داشتن است. به نظر من اگر زنی یا مردی حجاب رسمی مد نظر ما را رعایت نکند، عقیف بودنش زیر سؤال نمی رود. قبل از انقلاب زنان زیادی در جامعه ما حجاب نداشتند، ولی آیا انسان‌های عقیفی نبودند؟ من هشدار می دهم که حجاب را عین عفاف ندانیم. به نظر من زنان زیادی از جامعه ما حجاب مطلوب قانون را ندارند، ولی عقیف هستند. عفت شاخص‌های زیادی دارد. کما این که می توان کسانی را هم یافت که ظاهر مطابق قانون دارند و حجاب دارند (چه مرد و چه زن) ولی اصول عفت را رعایت نمی کنند. بنابراین تاکید ما باید بر عفت باشد. باید ببینیم عفت را چه چیزی تهدید می کند. به نظر من عفت مردم ما را فقر اقتصادی و ناتوانی در ازدواج، بیشتر تهدید می کند تا رعایت حجاب مطابق استانداردهایی که عده‌ای دوست دارند و تعریف کرده‌اند. این را چرا گفتم؟ چون یک عده‌ای فکر می کنند اگر جوانان با هم کوه بروند، در یک مراسم شادی شرکت کنند، یا در خیابان با هم قدم بزنند، عفت جامعه خدشه دار می شود. اما واقعیت این است که عفت را چیزهای مهم تری تهدید می کند.»

این سخنان دکتر روحانی انصافاً پخته و سنجیده و رهگشاست. چنانکه در می یابم، آنچه در تنظیم مناسبات میان زن و مرد اخلاقاً ضروری است و محوریت دارد، «عفت» است و رفتار عقیفانه. حجاب و پوشش سر و گردن را باید ذیل «عفت» و رفتار عقیفانه فهمید و صورتبندی کرد، نه «عفت» و رفتار عقیفانه را ذیل حجاب. حجاب و پوشش سر و گردنی که توأم با رفتار عقیفانه نباشد، اخلاقاً ناموجه است و فرونهادنی. پیشتر، مقالات «حجاب در ترازوی اخلاق»، «بی اخلاقی یا بی عفتی: کدام غیر اخلاقی است؟» و «حجاب در ترازوی قرآن» را از این منظر و با همین دغدغه‌های اخلاقی و دینی نوشتم. تفکیک میان «حجاب» و «عفت» و برجسته کردن رفتار عقیفانه که قوام بخش کنش اخلاقی است، از نکات مهمی است که باید در جامعه دینی امروز ما بسط داده و به بحث گذاشته شود. خرسندم که جناب روحانی چنین درک و تلقی‌ای از این مقولات دارد و آنرا به روشنی بیان کرده است.

به نیکی یاد کردن از استاد محترم محمدرضا شجریان و او را «عصاره دو قرن موسیقی ما» انگاشتن از دیگر نکات تحسین برانگیز این مصاحبه است.

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب

رجعتی می خواستم لیکن طلاق افتاده بود

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر

عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

یکی از نشانه‌های «زندگی اصیل»، بازبینی و واریسی «شاهد‌های عهد شباب» فکری است و فرو نهادن بخش‌های نامنقح مجموعه معتقدات خویش و برگرفتن و برکشیدن مؤلفه‌های موجه آن. جرأت و جسارت مواجهه با عادات معهود فکری داشتن و خلاف آمد عادت عمل کردن و تنهایی دل انگیز عافیت سوز را نصیب بردن از مقومات چنین سلوک و زندگی پر مخاطره‌ای است. سپهری می گفت: «میوه کال خدا را آن روز می جویدم در خواب؛ ساحت قدسی هستی و امر متعالی، مقوله‌ای نیست که یک بار قصه آنرا بخوانیم و بشنویم و بفهمیم و از پی آن دفتر معرفت را ببندیم؛ بلکه درباره آن حکایت، باید مکرر در مکرر اندیشید و تلقی

خویش را عمق و طراوت و تازگی بخشید و از نو صورتبندی کرد. خدای عرفا با خدای فلاسفه مشاء و فقها و متکلمین، تفاوت بسیار دارد و هر جماعت معنای مد نظر خویش را از مفهوم "خدا" مراد می‌کند و در منظر و مرثای دیگران قرار می‌دهد؛ هر چند همگی از لفظ واحد استفاده می‌کنند...

## ۹۸. ژوئیه ۹، ۲۰۱۳

اخیراً مقالات اول، دوم، چهارم و پنجم کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را مجدداً خواندم. از نفس جهد مبارک مواجه شدن با آموزه‌های فلسفه غرب و به سر وقت فیلسوفان غربی رفتن که بگذریم؛ خطاهای فلسفی چندی در شیوه تقریر و استدلال ورزی مرحوم طباطبایی و همچنین پاورقی‌های مرحوم مطهری در این مقالات به چشم می‌خورد...

خلط میان «ایده آلیسم تجربی» به روایت بارکلی و «ایده آلیسم استعلایی» به روایت کانت و چنانکه در سنت کانتی-هگلی به بحث گذاشته می‌شود، در این مقالات پررنگ است. طباطبایی بر این باور است که ماتریالیسم دیالکتیک که با ایده آلیسم هم‌عنان است، به سوفسطایی بودن منتج می‌شود؛ اما وقتی تلقی خویش از ایده آلیسم را تبیین می‌کند، تقریر ایشان تناسب تامی با تلقی بارکلی از ایده آلیسم دارد که در آن «مدرک بودن مساوق با موجود بودن است» و با تلقی کانتی-هگلی از ایده آلیسم فلسفی که در ادبیات مارکسیستی به کار گرفته شد، تفاوت فاحشی دارد. علاوه بر این، مطهری بحث از «معقول ثانی فلسفی» در سنت فلسفه اسلامی را که در زمره «اعتباریات به معنی الاعم» است، به خطا «قسیم» مباحث معرفت‌شناسانه و شناخت‌شناسانه هیوم و کانت می‌داند؛ حال آنکه معقولات ثانی فلسفی در زمره «تصورات» فلسفی‌اند و بحث کانت و هیوم ناظر به ساختار گزاره‌هاست و به قول حکمای مسلمان در زمره «تصدیقات». بسط این نکته فلسفی مجال دیگری می‌طلبد. همچنین، مرحوم طباطبایی در مقاله چهارم «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، از مفهوم «علم حضوری» جهت موجه کردن مدعای «تجرد نفس» بهره می‌گیرد؛ در این میان استدلال دکارت، موسوم به «کوژیتوی دکارتی» را نیز نقد می‌کند. چنانکه در می‌یابم، با عنایت به دستاوردهای فیلسوفان تحلیلی جدید در سده گذشته، خصوصاً مبحث «استدلال علیه زبان خصوصی» ویتگنشتاین و تأکید بر سویه جمعی و غیر خصوصی زبان و معرفت که مدعایی موجه است و امری اجماعی در میان فیلسوفان غربی؛ مسئله «علم حضوری» و اهمیت فلسفی و قوت استدلالی آن به روایت عموم فیلسوفان مسلمان، صورت و سیرت دیگری پیدا می‌کند و قویاً احتیاج به صورتبندی مجدد دارد. مادامیکه چنین تبیینی بدست داده نشود، ارزش استدلالی و رهگشایی فلسفی «علم حضوری» حادقلی است.

امیدوارم با توجه به تعهدات و اشتغالاتی که دارم، مجالی یابم و در پاییز سال پیش رو، ملاحظات انتقادی خود درباره کتاب دورانساز «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را در مقاله‌ای تفصیلی به رشته تحریر در آورم. بر خلاف تصور اولیه‌ام، نویسندگان کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، به جهت عدم آشنایی مکفی با مباحث فلسفه غرب، در تطبیق و تقریر برخی مباحث فلسفی در مقالات متعدد این کتاب به خطا رفته‌اند. بازخوانی انتقادی این اثر مشهور و تأثیرگذار فلسفی، از سر عنایت به این دو فیلسوف مسلمان و نشان دادن محدودیت ابزارهای فلسفی نظام فلسفه اسلامی در تقریر مسائل معرفتی پیش انجام می‌شود؛ که اگر ارادت و عنایتی نباشد، نقدی هم در پی نمی‌آید

## ژوئیه ۱۰، ۲۰۱۳

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من  
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

فرا رسیدن ماه مبارک رمضان را به همه دوستان و عزیزان صمیمانه تبریک می گویم. از خاطرات شیرین و دل انگیز دوران نوجوانی و جوانی ام، نشستن بر سر سفره های سحری و افطار است؛ صدای دعای سحر را که از رادیو پخش می شد و در فضا طنین انداز می گشت، خوب به خاطر می آورم. همچنین سفره های مطبوع افطار که با صدای استثنایی "ربنا"ی محمدرضا شجریان حال و هوای دیگری می یافت و وقت روزه داران را خوش می کرد و ایشان را هم نورد افقهای دور می کرد. عموماً با دیگر اعضای خانواده دور سفره ی افطار می نشستیم و به اتفاق، به ادعیه ای که از تلویزیون پخش می شد گوش جان می سپردیم و پس از آن افطار می کردیم؛ یاد باد آن روزگاران یاد باد ...

روزه گرفتن هم عنان است با امساک ورزیدن در خوردن و آشامیدن و خلاف آمد عادت عمل کردن و احوال خوش معنوی و باطنی را نصیب بردن. در روایات دینی آمده است که اُنس با قرآن در ماه رمضان برکات معنوی زیادی دارد. تا جایی که مجال داشته باشم، در این ماه قرآن می خوانم؛ البته نه به ترتیب ۳۰ جزء قرآن و از جزء اول؛ بلکه ابتدائاً سور مکی و از پی آن سور مدنی را در مطالعه می گیرم. آیات کوتاه و آهنگین و تکان دهنده سور مکی که عموماً متضمن دستورالعمل های جهانشمول اخلاقی و تبیین عظمت خداوند و همچنین اوصاف روز قیامت است، انصافاً عبرت آموز و معرفت بخش است.

در این ایام مبارک، لطفاً مرا نیز در سحرها و افطارها یاد کنید و اگر احوال خوشی دست داد، مرا از دعای خیر خویش فراموش مکنید:

« تو اگر در تپش باغ، خدا را دیدی، همت کن / و بگو ماهی ها حوضشان بی آب است »

## ۹۹. ژوئیه ۱۱، ۲۰۱۳

امشب غزلی شور انگیز از حافظ را با صدای سالار عقیلی چندین بار شنیدم. نمی دانم "باد صبا" با جان لطیف حافظ چه می کرده که او را اینچنین به وجد می آورده و مست و خراب می کرده؛ اما نیک می دانم که شعر تر حافظ به همراه آواز و موسیقی سحر انگیز سالار عقیلی و سیامک آقایی، وقت شنونده فارسی زبان را خوش می کند و بی اختیار لبخند بر لبانش می نشاند و او را به افق های دور دست می برد:

مُدّامم مست می دارد نسیم جَعَدِ گیسویت  
خرابم می کند هر دم فریب چَشَمِ جادویت  
پس از چندین شکیبایی شبی یا رب توان دیدن  
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت؟  
من و باد صبا مسکین دو سر گردانِ بی حاصل  
من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت  
تو گر خواهی که جاویدان جهان یک سر بیارایی  
صبا را گو که بردارد زمانی بُرَقِع از رویت  
و گر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی  
برافشان تا فروریزد هزاران جان ز هر مویت



بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل امروز گفته که فریب شعارهای اعتدال گرایانه حسن روحانی رییس جمهوری منتخب ایران را نباید خورد، چرا که این شیخ، گرگی در لباس میش است و می خواهد با لبخند بمب هسته‌ای بسازد... از خواندن سخنان فوق عمیقاً متأسف شدم. چطور نخست وزیر کشوری به خود اجازه می دهد به رئیس جمهور منتخب کشور دیگری آشکارا توهین کند و او را «گرگی در لباس میش» بخواند. جناب حسن روحانی بیش از ۱۸.۵ میلیون رأی آورده و کثیری از هموطنان عزیزمان با درایت و از سر تشخیص سیاسی به او رأی داده اند. این سخن نتانیاهو آشکارا توهین به انتخاب و شعور قاطبه‌ی ملت ایران است که به کسی رأی داده که وعده کرده به سر پنجه تدبیر و اعتدال، گره از معضلات عدیده و پیچیده‌ی داخلی و بین-المللی از جمله مسئله هسته‌ای بگشاید...

پرسشی که اکنون در ذهن من نظیر کثیری از هموطنان دلسوز و منصف خلجان می کند که در جای خود آزار دهنده است، از این قرار است: چطور نخست وزیر کشوری که عضو معاهده «ان پی تی» نیست و چند صد کلاهک هسته‌ای دارد، به خود حق می دهد در عرصه جهانی از خطر ساخته شدن بمب هسته‌ای به وسیله کشوری که عضو معاهده «ان پی تی» است، سخن بگوید و آن کشور را صراحتاً تهدید به حمله نظامی کند؟ طنز روزگار است که دولت اسرائیل که رفتاری غیر دموکراتیک با شهروندان عرب خود دارد و حقوق بنیادین کثیری از ایشان را آشکارا نقض می کند، در قبال سیاست‌های هسته‌ای خود در عرصه جهانی به هیچ نهادی پاسخگو نیست و به نحوی رفتار می کند که گویی تنها ایران باید درباره سیاست‌های هسته‌ای خود پاسخگو باشد، و نه اسرائیل: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا...».

روشن است که نتانیاهو از سر کار آمدن دولتمرد میانه روی در ایران چون حسن روحانی بسیار عصبانی است؛ چرا که امثال او ترجیح می دهند با روزنامه نگاران و سیاستمداران تندرویی چون حسین شریعتمداری و محمود احمدی نژاد جهت پیشبرد اهداف خود و رسیدن به اجماع جهانی علیه کشور عزیزمان ایران طرف باشند...

### ۱۰۱. ژوئیه ۲۳، ۲۰۱۳

دیشب مجدداً به سر وقت سعدی رفتم. چنانکه پیشتر نوشته‌ام و از آثار قلمی‌ام هم بر می آید، در میان شعرا، بیش از همه با حافظ و مولوی و سپهری و فروغ مأنوسم و بدون اغراق روزی سپری نمی شود که در آن به دیوان اشعار این عزیزان مراجعه نکنم یا شعری از ایشان را با خود زمزمه نکنم. در عین حال، هر از گاهی به سراغ سعدی می روم و بوستان و گلستان و غزلیات او را در مطالعه می گیرم و از نشستن در محضر «افصح المتکلمین» حظ وافری می برم. غزلیات عاشقانه سعدی، انصافاً آیتی است و لطافت و بلاغت و حلاوت در آن موج می زند. حقیقتاً خرسندم که فارسی زبانم و می توانم بدین مخازن ادبی و عرفانی بی پایان، مکرر در مکرر مراجعه کنم و لحظات خوشی را تجربه کنم:

همه عمر بردارم سر از این خمار مستی  
 که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی  
 تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد  
 دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی  
 چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن  
 تو چو روی باز کردی در ماجرا بستی

نظری به دوستان کن که هزار بار از آن به  
 که تحیتی نویسی و هدیتی فرستی  
 دل دردمند ما را که اسیر توست یارا  
 به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی  
 برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را  
 تو و زهد و پارسایی من و عاشقی و مستی  
 گله از فراق یاران و جفای روزگاران  
 نه طریق توست سعدی کم خویش گیر و رستی

## ۱۰۲. ژوئیه ۲۴، ۲۰۱۳

به رغم زبان شاعرانه و ادبی مقالات متقدم و متأخر و استشهاد به آموزه‌ها و ابیات عرفا و شعرایی چون ابن عربی، مولوی، حافظ و... عبدالکریم سروش برای موجه کردن مدعیات وحی‌شناسانه خویش ادله‌ای چند اقامه کرده است. از اینرو کسی که می‌خواهد در مقام نقد این نظریه برآید؛ باید ابتدائاً این ادله را صورتبندی و نقد کرده و در عین حال مدل ایجابی خویش درباره چگونگی سخن گفتن خداوند با پیامبر و همچنین رابطه میان ماوراءطبیعت و طبیعت را اقامه کند. سروش برای تقریر موضع متافیزیکی خویش، از مفهوم خدای بی‌صورت بی‌تعین تنزیهی استفاده کرده؛ قرائتی از امر الاهی که به تفصیل در سنت عرفانی ما به بحث گذاشته شده و عرفایی چون ابن عربی و مولوی آن را تبیین کرده‌اند. همچنین از یکی از قواعد فلسفی ملاصدرا بهره برده که مطابق با آن، همه موجودات و پدیده‌ها، وقتی وارد طبیعت می‌شوند مقدر به اقدار طبیعی و زمانمند و مکانمند شده و احکام طبیعی بر آن‌ها بار می‌شود. در عین حال برای توجیه مدعای خویش، به آیات متعددی از قرآن و همچنین تفاسیر متعددی نظیر تفسیر قرآن طباطبایی، زمخشری، فیض کاشانی، شیخ مفید... و همچنین کتب روایی نظیر اصول کافی استشهاد کرده است. اگر کارآمدی این مدل در قیاس با مدل‌ها و نظریات الاهیاتی سنتی موجود، در حل مشکلات تفسیری پیش رو بیشتر باشد و به رغم نواقص احتمالی، در مقام قیاس با نظریات موجود، در رفع معضلات و ناسازگاری‌ها و تعارضات ظاهری متن مقدس، کامیاب‌تر و تواناتر باشد؛ این امر را می‌توان به مثابه دلیلی له موجه بودن این نظریه قلمداد کرد. در عین حال، برای نقد این نظریه می‌توان هر یک از ادله فوق را نقد کرد؛ مثلاً خوانش سروش از اصل فلسفه صدرایی و یا چگونگی خوانش او از نزول ملک بر قوه خیال پیامبر به روایت فارابی و مرحوم طباطبایی و یا قرائت سروش از خدای عرفا را به چالش کشید، یا استشهادات او به آیات قرآن و تفاسیر قرآن و نحوه قرائت او از این آیات و تفاسیر را نقد کرد و یا به آیات دیگری برای توجیه نظریه بدیل استشهاد کرد. و یا در پی نقد استدلال تبیینی سروش برآمد و نشان داد مدل‌های سنتی موجود از مقوله وحی با سازگاری و شمول بیشتری می‌توانند به رفع معضلات کنونی تفسیر قرآن نائل آیند و در عین حال مسئله چگونگی تکلم خداوند با پیامبر را به نحوی معقول تبیین کنند. در غیاب اقامه چنین ادله‌ای، می‌توان نظریه مختار عبدالکریم سروش درباره وحی را به مثابه مدلی با مزیت نسبی و رهگشایی بیشتر و مشکلات معرفتی و الاهیاتی کمتر، موجه انگاشت و پذیرفت...

## ۱۰۳. ژوئیه ۲۶، ۲۰۱۳

اخیراً در یکی از سر مقاله‌های حسین شریعتمداری، مدیر مسئول روزنامه کیهان خواندم: «مگر جان هیک تئورسین انگلیسی برای پیشبرد پروژه کودتای محملی به ایران نیامده و با سران و عوامل فتنه آمریکایی - اسرائیلی ۸۸ جلسات پی در پی نداشته است؟»

با خواندن نوشته ایشان عمیقا در فکر فرو رفتم!!! نمی دانستم ایامی که انگلستان فلسفه می خواندم و به تفاریق با مرحوم جان هیک دیدار می کردم و با یکدیگر درباره پلورایسم دینی و تجربه دینی و اکهارت و کانت و ویتگنشتاین و مولوی و ابن عربی ... گفتگو می - کردیم و در عین حال در جریان جزئیات سفر علمی ایشان به «مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران» و «مرکز گفتگوی ادیان» بودم و پس از بازگشت هیک از ایران، در فصلنامه «مدرسه»، به اتفاق دیگر همکاران و دوستان، ویژه نامه‌ای درباره آراء هیک منتشر کردیم؛ ناغافل و نادانسته و از روی سادگی در خدمت «کودتای مخملی» و «فتنه امریکایی - اسرائیلی» بودم و هیک را در برپایی جلسات پی در پی با سران و عوامل فتنه یاری می رساندم!!! حالا اینکه سفر هیک به ایران سال ۸۳ شمسی بوده و «فتنه آمریکائی - اسرائیلی» در سال ۸۸ شمسی محقق شده، اهمیت چندانی ندارد!!! تحلیل گر سیاسی هوشمند و باریک بین و دور اندیش، به مصداق «آن روز دیده بودم این فتنه ها که برخاست»، می داند و پیش بینی و پیش گویی می کند که ۵ سال بعد چه اتفاقاتی رخ خواهد داد و چه فتنه‌هایی بر خواهد خاست...

۱۰۴. ژوئیه ۲۷، ۲۰۱۳

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی  
 خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی  
 دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است  
 بدین راه و روش می رو که با دلدار پیوندی  
 قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز  
 و رای حد تقریر است شرح آرزومندی

در ایام مبارکی به سر می بریم. اگر در این سحرها و لیالی قدر وقتتان خوش شد و حدیث آرزومندی خود را به گوش باد خواندید و به الطاف خداوندی واثق شدید، مرا نیز لطفا یاد کنید و از دعای خیر فراموش نکنید.

۱۰۵. آگوست ۴، ۲۰۱۳

این روزها برخی خاطرات خوش و به یاد ماندنی دوران دبیرستان و دانشجویی در دهه‌های شصت و هفتاد شمسی در ذهن و ضمیرم زنده و پررنگ شده و در خلوت غزل ذیل را به تفاریق با خود زمزمه می کنم. یادم هست نخستین بار این غزل لطیف و دل انگیز حافظ را حدوداً بیست سال پیش از زبان دوست نازنین خوش ذوق و ادیبم نوید بازرگان شنیدم؛ در مراسم ترحیم مهندس مهدی بازرگان در حسینیه ارشاد در بهمن ماه ۱۳۷۳. غزل، محصول تفاعل نوید به دیوان حافظ بود هنگام سفر بی بازگشت پدرش به اروپا در زمستان سال ۷۳ شمسی. همانجا مهر غزل بر دلم نشست و از همان ایام ابیاتش بر صفحه ضمیرم نقش بست. هر از گاهی که سوار بر بال خاطرات می شوم و در عرصه خیال به سرزمین‌های دوردست سفر می کنم، این ابیات در ذهنم می جوشد:

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن  
 در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن  
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن  
 از دوستان جانی مشکل توان بریدن  
 خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ

وان جا به نیک نامی پیراهنی دریدن  
گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن  
گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن  
بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار  
کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن  
فرصت شمار صحبت کز این دوراها منزل  
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن  
گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی  
یا رب به یادش آور درویش پروریدن

## ۱۰۶. آگوست، ۶، ۲۰۱۳

دیشب به خودم مراجعه کردم؛ دیدم نظیر کثیری از دوستان و هموطنانم انصافاً از رفتن محمود احمدی نژاد خرسندم. درست است که نباید بار همه ناکامی‌ها و مشکلات عدیده اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را به دوش او انداخت و از هر کس باید متناسب با اختیاراتش توقع داشت و او را مورد بازخواست قرار داد؛ اما نقش و سهم زیاد احمدی نژاد در آنچه در هشت سال گذشته رخ داده، غیر قابل انکار است. مهمتر از تصمیم‌های بی‌مبنا و مضر و غیر علمی و خبط و خطاهای خرد و کلان او در عرصه‌های گوناگون، گفتمان احمدی نژادی است که در سالهای اخیر بر فضای فرهنگی و سیاسی و دینی ما متأسفانه سخت چنبره زده است؛ گفتمانی که دلمشغول پرنسیب‌های اخلاقی نیست و برای پیشبرد اهداف خود هیچ مانع و رادعی در میان نمی‌بیند و دروغزنی و عوام فریبی و پرونده سازی... از مقومات آن است. امیدوارم با برنشستن دولت جدید، این گفتمان مخرب و اخلاق ستیز در آینده نه چندان دور از میان ما رخت بر بندد و به محاق رود...

با دیدن نحوه سخن گفتن سنجیده و موقر دکتر حسن روحانی در دو مراسم تنفیذ و تحلیف در روزهای گذشته، بیشتر دریافتم در ۸ سال گذشته چه فشاری را تحمل کرده‌ایم و چقدر گفتار و رفتار رئیس جمهور پیشین ما را آزار داده و در فضای داخلی و بین‌المللی سر افکنده کرده است. خداوند را شکر می‌کنم که اکنون به اقبال کله گوشه گل، نخوت باد دی و شوکت خار آخر شده... در فهرست وزرای پیشنهادی جناب روحانی به مجلس، نام چند وزیر خیلی خوب به چشم می‌خورد: دکتر ظریف، دکتر میلی منفرد، دکتر نجفی، مهندس بیژن زنگنه. انتخاب برخی دیگر از وزرا نظیر علی جنتی نیز با عنایت به مختصات سیاسی و فرهنگی‌ای که در آن به سر می‌بریم، قابل قبول است. به رغم حضور برخی چهره‌ها در کابینه پیشنهادی، به نظرم در مجموع کابینه خوبی معرفی شده است. امیدوارم وزرای ایشان از مجلس رأی اعتماد بگیرند و به زودی کار خود را آغاز کنند. برای داوری درباره کارنامه وزرای ایشان و دولت روحانی باید به انتظار نشست و فعالیت‌های ایشان را به دقت رصد کرد. از عمق جان آرزو می‌کنم و امیدوارم روزهای بهتری در انتظار فرهنگ و اقتصاد و سیاست ایران زمین در پیش باشد:

نیست دستوری در اینجا قرع باب

جز امید والله اعلم بالصواب

## ۱۰۷. آگوست، ۸، ۲۰۱۳

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید  
وجه می می خواهم و مطرب که می گوید رسید  
گویا خواهد گشود از دولت‌م کاری که دوش  
من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید  
بالبی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ  
از کریمی گویا در گوشه‌ای بویی شنید

در رسیدن روز عید فطر را به همه دوستان و عزیزان تبریک می‌گوییم. به قول شمس تبریزی: «مبارک شماید، ایام بر شما می‌گذرند». کسانی که در ماه رمضان خلاف عادت رفتار کرده و کف نفس و تفقد احوال باطن و زنگار زدایی پیشه کرده؛ احوال خوش معنوی را نصیب برده و سرزمین وجودشان معطر و مطرا شده و جان و جهانشان مبارک گشته و دیگرگون شده:

چون که در جان رفت جان دیگر شود  
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود  
ای فلک پیمای چست چست خیز  
زانچه خوردی جرعه ای بر ما بریز

در این عید عزیز، از خداوند منان، برای همه دوستان، صفای باطن و شادخواری و طربناکی طلب می‌کنم...

## ۱۰۸. آگوست ۱۳، ۲۰۱۳

این روزها برای چندمین بار اشعار دفتر «تولد دیگر» فروغ را می‌خوانم و از خواندن آنها حظ وافری می‌برم. در «تولد دیگر» چند نکته قابل تأمل به چشم می‌خورد: یکی سنخ اشعار عاشقانه است که در قیاس با اشعار دفترهای «اسیر» و «دیوار» و «عصیان»، بیشتر بوی شیرینی و ابتهاج می‌دهد؛ این دوران مقارن با آغاز آشنایی فروغ فزخزاد با ابراهیم گلستان است و ورود او به استودیوی فیلم گلستان و دنیای فیلمسازی و مونتاژ فیلم مستند «آتش» و ساختن فیلم مستند و ماندگار «خانه سیاه است» و اهدای جایزه به این فیلم‌ها در جشنواره‌های خارجی. دوم این که فروغ که نگاهی شاعرانه به هستی دارد، در دوران دوم شاعری که با سرایش «تولد دیگر» آغاز می‌شود، بر خلاف دوران نخست شعر خود، به موضوعات انسانی مشترک میان زن و مرد می‌پردازد و از تصویر کردن دغدغه‌های زنی که تابوهای خانوادگی و اجتماعی را شکسته، عبور می‌کند و درمی‌گذرد. سوم این که او تصریح می‌کند روی خاک ایستاده و بوی زوال و فنا و سردی را با تمام وجود استشمام می‌کند؛ هر چند به نظر میرسد دغدغه‌ها و تمناهای معنوی از وجود فروغ رخت برنسته، اما از تلاطمها و زیر و زبر شدنهای عمیق الاهیاتی پیشین هم خبری نیست. شعر «هدیه»، از اشعار عاشقانه درخشان این دفتر است:

«من از نهایت شب حرف می‌زنم / من از نهایت تاریکی / و از نهایت شب حرف می‌زنم / اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان  
چراغ بیار / و یک دریچه که از آن / به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم»  
تصویر نگریستن به «ازدحام کوچه خوشبخت» از دریچه‌ای در نهایت تاریکی، بدیع و خیال‌انگیز است. در عین حال، شعر «هدیه»، یادآور شعر «ورق روشن وقت» سپهری است که تقابل میان «شب» و «برخورد انگشتان با اوج» را به تصویر کشیده است: «پشت شیشه تا بخوای شب / در اتاق من طینی بود از برخورد انگشتان من با اوج / در اتاق من صدای کاهش مقیاس می‌آمد».

فروغ در این دوره شاعری، به نحو اغلبی از فرم پیشین اشعار خود فاصله می‌گیرد و به جای سرودن دو بیت پیوسته، فرم دیگری از شاعری را تجربه می‌کند؛ شعری که به نثر نزدیک است و موسیقی و وزن آن از قالب‌های متعارف و شناخته شده تبعیت نمی‌کند...

## ۱۰۹. آگوست ۱۵، ۲۰۱۳

امروز در خبرها خواندم که بنا بر آمار رسمی دولت مصر، در درگیریهای خونین اخیر میان ارتش مصر و طرفداران محمد مرسی و «اخوان المسلمین»، بیش از ۵۰۰ نفر کشته شده‌اند. تأسف بسیار خوردم که مردمی که دو سال و نیم پیش با شور و شوق فراوان در میدان التحرير قاهره گرد هم آمده و شبها را به صبح رساندند تا بر حکومت دیکتاتوری حسنی مبارک رقم بطلان کشند، از کجا به کجا رسیده و چه روزهای تلخ و هولناکی را تجربه می‌کنند

یکسال پیش محمد مرسی با اخذ رأی بیش از ۵۰ درصد مردم مصر بر مسند ریاست جمهوری تکیه زد. تحلیل‌گران متعددی نوشته‌اند که مرسی در دوران زمامداری خویش، مرتکب اشتباهات متعددی شد و از یاد برد که رئیس جمهور تمام مردم مصر است، نه فقط رئیس جمهور طرفدارانش و اعضاء «اخوان المسلمین»؛ از اینرو با استظهار به پشتیبانی طرفداران خویش سودهای بلندی را در سر پروراند و رفته رفته از پیگیری مطالبات دموکراتیک گروه‌های مختلف جامعه مصر باز ماند. به نظرم، به رغم خطاهای مرسی، مداخله ارتش و به زیر کشیدن رئیس جمهور قانونی کشور مصر به مدد کودتا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و به نهادینه شدن ساز و کار دموکراتیک هیچ مددی نرساند؛ کما اینکه نتایج آن اقدام ناموجه و ناسنجیده ارتش را امروز به رأی العین می‌بینیم: «آن روز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست». سوگمنده، در فضای تلخ و خونبار کنونی مصر، «آنچه البته به جایی نرسد فریاد است»؛ آرمانهای دموکراتیک و اخلاقی به محاق رفته و آینده‌ای مبهم و ناروشن و غبارآلود در انتظار نیروهای دموکرات و تحول‌خواه است. با توجه با حوادث اخیر، می‌توان سستی و بطلان تحلیل عده‌ای در حمایت از کودتای مصر را به سهولت دریافت.

تحولات سالهای اخیر منطقه به نیکی نشان می‌دهد که ساز و کار دموکراتیک، خلق الساعه و به طرفه‌العینی پدید نمی‌آید و علاوه بر سوی سلبی، صبغه ایجابی پررنگی هم دارد. برداشتن موانع موجود، البته شرط لازم برای تحقق ایده‌های دموکراتیک است، اما شرط کافی نیست. مادامی که فرهنگ و نهادهای دموکراتیک در جامعه‌ای پانگرفته باشد، نهال دموکراسی زود از میان برکنده خواهد شد و آثار و نتایج زیانبار و مخربی به بار خواهد آورد.

برای تحقق ساز و کار دموکراتیک در کشورمان، باید در تجارب تلخ و اسف‌انگیز کشورهای منطقه به دیده عنایت نگریست و از آنها درس عبرت آموخت. چنانکه در می‌یابم، تحقق فرهنگ و نهادهای دموکراتیک در این میان ضروری و شرط اول قدم است. این مهم، صبوری و آرامش و پیگیری مجدانه می‌طلبد و امری است تدریجی الحصول که تنها به مدد «گفتمان سازی» و «مهندسی گام به گام» فراچنگ می‌آید. «فلک را سقف شکافتن» و در پی زیر و زبر کردن امور بر آمدن، نه از «تاک» نشانی بر جای می‌گذارد و نه از «تاک نشان»:

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود

رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود

## ۱۱۰. آگوست ۱۷، ۲۰۱۳

دکتر حسن روحانی با معرفی دکتر جعفر میلی منفرد به سمت وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری به عهد خود با جامعه دانشگاهی وفا کرد و نشان داد که دغدغه‌ها و مشکلات پیش روی جامعه دانشگاهی را خوب می‌شناسد. متأسفانه، مجلس به اجماع جامعه دانشگاهی بر روی دکتر میلی منفرد اعتنا نکرد و به او رأی اعتماد نداد. معرفی دکتر توفیقی به عنوان سرپرست وزارت علوم، نشانگر این امر است که «حقه مهر بدان نام نشان است که بود» و روحانی با فضای جامعه دانشگاهی به نیکی آشناست و دغدغه‌ها و آرمانهای آنها را ارج می‌نهد. امیدوارم اگر دکتر توفیقی به مجلس معرفی شود، مجلس نشینان این نوبت به اقبال و اجماع جامعه دانشگاهی اعتماد کنند و لبخندی بر لب دانشگاهیان بنشانند...

## ۱۱۱. آگوست ۱۹، ۲۰۱۳

دیروز مصاحبه سعید حجاریان با روزنامه اعتماد تحت عنوان «تحریم و ما ادریک ما التحريم» را در سایت جرس خواندم. ایشان در این مصاحبه از روشنفکران خواسته است که در برابر تحریم‌ها سکوت نکنند و وضعیت نامساعد حاصل از تحریم‌ها را گزارش کنند...

با مواضع جناب حجاریان عزیز کاملاً موافقم؛ بر این باورم که بر همه ما ایرانیان وطن دوست فرض است که در حد توان با تحریم‌های سنگین بین‌المللی علیه ایران مخالفت کرده، اعتراض خود را به صدای بلند اعلام کنیم. وضعیت بازار دارو در داخل کشور، همانگونه که در اخبار آمده، بحرانی است؛ همچنین است وضعیت برخی دیگر از کالاهای اساسی. بدون تردید، بیشترین آسیب از اعمال این تحریم‌ها شامل حال طبقه فرودست و طبقه متوسط جامعه می‌شود؛ طبقه متوسطی که قرار است حاملان ساز و کار دموکراتیک در کشور ما باشند. دولت‌ها و افرادی که بر طبل تحریم می‌کوبند و آنرا موجه می‌انگارند، ادعا می‌کنند که در پی محدود کردن بلند پروازی‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و تقویت نهادهای شدن ساز و کار دموکراتیک در کشورند. ایشان در داوری‌های خود درباره برنامه هسته‌ای ایران از «آژانس» پیشتر می‌افتند و مع‌الاسف سخنانی می‌گویند که هنوز آژانس ادعا نکرده؛ و از سوی دیگر با اعمال تحریم‌های شدید، قشر متوسط را که بناست حاملان ساز و کار دموکراتیک باشند، عملاً نابود می‌کنند. قاعدتاً باید ایران و ایرانی‌ای در کار باشد تا ساز و کار دموکراتیک را تجربه کند؛ با اعمال تحریم‌های همه جانبه، نه از «تاک» نشان می‌ماند و نه از «تاک نشان». علاوه بر این، حال که دفتر سیاست در دیار ما ورقی خورده و کاردانی چون دکتر ظریف سکاندار سیاست‌های خارجی و هسته‌ای ما شده‌اند، جامعه جهانی نیز باید همدلی و حُسن نیت و عزم راسخ خود برای حل مسئله هسته‌ای ایران را نشان دهد. تمدید و تشدید تحریم‌ها در این شرایط هیچ کمکی به حل این مسئله نمی‌کند و گره‌ای از این معضل فرو بسته نمی‌گشاید. با تشدید چنین تحریم‌هایی، کار در داخل و خارج کشور به دست تندروها می‌افتد؛ اعمال تحریم‌های طاقت فرسای بین‌المللی، کار را بر میانه‌روها و اصحاب اعتدال داخلی که بنای بر مصالحه دارند، سخت می‌کند و آنها را به حاشیه می‌راند؛ در مقابل تندروها میدان دار می‌شوند و در تنور منازعه و مخاصمه می‌دمند و ایران را به سمت جنگ و ویرانی سوق می‌دهند. برداشتن تحریم‌ها از سویی و پشتیبانی از سیاست‌های مصالحه محور از سویی دیگر برای خروج از این وضعیت محوریت دارد.

چنانکه در می‌یابم، روشنفکران عرصه عمومی وظیفه دارند آگاهی دیگران در این باب را تا حد توان بالا ببرند. اطلاع رسانی در این باب به شیوه‌های گوناگون از جمله نوشتن مقاله، مصاحبه کردن و امضا کردن نامه‌های گروهی و دسته‌جمعی و انتشار آنها در فضای عمومی و رسانه‌ها، و هموطنان داخل و خارج از کشور و همچنین جامعه جهانی را نسبت به عواقب هولناک تحریم‌های فراگیر آگاه کردن از مقتضیات کار و بار روشنفکری است.

چند روز پیش نامه‌ای را به همراه دوستان متعددی در محکومیت تحریم‌های اعمال شده علیه ایران امضا کرده‌ایم. امیدوارم در اولین فرصت این نامه منتشر شود...

## ۱۱۲. آگوست ۲۰، ۲۰۱۳

« و رفت تالاب هیچ / و پشت حوصله نورها دراز کشید / و هیچ فکر نکرد / که ما میان پریشانی تلفظ درها / برای خوردن یک سیب / چقدر تنها ماندیم. »

از شنیدن خبر فوت رشید اسماعیلی، حقیقتاً غافلگیر و مغموم شدم، هیچ فکر نمی‌کردم که بدین زودی از میان ما رخت بر بندد و به سوی ابدیت پرواز کند. چند باری همدیگر را تهران دیده بودیم؛ مشی اصلاح طلبانه در دغدغه‌ها و گفتار او کاملاً هویدا بود؛ رشید عزیز در جهت تحقق آرمانهای والای انسانی و سیاسی خود، رنج زندان را در سالیان اخیر بر خود هموار کرد. عموم تحلیل‌ها و مقالات سیاسی او را دنبال می‌کردم و می‌خواندم، با نگرش و مشی اصلاح طلبانه او کاملاً هم‌دل بودم و آنرا می‌پسندیدم. امضای نامه خطاب به باراک اوباما درباره تحریم‌ها علیه ایران که دیروز منتشر شد، آخرین کنش اصلاح طلبانه و وطن دوستانه او بود؛ افسوس که زود روی در نقاب خاک کشید و ما را برای همیشه تنها گذاشت. حال که میان ما فرسنگ‌ها فاصله است و کوه‌ها و دریاها ی زیادی بر سر راه است، پیام حزین خود را به گوش باد صبا می‌خوانم تا مگر به مزار پاک او رساند. رحمت بی‌پایان خداوند بر او باد. صبر بر این مصیبت را برای خانواده محترم او به دعا خواستارم:

ای صبا ای پیک دور افتادگان  
اشک ما بر خاک پاک او رسان

## ۱۱۳. آگوست ۲۷، ۲۰۱۳

امروز، پنجم شهریور، مصادف با سالروز تولد زکریای رازی و "روز داروساز" است. فرا رسیدن این روز را به همه داروسازان عزیز تبریک می‌گویم. یادش بخیر! روزگاری در کسوت داروساز کار می‌کردم؛ چه در دوران سربازی که در بخش "خدمات درمانی" وزارت دفاع مشغول بودم و چه پس از آن که در "مرکز تخصصی رماتیس" و "شرکت پخش رازی" کار می‌کردم. اکنون بیش از ۱۱-۱۲ سال است که از عالم داروسازی فاصله گرفته و نصیبم از رشته داروسازی تنها خاطرات شیرین دوران دانشجویی در دانشگاه تهران است و دوستان نازنینی که «بهتر از آب روان» اند: یاد باد آن روزگاران یاد باد. دوست بسیار عزیزم که آشنایی با سپهری را مدیون اویم و جلسات بحث و گفتگویی که با یکدیگر درباره «هشت کتاب» داشتیم، ۲۰ سال پیش در دانشکده داروسازی یافتیم. از بخت بد، حسن عزیز، در اواخر ایام دانشجویی، «دچار آبی دریای بیکران» شد و در دریا غرق گشت و به سوی ابدیت پر کشید و مرا در حسرتی ابدی گذاشت...

اکنون که به پس پشت می‌نگرم و دفتر ایام را ورق می‌زنم، می‌بینم هر چند سالهاست از داروسازی فاصله گرفته و به فلسفه و عرفان و ادبیات پرداخته و در این فضا نفس کشیده‌ام، اما از خواندن علوم دقیقه و رشته داروسازی هیچ پشیمان نیستم. آشنایی بی‌واسطه با علم تجربی مدرن و نگرش علمی به جهان پیرامون را مدیون دروسی چون فیزیولوژی، ایمونولوژی، بیوشیمی، شیمی دارویی، فیزیکال فارماسی، روش‌های دستگامی... که در دانشکده داروسازی آموختم. چنانکه در می‌یابم، آشنایی با علوم تجربی جدید، نقش مهمی در فهم عمیق فلسفه غرب مدرن دارد. در مقاله "تومینالیسم وجود شاختی و پیدایی فلسفه تحلیلی" که در کتاب "امر اخلاقی، امر متعالی" منتشر شده، با مرور فشرده تاریخ سنت تجربه‌گرایی انگلیسی و نسبت آن با سر بر آوردن "فلسفه تحلیلی" در



کارهای گوتلوب فرگه، جرج ادوارد مور، برتراند راسل و لودویگ ویتگنشتاین، به مسئله‌زایی علوم تجربی جدید برای فیلسوفانی چون هیوم و کانت هم پرداخته‌ام...

## ۱۱۴. آگوست ۲۹، ۲۰۱۳

بالغ بر چهل بار تا کنون غزل ذیل را خوانده و توفیق شرح آن در چندین محفل را داشته‌ام؛ قند مکرر است و از غررِ غزلیاتِ دیوان حافظ. بهره گرفتن از صنعت "واژ آرای" در بیت اول و تأکید بر حروف "س" و "ب" در ابتدای کلمات مختلف که ذهن و ضمیر خواننده را نوازش می‌دهد؛ دعوت به دل بستن در دنیا و بنیاد عمر را بر باد دیدن و قصر امل را سست انگاشتن؛ سبکباری و سبکبالی پیشه کردن و آزاد بودن از هر چه رنگ تعلق دارد؛ خود را اصالتاً ساکن کنگره عرش و روضه رضوان و نه دامگه دنیا دیدن؛ توصیه به غم سیاه نخوردن و خاطر را به دست تفرقه ندادن و آتش در پریشانی و پشیمانی و ملالت زدن؛ نشان عهد و وفا را در دنیای فانی پیرامون سراغ نگرفتن و مفتون تبسم گذرای گل نشدن و زوال و عدم پایایی و مانایی دنیا را به عیان دیدن، از نکاتی است که به هنرمندی تمام در این غزل به تصویر کشیده شده است.

می‌توان درباره مضامین بلندِ فوق به تفصیل سخن گفت، اما ذوق‌ورزی و معماری سحرانگیزِ حافظ با کلمات و اصطلاحات در زبان فارسی و کنار هم نشانند آنها در قالب چندین بیت، اثر هنری جاودانی خلق کرده و تأثیری بی‌بدیل و ماندگار بر روی خواننده فارسی زبان می‌گذارد:

بیا که قصر امل سخت سُست بنیادست  
بیار باده که بُنیاد عمر بر بادست  
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست  
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب  
سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست  
تو را ز کُنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر  
ندانمت که در این دامگه چه افتادست  
نصیحتی کنمت، یاد گیر و در عمل آر  
که این حدیث ز پیر طریقتم یادست  
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد  
که این لطیفه‌ی عشقم ز رهروی یادست  
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
که این عَجوزِ عروسِ هزار دامادست  
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل  
بنال بلبل بی‌دل، که جای فریادست

## ۱۱۵. آگوست ۳۰، ۲۰۱۳

امروز در اخبار خواندم علی جنتی، وزیر محترم فرهنگ و ارشاد، در مراسم افتتاح استودیو موزه موسیقی گفته است: "امیدواریم بتوانیم در وزارت ارشاد ادامه دهنده راهی باشیم که سیدمحمد خاتمی آغاز کرد و پس از ایشان هم آقای مسجدجامعی دنباله رو این مسیر بود". چند روز پیش هم استاد شهرام ناظری، هنرمند بلند آوازه کشورمان، از انتصاب علی مرادخانی به سمت معاونت هنری وزارت ارشاد ابراز خرسندی کرده و آنرا هدیه وزیر فرهنگ و ارشاد به اهالی هنر خوانده بود...

شنیدن این اخبار حقیقتاً مسرت بخش و امیدوارکننده است. خوشبختانه وزیر فرهنگ و ارشاد پای در مسیر درستی گذاشته و به اقتضای سید محمدخاتمی و احمد مسجدجامعی در پی پاک کردن تجربیات تلخ گذشته و اعتماد سازی و برقراری روابط حسنه با اهالی فرهنگ این دیار است. امیدوارم تحولات نیکویی در حوزه کتاب و مطبوعات هم رخ دهد و اهالی قلم نیز در آینده نزدیک هدیه خویش را از وزیر فرهنگ و ارشاد بگیرند...

## ۱۱۶. سپتامبر ۲، ۲۰۱۳

ایامی که ایران بودم و در مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، دانشگاه تربیت مدرس، مؤسسه معرفت و پژوهش... تدریس می کردم؛ دانشجویان متعددی که در رشته های فلسفه غرب و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی تحصیل می کردند، سر کلاس- هایم شرکت می کردند. یادش بخیر! با برخی از آنها جلسات "تراکتاتوس خوانی" داشتیم و با هم فقرات مختلف کتاب «رساله منطقی-فلسفی» ویتگنشتاین را می خواندیم و درباره آن بحث می کردیم. همچنین طرف مشورت پایان نامه های دانشجویان رشته فلسفه دانشگاه علامه در آن سالها بودم. انصافاً، حجم نارضایتی دانشجویان این دانشگاه از ریاست دانشگاه علامه بسیار زیاد بود. در آن سالها حتی یک دانشجوی دانشگاه علامه را ندیدم که از نحوه مدیریت و تلقی رئیس دانشگاه از چپستی و کاربرد علوم انسانی ابراز رضایت و خرسندی کند. تعطیل کردن برخی رشته های تحصیلی، اخراج و بازنشسته کردن اساتید و برخوردهای شدید امنیتی با دانشجویان معترض از جمله کارهایی است که متأسفانه در دوران مدیریت ۸ ساله صدرالدین شریعتی در دانشگاه علامه رخ داده ...

امروز در خبرها خواندم با حکم دکتر جعفر توفیقی، حجت الاسلام صدرالدین شریعتی از ریاست دانشگاه علامه طباطبایی برکنار شد و دکتر حسین سلیمی به جای ایشان بر مسند ریاست تکیه زده؛ از شنیدن این خبر حقیقتاً خرسند شدم و به وجد آمدم. دانشگاه علامه طباطبایی از مهمترین مراکز دانشگاهی علوم انسانی در کشور است؛ امیدوارم در دوران ریاست جدید، تجربیات تلخ و زیانبار گذشته به محاق رود و علوم انسانی و حاملان آنها (دانشجویان و اساتید) در این دانشگاه قدر ببینند. به سهم خود، از این اقدام مبارک و رهگشای دکتر توفیقی سپاسگزارم.

## ۱۱۷. سپتامبر ۵، ۲۰۱۳

امروز مقاله چارلز بلو تحت عنوان "The Era of Disbelief" را در روزنامه "نیویورک تایمز" خواندم. مقاله درباره وضعیت بغرنج سوریه و مداخله نظامی آمریکا در سوریه نوشته شده است. نویسنده توضیح داده که مطابق با تحقیقات و نظرسنجی مؤسسه "گالوپ"، اعتماد مردم به سیاست های خارجی دولت امریکا نسبت به ۱۰ سال پیش به نحو محسوسی کاهش یافته؛ همچنین تأکید کرده که مطابق با ادعای دولت بوش، آمریکا به سبب وجود "سلاح های کشتار جمعی"، به عراق حمله کرد؛ اما بعداً روشن شد که آن ادعاها دروغ محض بود و هیچ نسبتی با واقعیت نداشت. نگارنده در ادامه توضیح می دهد که قرار بود ما برای مردم عراق، نقشی رهایی بخش ایفا کنیم؛ اما اکنون در چشم آنها بدل به اشغال گرانی شده ایم که در کابوس آنها حضور داریم. از نظر چارلز بلو، البته شرایط کشور سوریه بسیار بحرانی است و تا کنون بیش از ۱۰۰ هزار نفر کشته شده و ۷ میلیون نفر (یک سوم جمعیت کشور سوریه)

آواره گشته‌اند؛ بله، باید کاری کرد، اما در شرایطی که طرفین جنگ داخلی در سوریه، اهریمن‌اند؛ مداخله نظامی وضع را بدتر می‌کند و راهی به جایی نمی‌برد و نباید انجام شود. بلو مقاله خود را اینچنین به پایان می‌برد: «اوباما بوش نیست و سوریه عراق نیست؛ اما اعتماد اعتماد است و هنگامیکه اطمینان بدل به شک و تردید می‌شود، تغییر آن دشوار است».

مقاله را پسندیدیم، به نظرم نویسنده موضع جامع‌الاطراف و منصفانه و دلسوزانه‌ای درباره سیاست خارجی آمریکا و تحولات سوریه اتخاذ کرده است. مخالفت با مداخله نظامی و جنگ احتمالی در سوریه هیچ به معنای حمایت از بشار اسد و ندیدن جنایات او نیست؛ بلکه متضمن به یاد آوردن تجربیات تلخ گذشته در افغانستان و عراق و لیبی است و دلمشغول فردای سوریه بودن و بلا و درد و رنج عظیم و آینده نامعلومی را که در انتظار میلیون‌ها انسانهای سوری رنجور و آواره و بی‌خانمان است، به عیان دیدن و آن را فریاد کردن.

## ۱۱۸. سپتامبر ۸، ۲۰۱۳

پریشب برنامه بررسی کتاب «نامه‌های صادق هدایت به شهید نورایی» با سخنرانی محمد علی همایون کاتوزیان، استاد دانشگاه آکسفورد، در جلسه کتاب ماه تورنتو برگزار شد. محفل خوبی بود و مباحث تأمل برانگیزی درباره آثار و شخصیت صادق هدایت مطرح شد؛ نسبت هدایت با مکتب اگزیستانسیالیسم از موضوعاتی بود که در این جلسه به بحث گذاشته شد. در بخش پرسش و پاسخ، با طرح پرسشی کوشیدم تا توضیح دهم که می‌توان با عنایت به تفکیک میان «اگزیستانسیالیسم توحیدی» و «اگزیستانسیالیسم الحادی» از سویی و توجه به سنخ کارهای فیلسوف اگزیستانسیالیستی نظیر آلبر کامو از سوی دیگر، هدایت را که بر خلاف اگزیستانسیالیست‌هایی نظیر کی‌یر کگور و یاسپرس و فرانکل... نگاه بسیار تلخی به جهان پیرامون داشت و معنایی را در این عالم سراغ نمی‌گرفت و آنرا پوچ می‌انگاشت و به ساحت قدسی هستی باور نداشت، در زمره اگزیستانسیالیست‌های ملحدی نظیر کامو قلمداد کرد...

بعد از جلسه، دوستی از من پرسید که چرا در سخنان خود از تعبیر «الحادی» استفاده کرده‌ام و بهتر است از واژه دیگری با بار معنایی خنثی استفاده شود. در پاسخ گفتم که «اگزیستانسیالیسم الحادی»، معادلی است که برای اصطلاح انگلیسی و فنی آن در زبان فارسی گذاشته شده و نزد واضعان و کسانی چون من که آنرا بکار می‌برم، این اصطلاح متضمن ارزش داوری و بار معنایی منفی نیست...

در عین حال دغدغه‌های انسانی و اخلاقی این دوست محترم را خوب می‌فهمم و بدان احترام می‌گذارم. تصور می‌کنم همه کسانی که به حقوق بشر عمیقاً باور دارند و در روزگار کنونی آنرا پاس می‌دارند، باید نسبت به استعمال واژگان در زبان عنایت داشته باشند. حقیقتش واژگانی چون «الحاد»، در زبان فارسی متضمن بار معنایی منفی است و تداعی کننده خاطرات تلخی که در حافظه جمعی ما جای دارد؛ چرا که متأسفانه انسان‌های زیادی در تاریخ مملکت ما به دلیل ملحد و مرتد قلمداد شدن، کشته شده‌اند. از اینرو بهتر است برای اصطلاح "atheism"، معادل «خداناباوری» را بکار ببریم تا اصطلاح «الحاد». واژه «خداناباوری»، بار معنایی منفی ندارد و صرفاً از اتخاذ موضع کسی درباره جهان و عدم پذیرش ساحت قدسی هستی پرده بر می‌گیرد. با عنایت به این نکته، در مقاله «ارتداد در ترازوی اخلاق»، واژه «الحاد» را به کار نبردم و همه جا از اصطلاح «خداناباوری» استفاده کردم.

برای نهادینه شدن ساز و کار دموکراتیک، باید به چگونگی استفاده از واژگان در زبان حساسیت ویژه داشته باشیم. احترام گذاشتن به دیگری از چگونگی خطاب کردن و نامیدن او در زبان آغاز می‌شود. کسی مثل من که خدایابور است؛ با استعمال واژه «خداناباور» به جای «ملحد» برای خطاب کردن کسانی که به ساحت قدسی هستی باور ندارند؛ به او احترام گذاشته و در عین حال از

حقوق بنیادین او دفاع می‌کند؛ هر چند با معتقدات فردِ خداناباور همدلی ندارد. شخصاً، به عنوان یک ایرانیِ مسلمان که به قرائت مدارا محور از اسلام باور دارم؛ هم به حقوق بنیادین و تخطی ناپذیرِ اهل کتاب و اقلیت‌های دینی‌ای چون بهائیان باور دارم و آنرا پاس می‌دارم و هم حقوق بنیادین خداناباوران را؛ و نقض آنها را اخلاقاً ناروا و غیر موجه می‌دانم...

#### ۱۱۹. سپتامبر ۱۱، ۲۰۱۳

در هفته‌های اخیر، اخبار سیاسی خوب و دلگرم کننده‌ای در فضای سیاسی کشور طنین انداز شده است: محمد جواد ظریف، وزیر خارجه با صراحت گفت که آنکس که هولوکاست را انکار می‌کرد، دیگر نیست و رفته است؛ از شنیدن این خبر حقیقتاً به وجد آمدم و پس از سالها احساس غرور کردم. همچنین خانم مرضیه افخمی به سمت سخنگوی وزارت خارجه منصوب شد؛ خانم معصومه ابتکار نیز حکم معاونت ریاست جمهوری و ریاست سازمان حفاظت محیط زیست را دریافت کرد؛ علی شمخانی هم به سمت دبیر شورای عالی امنیت ملی برگزیده شد. به نقل از محمد تقی کروبی، با موافقت رهبری، پرونده رهبران در بند جنبش سبز، میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی، اخیراً به شورای امنیت ملی ارجاع داده شده...

امیدوارم در آینده نه چندان دور نسیم‌های گره گشا بوزد و تجارب تلخ و دل آزار هشت ساله اخیر از میان رخت بریندد و ایران و ایرانی در محافل بین‌المللی قدر بینند و رهبران عزیز در بند، آزاد گردند:

دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن  
که باد صبح نسیم گره گشا آورد

#### ۱۲۰. سپتامبر ۱۸، ۲۰۱۳

از شنیدن خبر آزادی برخی از زندانیان سیاسی پس از انتخابات سال ۸۸، از جمله نسرین ستوده، محسن امین زاده، فیض‌الله عرب سرخی و میرطاهر موسوی حقیقتاً دلشاد شدم و به وجد آمدم. امیدوارم در آینده نه چندان دور اخبار مسرت بخش و بهجت اثر آزادی احمد زید آبادی نازنین و دیگر زندانیان در بند و همچنین رفع حصر رهبران جنبش، میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد را هم بشنویم. تا در رسیدن آن روزها، صبوری پیشه می‌کنیم و امیدوارانه شب و روز را دوره می‌کنیم:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند  
بر اثر صبر نوبت ظفر آید

#### ۱۲۱. سپتامبر ۱۹، ۲۰۱۳

«بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم»: آنکس که هولوکاست را انکار می‌کرد رفته، کامران دانشجو از وزارت علوم رفته، صدر-الدین شریعتی از دانشگاه علامه رفته، فرهاد دانشجو از ریاست دانشگاه آزاد برکنار شده، محمد حسینی از وزارت ارشاد رفته، خانه سینما بازگشایی شده، تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد گشته، گشایش‌هایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی پدید آمده. به نظر می‌رسد دولت «تدبیر و امید» که مشی اصلاح طلبانه دارد، با عنایت به شرایط حساس کشور و خاور میانه، قدم به قدم در راستای محقق کردن وعده‌های انتخاباتی حسن روحانی گام برداشته است. امیدوارم در هفته‌های پیش رو، اخبار دلگرم کننده سیاسی و فرهنگی بیشتری بشنویم:

صبح امید که بد متعکف پرده غیب

۱۲۲. سپتامبر ۲۲، ۲۰۱۳

امروز به کلیسای نزدیک منزل رفتم و در میان مسیحیانی که برای نیایش به کلیسا آمده بودند، نشستم. گروه موسیقی، دعاهایی برگرفته از انجیل را می‌خواند و مردم آنها را همراهی می‌کردند. پس از مراسم دعا، کشیش که جوانی بود حدوداً ۴۰ ساله و دانش آموخته رشته الهیات، سخنرانی کرد. او در سخنرانی خود که با «پاورپوینت» انجام می‌شد، با استشهاد به فقرات مختلف کتاب انجیل می‌کوشید میان دو نوع «دیدن» تفکیک کند: دیدن با «چشم سر» و دیدن با «چشم دل»؛ و توضیح می‌داد که باید کوشید تا عیسی مسیح را به چشم دل دید، نه به چشم سر؛ و از طریق او خدا را تجربه کرد و در عظمت و مهابت او نگرست؛ که آنچه در وادی دینداری محوریت دارد، عبارتست از تغییر نحوه نگرش فرد به جهان پیرامون.

سخنان این کشیش، برایم تداعی کننده تأکیدی بود که عارف مسلمانی چون مولوی بر کشیدنِ سرمه بر چشم و دیدن و تغییر نگرش کرده است:

بعد از این ما دیده خواهیم از تو بس  
تا نپوشد بحر را خاشاک و خس  
عارفان را سرمه ای هست آن بجوی  
تا که دریا گردد این چشم چو جوی

سپهری هم می‌گفت: «بهترین چیز رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق تراست» و «ما هیچ، ما نگاه»...

در مبحث کثرت‌گرایی دینی، «پلورالیسم نجات» متضمن این معناست که شخص دیندار، اعم از اینکه مسلمان، مسیحی، یهودی.. باشد؛ اگر سرمه‌ای بر چشم خود بکشد و نگرش نوینی را اختیار کند و تبدیل مزاجی در او پدید آید؛ رستگار است، چرا که آنچه در وادی هدایت محوریت دارد، به تعبیر جان هیک، عبارتست از عبور از «خود محوری» به سمت «حقیقت محوری». کسی که چنین تحول و تبدیلی رخ می‌دهد، مهدی به هدایت خداوند است و رستگار، اعم از اینکه مسلمان و یا مسیحی باشد:

یا رب از ابر هدایت برسان بارانی  
پیشتر زانکه چو گردی ز میان برخیزم

۱۲۳. سپتامبر ۲۴، ۲۰۱۳

فقرات ۶.۵ به بعد کتاب «رساله منطقی- فلسفی» لودویگ ویتگنشتاین، بر خلاف فقرات فنی پیشین، به مقولاتی از قبیل اخلاق، جاودانگی، معنای زندگی، مرگ... پرداخته و متضمن نکات نغز و بکری است و شایسته خواندن و تأمل چندباره. بی‌جهت نیست که ایان هکینگ، فیلسوف نامبردار معاصر کانادایی، این کتاب را به همراه رمان «برادران کارامازوف» داستایفسکی، نمادی از اوج نبوغ و خلاقیت انسان مدرن غربی می‌داند.

لودویگ جوان، در دوران جنگ جهانی اول، وقتی در ارتش اتریش می‌جنگید، نسخه‌ای از پیش‌نویس «رساله منطقی- فلسفی» خود را در کوله پشتی خود حمل می‌کرد و هر وقت مجالی می‌یافت روی آن کار می‌کرد. علاقه ویتگنشتاین در این مدت به

تولستوی بر کسی نا مکشوف نبود؛ به طوری که هم خدمتی‌هایش به او لقب «مردی با انجیل» را داده بودند؛ چرا که مکرر کتاب تولستوی تحت عنوان «انجیل به زبان ساده» را می‌خواند.

در کتاب جذاب و خواندنی «ویتگنشتاین در تبعید»، نوشته جیمز کلاگ که امیدوارم به زودی بر گردان فارسی آن منتشر شود؛ اخیراً خواندم که یکی از ایده‌های کتاب تولستوی، «زندگی کردن در دم» است. تولستوی در یکی از فصول کتاب خویش از زبان مسیح می‌گوید:

«پس دل‌افسرده مباش و همواره پیرو روح القدس، در دم بزی. زندگی برای روح القدس ابدیست... نوبت رستگاری، همچون تور جهان گستری بر همه مستولیست... همیشه زندگی‌ات را چونان پسر انسان بزی... زندگی برای همین است؛ برای تکریم پسر انسان؛ و پسر انسان ابدیست... پس زندگی راستین، در دم زیسته می‌شود.»

این تعبیر تولستوی از زبان مسیح یاد آور فقره ۶.۴۳۱۱ «رساله منطقی - فلسفی» است: «اگر ابدیت را نه به معنای بازه‌ای بی‌نهایت از زمان، بلکه به معنای بی‌زمانی تلقی کنیم، آن وقت می‌توان گفت اگر انسان در دم بزید، تا ابد خواهد زیست.

اُنس زیاد با کتاب تولستوی و مواجهه مستقیم با مرگ در جبهه جنگ و نهراسیدن از آن، مقوم تجربه زیسته لودویگ جوان در آن دوران بوده است؛ اموری که در پدیدار شدن احوال معنوی ویتگنشتاین و نگارش فقرات ۶.۴ به بعد «رساله منطقی - فلسفی»، به نحو چشمگیری ریزش کرده است. «در دم زیستن» به روایت ویتگنشتاین، تداعی کننده «ابن الوقت بودن» در سنت عرفانی ماست. عموم آثار جاودانه ادبی و فلسفی نظیر «برادران کارامازوف» داستایفسکی، «هستی و زمان» هایدگر، «مثنوی معنوی» مولانا، «تولد دیگر» فروغ فرخزاد... از تنش‌ها و تضادهای عمیق و بنیادین آفریننده اثر با خویشتن آغاز می‌شود؛ جدال‌هایی که بی‌تابی می‌کنند و مفری به بیرون می‌جویند و نهایتاً آشکار می‌شوند؛ که «پر پرو تاب مستوری ندارد». می‌توان این آثار نادر و کمیاب را مکرر در مطالعه گرفت و از خواندن آنها حظ فراوان برد و برای دقایق و ساعاتی از آنچه در جهان پیرامون می‌گذرد، غافل شد. ایان هکینگ بی‌سبب چنین منزلتی برای «رساله منطقی - فلسفی»، این اثر نبوغ آمیز و دورانساز لودویگ جوان قائل نیست...

## ۱۲۴. سپتامبر ۲۵، ۲۰۱۳

دیشب سخنان باراک اوباما و حسن روحانی در نشست سالانه سازمان ملل را شنیدم؛ تأکید اوباما بر این امر که دولت امریکا قصد سرنگونی رژیم کنونی ایران را ندارد، پسندیدم. سخنان روحانی نیز به نظرم در مجموع قابل قبول و رضایت بخش بود: تأکید او بر اینکه ملت ایران به نحو اکثری به دولت «تدبیر و امید» رأی داده اند؛ این امر که ایران به دنبال تعامل سازنده بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک با دیگر کشورهاست؛ ائتلاف برای صلح پایدار به جای ائتلاف برای جنگ؛ تأکید بر حقوق هسته‌ای مشروع کشور ایران و انتقاد از تحریم‌های غیر عادلانه علیه ایران و آنها را جلوه دیگری از خشونت و نادیده گرفتن حق حیات و نابودی انسان‌ها قلمداد کردن.

روشن است که لحن و ادبیات و محتوای سخنان حسن روحانی با کسی که هولوکاست را انکار می‌کرد و به مدت هشت سال در سازمان ملل حاضر می‌شد، زمین تا آسمان متفاوت بود؛ که مقایسه میان این دو، قیاس مع الفارق است. از این حیث می‌توان خرسند بود و حضور حسن روحانی و وزیر امور خارجه، محمد جواد ظریف را در سازمان ملل به فال نیک گرفت و چشم به آینده دوخت. در عین حال، اگر برخی اتفاقات در نشست دیروز رخ می‌داد، بهتر و دلپذیر تر بود: مثلاً اگر روحانی سر سخنرانی اوباما در جلسه حضور می‌یافت و یا با اوباما دیدار می‌کرد و با هم دست می‌دادند؛ همین امور، دلالت‌های روشن و آثار و نتایج مهمی در پی داشت. در عین

حال، می‌توان فهمید که در عرف دیپلماتیک، شکستن یخ‌هایی که در روابط میان ایران و آمریکا پدید آمده و قدمت سی و چهار ساله دارد، کاری است که یک شبه اتفاق نمی‌افتد و امری است زمان بر.

آرزو کنیم مذاکرات ۱+۵ که اکنون به سطح وزرای خارجه کشورهای هفت گانه طرف مذاکره ارتقاء یافته، به نیکی پیش رود و مذاکرات هسته‌ای دولت روحانی در میان مدت به نتیجه برسد و سایه هول انگیز تحریم‌ها از سر ملت ایران برداشته شود...

## ۱۲۵. سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۳

اخیراً کتاب «نگاه در سکوت»، نوشته کریشنا مورتی با ترجمه محمد جعفر مصفا را می‌خواندم. در این کتاب، نکات نغزی درباره آنچه موسوم به «ذهن» است به بحث گذاشته شده و برخی راهکارهای سلوکی انضمامی و رهگشا نیز پیشنهاد شده است: فاصله گرفتن از ذهن خود و به سان تماشاگری (و نه بازیگری) در عادات مألوف ذهنی خود نگرستن و آنها را تماشا کردن و زندگی کردن در اینجا و اکنون را چشیدن.... نکاتی که باید آنها را زیست و تجربه کرد تا به اهمیت و رهگشایی آنها وقوف پیدا کرد. اکهارت توله نیز در کتاب «قدرت حال» با عنایت به آموزه محوری بودا درباره چرایی پدیدار شدن درد و رنج در جهان پیرامون، مخاطب را به ترک عادات ذهنی و فاصله گرفتن و نگرستن در آنها از بیرون دعوت می‌کند: عبور از مقام بازیگری به مقام تماشاگری؛ فرونهادن قضاوت‌های رایج و کنار نهادن داورهای ذهنی و گذشته و آینده را رها کردن از مقومات این نگرش سلوکی است. در این میان هم باید درباره عادات ذهنی و احساسات و عواطف خود قضاوت نکرد و صرفاً در آنها نگرست و این عادات را مدیریت کرد و در طول زمان آنها را سامان بخشید؛ هم درباره دیگران نباید قضاوت کرد. اینچنین است که انرژی حیاتی فرد بیشتر می‌شود و می‌تواند آرامش و طمأنینه‌ای ناب را در ژرفای وجود خویش تجربه کند. سهراب سپهری نیز وقتی در دفتر «آوار آفتاب» می‌گوید:

«بیاید از شوره زار خوب و بد برویم / چون جویبار، آیینۀ روان باشیم: به درخت، درخت را پاسخ دهیم / و دو کران خود را هر لحظه بیافرینیم، هر لحظه رها سازیم / برویم، برویم، و بیکرانی را زمزمه کنیم»

فائق آمدن بر عادات و قضاوت‌های ذهنی و چون جویبار، آیینۀ صفت شدن و با آفریدن کران در هر لحظه، زندگی کردن در حال و نصیب بردن طمأنینه را توصیه می‌کند. بحث از عادات ذهنی و فاصله گرفتن از آنها و نظر کردن در «خود کاوی» و «خودشناسی» از این منظر، ارتباط وثیقی با درک ما از مقوله «زمان» دارد...

## ۱۲۶. سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۳

بالاخره پس از ۳۴ سال رؤسای جمهور دو کشور ایران و آمریکا رسماً با یکدیگر گفتگو کردند. بدون تردید حسن روحانی و باراک اوباما در دفتر خاطرات خویش، از این روز با خرسندی یاد خواهند کرد و آنرا در زمره کامیابی‌های سیاسی خویش بحساب خواهند آورد. شکسته شدن این سدّ ستبر پس از چندین دهه، از چشم مورخان و تحلیلگران که در آینده، تاریخ این روزگار را می‌نویسند، نیز دور نخواهند ماند...

آرزو کنیم مناسبات و روابط سیاسی میان ایران و آمریکا رفته رفته بهتر شود و یخ‌های بی‌اعتمادی آب گردد و به سر پنجه «تدبیر»، چنانکه رئیس جمهور محترم در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود گفته است، طی ۳ تا ۶ ماه آینده، مذاکرات ایران با گروه ۱+۵ منتج به نتیجه گردد و با به محاق رفتن تحریم‌ها، روزگار بهتری در انتظار ملت عزیزمان باشد. امیدوارانه و صبورانه شب‌ها و روزها را تا در رسیدن آن زمان دوره می‌کنیم؛ که «صبر آرد آرزو را نی‌شتاب»...

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن  
 در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن  
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن  
 از دوستان جانی مشکل توان بریدن

دو روزی است آمده‌ام و اشنگتن؛ در این سفر فرصتی دست داد تا با یکی از دوستان قدیمی که با یکدیگر سابقه دوستی بیست و چند ساله داریم و دغدغه‌های معرفتی و معنوی مشترک فراوان، دیداری تازه کنم و با یکدیگر مفصل گفتگو کنیم. حقیقتاً در آن ساعات گذر زمان را حس نمی‌کردم؛ آنقدر با یکدیگر سخن‌گفتنی داشتیم که زمان و مکان گفتگو را فراموش کرده و سوار بر بال خاطرات به گذشته‌های دور سفر کرده بودم؛ دقایق و ساعات لذت بخش و روح‌نوازی که در آن به سبکی پر رسیدم و وقتم خوش شد. همچنین، در این سفر مبارک، در مجلس سخنرانی خود، پس از بیست سال، معلم عربی دوران راهنمایی خود در مدرسه «نیکان» را دیدم که حال استاد یکی از دانشگاه‌های امریکاست. دیداری که تداعی کننده خاطرات شیرین و به یاد ماندنی آن دوران بود و حسی غریب و ناشناخته را در من زنده کرد؛ که «زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد». در آن روزگار، ایشان به اتفاق برخی دیگر از معلمان با همت و دلسوزی که دوره دیده بودند، شیوه تدریس نوین عربی را در مدرسه پایه گذاری کرده بودند؛ تدریسی که به کلی با کتاب «آمورش و پرورش» متفاوت بود و روی مکالمه و دیدن فیلم‌های عربی و خواندن متون عربی متمرکز بود. از همان زمان، مهر زبان عربی به دلم افتاد و پس از مدتی عربی‌ام به میزانی تقویت شد که اخبار عربی را به سهولت گوش می‌کردم و متون عربی را می‌خواندم. این انس و الفت با زبان عربی شکر خدا تا به امروز با من همراه است و از آن بهره می‌برم؛ که «حقه مهر بدان نام و نشان است که بود». دیروز به معلم عزیز آن دوران خود گفتم اگر شما در مسیر زندگی من قرار نگرفته بودید، رابطه من با زبان عربی اکنون به نحو دیگری بود: «از بخت شکر دارم و از روزگار هم». انصافاً دوستان یکرنگ و با صفا و به تعبیر حافظ «جانی» که از جان عزیزتر اند و همچنین آموزگارانِ فاضل و دلسوز از بهترین برخوردارها و نعمت‌های این جهانی‌اند...

## ۱۲۸. اکتبر ۱، ۲۰۱۳

فرا رسیدن سالروز مولانا جلال‌الدین رومی را به همه دوستان و عزیزان صمیمانه تبریک می‌گویم. در سالیان اخیر توفیق شرح داستان‌ها و غزلیاتِ نغز و پر مغز مولوی را به تفاریق و در جلسات گوناگون داشته و کمتر هفته‌ای بوده که «مثنوی» و «دیوان شمس» را نخوانده و ابیاتی از آن را با خود در خلوت زمزمه نکرده باشم...  
 یادش بخیر! بیست سال پیش، وقتی دانشجوی سال اول رشته داروسازی بودم، به اتفاق برخی از دوستان نزدیک و هم‌دل، جلسات هفتگی خصوصی «مثنوی» با پدر داشتیم که جمعه‌ها در منزل ما برگزار می‌شد. ایشان در آن جلسات به شرح ابیات دفتر ششم «مثنوی» می‌پرداختند. هنوز عطر خوش و جان‌افزایی را که در فضای آن جلسات می‌پیچید، پس از سالها استشمام می‌کنم؛ نیازی به تذکار و تأکید نیست که خواندن «مثنوی» در محضر عبدالکریم سروش، چقدر روح‌نواز و دل‌انگیز است. خداوند را شاکرم که در دو دهه اخیر، افرون بر مقالات و سخنرانی‌های عبدالکریم سروش، از آثار دیگر مولوی پژوهان بزرگ نظیر عبدالحسین زرین‌کوب، بدیع الزمان فروزانفر و محمد استعلامی بهره‌های عرفانی و ادبی فراوان برده‌ام...



غزل ذیل از دیوان شمس را که بسیار دوست می‌دارم و بارها در خلوت آنرا زیر لب زمزمه کرده‌ام، به بهانه در رسیدن این روز مبارک به همه عزیزان تقدیم می‌کنم:

آه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم  
کی بینم مرا چنان که منم  
گفتی اسرار در میان آور  
کو میان اندر این میان که منم  
کی شود این روان من ساکن  
این چنین ساکن روان که منم  
بحر من غرقه گشت هم در خویش  
بوالعجب بحر بی‌کران که منم  
این جهان و آن جهان مرا مطلب  
کاین دو گم شد در آن جهان که منم  
فارغ از سودم و زیان چو عدم  
طرفه بی‌سود و بی‌زیان که منم  
گفتم ای جان تو عین مایی گفت  
عین چه بود در این عیان که منم  
گفتم آنی بگفت‌های خموش  
در زبان نامده‌ست آن که منم  
گفتم اندر زبان چو در نامد  
اینت گویای بی‌زبان که منم  
می‌شدم در فنا چو مه بی‌پا  
اینت بی‌پای پادوان که منم  
بانگ آمد چه می‌دوی بنگر  
در چنین ظاهر نهران که منم

۱۲۹. اکتبر ۲، ۲۰۱۳

دیروز فرصتی یافتم و تمام مصاحبه اختصاصی محمد جواد ظریف، وزیر محترم امور خارجه ایران با شبکه «ا بی سی» را دیدم؛ انصافاً مصاحبه خوبی بود. دکتر ظریف هم انگلیسی را سلیس و روان صحبت می‌کرد و واژگان و اصطلاحات را در جای خود و به درستی بکار می‌گرفت؛ هم حاضر جواب بود و به سان یک دیپلمات کارکشته، سنجیده به سؤالات پاسخ می‌داد؛ و هم از حقوق ملت ایران به خوبی دفاع می‌کرد و در جای خود، مثلاً انتقادات به حق نسبت به دولت اسرائیل را مطرح می‌کرد. پس می‌شود بر خلاف آنکس که هولوکاست را انکار می‌کرد، دیگران را به سخره نگرفت و تعابیر زننده و سخیف در مصاحبه‌ها بکار نبرد و از فنون مذاکره و گفتگو به نیکی بهره گرفت و در عین حال از مواضع خود عدول نکرد. حقیقتاً از دیدن این گفتگو لذت بردم و از اینکه چنین کسی

وزیر امور خارجه کشور ماست، به خود بالیدم. آرزو کنیم چنین نحوه از مواجهه با جامعه جهانی در میان دولتمردان ما نهادینه شود و در آینده نزدیک بدل به گفتمان مسلط گردد...

۱۳۰. اکتبر ۴، ۲۰۱۳

هر چند نزدیک به ۳ سال است که ایران نیستم و در این سوی دنیا مشغول درس و مشقم و بیشتر با دانشجویان غیر ایرانی سر و کار دارم؛ اما خوشبختانه ارتباطم با دانشجویان و علاقه مندانی که مجدانه مباحث فلسفی، عرفانی و روشنفکری را در داخل کشور دنبال می کنند، به نحو مرتب برقرار است. معمولاً مقالات متعددی به صورت هفتگی از شهرهای تهران، شیراز، نیشابور، تبریز، اصفهان، مشهد، قوچان، خرم آباد... دریافت می کنم که نویسنده نظر مرا جویا شده است. عموم این جستارها را به دقت می خوانم و از آنها بهره می برم و نظر خود را برای صاحب مقاله می نویسم؛ بخشی از وقت من در طول هفته مصروف این امر مبارک می شود...

چند وقت پیش مقاله ای به دستم رسید که در حوزه ویتگنشتاین پژوهی به زبان انگلیسی تألیف شده است. قراری با نویسنده روی اسکایپ گذاشتیم و چند نوبت با هم گفتگو کردیم. علایق و دغدغه های عمیق فرهنگی و دانش نسبتاً وسیع نویسنده جوان مقاله درباره عرفان اسلامی-ایرانی و فلسفه غرب حقیقتاً ستودنی بود. با هم درباره ویتگنشتاین، هایدگر، سپهری، عرفان خراسانی، کریشنا مورتی... به نحو مبسوط گفتگو کردیم.

از خواندم مقاله او به وجد آمدم و در دل او را تحسین کردم؛ دانشجویی که هنوز از ایران خارج نشده و در پایتخت هم زندگی نمی کند، در عین حال با اراده و عزم راسخ و مصمم، روی پای خود ایستاده و آنقدر مطالعه کرده و زحمت کشیده تا مقاله انگلیسی فلسفی قابل قبولی بنویسد.

پس از خواندن این مقاله، به یاد سخنان نسنجیده برخی از هموطنان خارج کشور افتادم که در سالهای اخیر بارها شنیده ام که در ایران کسی چندان کار جدی نمی کند. کافی است در مواردی نظیر مورد فوق به دیده عنایت بنگریم تا سرزندگی و پشتکار و جدیت و بالندگی جوانان عزیز این مرز و بوم را لمس کنیم. البته راه بلند است و کارهای انجام نشده و بر زمین مانده در قلمرو فرهنگ و دیگر حوزه ها فراوان؛ اما وجود چنین افرادی که پر از انگیزه و هیجان و شور و طراوت اند؛ انصافاً دلگرم کننده است و نوید بخش روزهای روشنی که در آینده از راه خواهند رسید:

« صبح ها وقتی خورشید در می آید متولد بشویم / هیجان ها را پرواز دهیم / روی ادراک فضا، رنگ، صدا، پنجره، گل نم بزیم / اریه را از ابدیت پر و خالی بکنیم /... روی پای تر باران به بلندی محبت برویم».

۱۳۱. اکتبر ۶، ۲۰۱۳

پانزدهم مهرماه مصادف با سالروز تولد سهراب سپهری است؛ شاعر و نقاشی که بیش از بیست سال است با اشعار و نقاشی های او بسیار مانوسم. اولین بار دفتر « صدای پای آب» او را خواندم و مجذوبش شدم؛ پس از آن دفاتر «مسافر»، «حجم سبز»، «شرق اندوه»... را به تفاریق در مطالعه گرفتیم؛ بطوریکه اشعار او را حفظ شدم و از آن زمان تا روزگار کنونی هر از گاهی آنها را زیر لب با خود زمزمه می کنم. همچنین کثیری از جستارهایی که تا کنون درباره اشعار او نوشته شده را با شوق و ولع بسیار خوانده ام.

نمی دانم چه سرنوی بود که سهراب مرا در کام کشید و محبت او بر دلم نشست؛ که « هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی». آنقدر می دانم که دوست نازنین سفر کرده ای واسطه آشنایی من با زیست-جهان سپهری شد. سالهاست احساس نزدیکی عمیقی با دغدغه-های وجودی و نحوه نگرش سهراب به جهان پیرامون می کنم و به اقتضای او هر جا «گل های نیایش» در هستی بروید از پی بوییدن و

چیدن آنها روان می‌شوم. اشعارش برایم «به شیوه باران پر از طراوت تکرار» است؛ از اینرو آنها را بسان قند مکرر خوانده‌ام و نکات نغزی در آنها یافته و صید کرده‌ام. این قرابت روحی مرا تا کنون دوباره به کاشان کشانده است. یادش بخیر! با دو تن از دوستان نزدیک و همدل، دو تابستانِ پیاپی در نیمه دوم دهه هفتاد شمسی به «مشهد اردهال» سفر کردیم و در دل سکوتِ بهت آور و غریب کویر، شب تا به صبح بر سر مزار او «هشت کتاب» و «دیوان شمس» خواندیم: «به سراغ من اگر می‌آیید/ نرم و آهسته بیایید، مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من».

خداوند را شاکرم که توفیق یافته‌ام محصول این روند و آینده‌های درازآهنگ خود در دفاتر گوناگون «هشت کتاب» و تأمل در ایده‌ها و اشعار عرفانی سهراب را در قالب مقالاتی چون «تطور امر متعالی در منظومه سپهری»، «مخاطب تنهای بادهای جهان»، «فکر نازک غمناک»، «حجم زندگی در مرگ»، «سمت خیال دوست»، «فلسفه لاجوردی سپهری»، «هبوط در هیچستان»... منتشر کنم. همچنین در سلسله مقالات «طرحواره ای از عرفان مدرن»، سپهری را در زمره یکی از عارفان و سالکان مدرن معرفی کرده‌ام...

### ۱۳۲. اکتبر ۸، ۲۰۱۳

دو سال و نیم پیش از لندن عازم بوستون آمریکا بودم. هنگام ورود در فرودگاه بوستون، افسری که پاسپورت را کنترل می‌کرد، وقتی متوجه شد من ایرانی هستم، ازم پرسید: نظر شما درباره احمدی نژاد و کارهایی که می‌کند چیست؟ درنگی کردم و در پاسخ گفتم، شبیه جرج بوش شما. نظر شما درباره بوش چیست؟ رفتار و گفتار احمدی نژاد تفاوت زیادی با بوش ندارد. مگر بوش، ایران را محور شرارت نخواند و از در مخاصمت با این کشور در نیامد؟...

با دیدن مصاحبه اخیر بنیامین نتانیاهو با تلویزیون بی بی سی و شنیدن سخنان ناسنجیده و باطل او درباره کشورمان ایران، به یاد خاطره فوق افتادم. گفتمان ستیزه جویانه و خصمانه و اظهار نظرهای غیر کارشناسانه و سطحی، فصل مشترک سیاست خارجی این سه سیاست مدار بوده؛ خوشبختانه این گفتمان ستیزه جویانه در ایران با روی کار آمدن دولت روحانی به حاشیه رانده شده است. امیدوارم این نگاه افراطی جنگ طلبانه در کشور اسرائیل به محاق رود و عقلای قوم دریابند که اینگونه سخن گفتن بی‌مبنا و اطلاعات پایه‌ای غلط درباره نحوه زیست ایرانیان دادن و جامعه جهانی را مورد خطاب قرار دادن، مقبولیت و مشروعیتی برای ایشان فراهم نمی‌کند...

### ۱۳۳. اکتبر ۹، ۲۰۱۳

نمی‌دانم چه سرّی بود که سهراب مرا در کام کشید و محبت او بر دلم نشست؛ که «مهر اول کی ز دل بیرون رود؟». آنقدر می‌دانم که دوست نازنینی که از قضای روزگار «دچار آبی دریای بیکران» شد و هیچ فکر نکرد که ما پس از او، «برای خوردن یک سیب چقدر تنها ماندیم»، در ابتدا مرا با زیست-جهان سپهری آشنا کرد. اشعارش برایم «به شیوه باران پر از طراوت تکرار» است و «به سبک درخت میان عافیت نور منتشر»؛ از اینرو آنها را بسان قند مکرر خوانده‌ام و نکات نغز و پر مغزی در آنها یافته و صید کرده‌ام. نحوه زیست سپهری نیز برایم دل انگیز و عبرت آموز است؛ سالکی که طمأنینه و سکینه و آرامش به عمق جانش نشسته و در همه احوال با او بود؛ در زمان حال می‌زیست و در حوضچه اکنون آبتنی می‌کرد. آینه صفت بود و به زلالی جویبار و به لطافت نسیم سحری، و از قضاوت کردن درباره دیگران گریزان؛ که «بیایید از شوره زار خوب و بد برویم/ چون جویبار، آینه روان باشیم: به درخت، درخت را پاسخ دهیم/ و دو کران خود را هر لحظه بیافرینیم، هر لحظه رها سازیم». مفتون سبکبالی و بی‌جایی و بی‌تعلقی باد بود و همانگونه که باد به سروقت چنار می‌رود و در میان برگ‌ها می‌پیچد و آنها را می‌جنباند، به سروقت خدا می‌رفت؛ خدایی که در

این نزدیکی است و می‌توان او را «لای این شب بوها، پای آن کاج بلند، روی آگاهی آب، روی قانون گیاه» سراغ گرفت. طراوت و تازگی آب و باران و «کودکی شور آب‌ها» نیز او را به وجد می‌آورد و هم‌نورد افقهای دور می‌کرد:

«لب دریا برویم/ تور در آب بیندازیم/ و بگیریم طراوت را از آب»؛

روشنفکری دینی معاصر در اندیشه پرداختن و ادا کردن توأمان سهم عقل و سهم دل است تا نحوه زیست خردنواز و روح افزایی را در زمانه پر تب و تاب کنونی به مخاطبان خود پیشنهاد کند. بازخوانی انتقادی میراث ستبرعرفانی از سویی و مدد گرفتن از ایده‌ها و تجارب سالکان مدرنی چون اقبال لاهوری، علی شریعتی و سهراب سپهری و صورتبندی آنها از سوی دیگر، نقش مهم و رهگشایی در پرداختن سهم دل ایفا می‌کند. پلک‌ها را بتکانیم و «رخت‌ها را بکنیم»، که آب در یک قدمی است»؛

۱۳۴. اکتبر ۱۰، ۲۰۱۳

چند روزی است هوای تورنتو سرد شده و باد سرد پاییزی در فضا پیچیده است. دیروز از پشت پنجره مشغول تماشای ریزش برگهای زرد درختان انبوه اطراف خانه بودم. مدتی در سکوت این منظره را تماشا می‌کردم؛ زرد شدن برگهایی که چند ماه پیش سرسبز و پر طراوت و خندان بودند و اکنون نوبت رفتن و زوال آنها فرا رسیده است. به یاد این ابیات مولوی افتادم:

سبزه‌ها گویند ما سبز از خودیم

شاد و خندانیم و بس زیبا خدیم

فصل تابستان بگوید ای امم

خویش را بینید چون من بگذرم

با سپری شدن تابستان و در رسیدن پاییز، دیگر اثری از برگهای سبز و شاد بر جای نمی‌ماند و «آخر الامر گل کوزه گران» می‌شوند. حس غریبی به سراغم آمده بود؛ گویی زوال و فنا و ناپایداری جهان پیرامون را به عیان می‌دیدم. در این گونه مواقع که سرشت سوگناک هستی چهره می‌نماید و خزان، گرد زمستان بر آشیانه‌ام خیمه می‌زند، به دیوان حافظ پناه می‌برم تا مگر گرهی از کار فرو بسته‌ام گشوده شود و احوالم خوش گردد و بسط و طریبی در رسد. در آن احوال، دیوان حافظ را گشودم؛ با خواندن غزل ذیل، بی اختیار لبخندی بر لبانم نقش بست و گشایشی را تجربه کردم:

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

دلفریبان نباتی همه زیور بستند

دلبرماست که با حسن خداداد آمد

زیر بارند درختان که تعلق دارند

ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان

تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد

چند روز گذشته را در بوستون سپری کردم؛ برای ایراد سخنرانی و دیدار با برخی از همکاران دانشگاهی، به دانشگاه «نورث ایسترن» سفر کرده بودم. پیش از سفر دعوتی از گروهی از ایرانیان دانشگاهی شهر بوستون دریافت کردم مبنی بر اینکه که قرار است در روز ۱۲ اکتبر در دانشگاه هاروارد مراسمی برگزار شود و در آن از برخی ایرانیان موفق و تأثیرگذار و نامبردار دهه‌های گذشته در حوزه‌های هنر، علوم انسانی، مهندسی، پزشکی و تجارت قدردانی گردد و زحماتشان ارج نهاده شود. با اشتیاق این دعوت را پذیرفتم و دیروز در کنفرانس «روز سینا» که به همت والای جمعی از دانشجویان دکتری و فوق دکتری ایرانی دانشگاه‌های هاروارد، ام آی. تی و بوستون سامان یافته بود، شرکت کردم. این عزیزان بیش از یک سال برای برگزاری این سمینار زحمت کشیده بودند. انصافاً برنامه با نظمی مثال زدنی برگزار شد؛ مراسم با شکوهی با شرکت بیش از ۲۵۰ ایرانی از صبح تا بعد از ظهر در یکی از سالن‌های دانشگاه هاروارد. چهره‌های سرشناسی چون محمود فرشچیان، بهرام بیضایی، سید حسین نصر، احسان یارشاطر، محمدعلی همایون کاتوزیان... در میان مهمانان بودند. همچنین در این مراسم، یاد جلیل شهنواز و پروانه وثوق که قرار بود در این مراسم حضور یابند، اما متأسفانه در چند ماه اخیر به سوی ابدیت پرواز کردند، گرامی داشته شد.

مهدی فخارزاده از ایرانیان موفق در عرصه اقتصاد و تجارت آمریکا در دهه‌های اخیر در سخنرانی‌اش به کتاب خویش تحت عنوان «هر چیزی ممکن است» اشاره کرد و به نسل جوان توصیه کرد که به هیچ وجه از مشکلات نهراسند و به رغم موانع عدیده، هیچگاه ناامید نشوند. استاد فرشچیان نیز با ذکر این خاطره که در ایام جوانی به سبب کار زیاد، در برهه‌ای شب‌ها بیش از ۳-۲ ساعت نمی‌خوابیده، بر تلاش و کوشش شبانه روزی مداوم برای کامیاب شدن تأکید کرد؛ که «ارادتی بنما تا سعادی بیبری». نادر انقضا، از اساتید برجسته الکترومگنتیک دانشگاه پنسیلوانیا نیز در سخنرانی‌اش، برخی از خاطرات شریں خود از دانشکده فنی دانشگاه تهران در دهه پنجاه شمسی را نقل کرد.

شخصاً بسیار تحت تأثیر سخنرانی احسان یارشاطر قرار گرفتم، او که با بیش از ۹۵ سال سن و کهولت بسیار، در حالیکه به سبب بیماری پارکینسون شدید، تمام بدنش آشکارا می‌لرزید، در سخنرانی خود از سرگذشت‌اش گفت. اینکه چطور در سی سال گذشته برای اعتلای فرهنگ ایرانی کوشیده و در این مسیر از هیچ کوششی دریغ نورزیده و «دانشنامه ایرانیکا» را به طور مداوم منتشر کرده و در این مسیر اصناف ناملايمات و تلاطم‌ها و سختیها را به جان خریده است؛ که «رنج خود و راحت یاران طلب». یارشاطر در انتهای سخنرانی خود، در حالیکه تبسمی بر لب داشت، ابراز خرسندی کرد که اخیراً منابع مالی برای چند سال آتی فعالیت «ایرانیکا» تأمین شده، از اینرو با خیال راحت این دنیا را ترک می‌کند و روی در نقاب خاک خواهد کشید؛ چرا که اکنون یقین دارد میراثی که او از خویش بر جای گذاشته از بین نخواهد رفت و دیگران از نهالی که او کاشته و اکنون به درختی بدل شده، به نیکی مراقبت خواهند کرد.

وقتی دانشگاه هاروارد را به مقصد فرودگاه بوستون و بازگشت به تورنتو ترک کردم، آمیزه‌ای از خرسندی و ابتهاج و حسرت سراسر وجودم را فرا گرفته بود. خرسندی از اینکه در نسل جوان فرهیخته ایرانی که در بهترین دانشگاه‌های دنیا درس می‌خوانند، همچنان حس قدردانی و سپاسگزاری از پیشینیان و پیش کسوتان آنقدر پررنگ است که چنین مراسم درخور و باشکوهی را پس از یک سال کار مداوم برگزار کنند. ابتهاج و افتخار از اینکه نام ایران و ایرانی امروزه همچنان بلند است و در قلمروهای فرهنگ و پزشکی و مهندسی... ایرانیان موفق و بلند آوازه متعددی می‌درخشند؛ از اینرو می‌توان به ایرانی بودن خود حقیقتاً بالید و بدان افتخار کرد. و حسرت از اینکه چرا سرمایه‌های این مملکت، از قضای روزگار، خارج از سرزمین پدری خود به سر می‌برند و در دیار غربت

و فرسنگ‌ها دور از ایران زمین، دستاوردهای ارزنده و ماندگار خویش را ارائه می‌کنند. در عین حال به خود نهیب زدم که جایگاه این افراد و افتخاری که برای این مرز و بوم آفریده‌اند، هیچگاه از خاطره و حافظه جمعی ایرانیان محو نخواهد شد، که:

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر  
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

۱۳۶. اکتبر ۱۵، ۲۰۱۳

گو بران بر جان مستم خشم خویش  
عید قربان اوست، عاشق گاو میش  
گاو اگر خسبد و گر چیزی خورد  
بهر عید و ذبح او می پرورد  
یا کرامی اذبحوا هذا البقر  
ان اردتم حشر ارواح النظر

فرا رسیدن عید سعید قربان را به همه دوستان و عزیزان تبریک می‌گویم. عموم عرفای مسلمان مفتون این عید بودند؛ چرا که این روز یادآور فرو نهادن و قربانی کردن «خود» کاذب پرورده شده و عبور از «با خودی» و پای نهادن در وادی «بی خودی» است؛ بی خودی‌ای که با ضمیر زنگار زدایی شده در می‌رسد و کژیها و پلشتی‌ها در آن به حداقل می‌رسد.

غزل ذیل را که متضمن تفکیک میان «با خودی» و «بی خودی» از یکدیگر است و از غزلیات دلنشین و جان افزا و حکمت آموز «دیوان شمس»، به مناسبت در رسیدن این روز مبارک، به همه عزیزان تقدیم می‌کنم:

آن نفسی که باخودی، یار چو خار آیدت  
و آن نفسی که بی خودی، یار چه کار آیدت  
آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشه‌ای  
و آن نفسی که بی خودی، پیل شکار آیدت  
آن نفسی که باخودی، بسته‌ی ابر غصه‌ای  
و آن نفسی که بی خودی، مه به کنار آیدت  
آن نفسی که باخودی، یار کناره می‌کند  
و آن نفسی که بی خودی باده‌ی یار آیدت  
آن نفسی که باخودی، همچو خزان فسرده‌ای  
و آن نفسی که بی خودی دی چو بهار آیدت  
جمله‌ی بی‌قراریت از طلب قرار توست  
طالب بی‌قرار شو، تا که قرار آیدت  
جمله‌ی ناگوارشت از طلب گوارش است  
ترک گوارش ار کنی، زهر گوار آیدت

«صداش / به شکل حزن پریشان واقعیت بود / و پلک هاش مسیر نبض عناصر را / به ما نشان داد / و دست هاش هوای صاف سخاوت را / ورق زد / و مهربانی را / به سمت ما کوچاند»

سال گذشته همین روزها بود که خبر تلخ کوچ ابدی مرحوم احمد قابل را شنیدم، خورشید سواری که رنج خود و راحت یاران را طلید و نا بهنگام به سمت بی سو پرواز کرد. از شنیدن این خبر، منقلب شدم و در بهتی عمیق فرو رفتم؛ آسمان ضمیرم برای مدتی بارانی بود و گونه‌هایم مدام تر می شد. ایامی که ایران بودم، توفیق دیدار و هم صحبتی با او را چند بار پیدا کردم. صفا، یکرنگی، دلیری، حریت و صداقت در او موج می زد؛ مرحوم قابل در ابراز آراء شاذ و نامتعارف دینی و سیاسی خویش، ملاحظه و پروایی نداشت و در این راه البته ناملايمات بسیاری را به جان خرید؛ گویی این صفات حسنه را از استادش مرحوم آیت الله منتظری به ارث برده بود. سبکبار و سبکبال و خفیف المؤمنه بود و مصداق این سخن حکیمانه امیر المؤمنین: «تخففوا تلحقوا». از مال دنیا اندوخته چندانی نداشت و قناعت پیشه کرده بود؛ ردای روحانیت را از تن به در آورده و از طریق دین ارتزاق و امرار معاش نمی کرد. تا زمانی که زنده بود، کمتر کسی می دانست که مدت مدیدی در جبهه ها حضور داشته و در دوران جنگ ۸ ساله، برای دفاع از خاک این مرز و بوم، بی مزد و منت جنگیده...

چند وقت پیش مصاحبه مادر و همسر محترم و رنج دیده مرحوم قابل با نشریه «اندیشه پویا» را خواندم و خاطره آن بزرگمرد در ضمیرم مجدداً زنده شد و بغضی گلویم را فشرده. درود بیکران خداوند بر این عزیز سفر کرده باد!

اکنون که فرسنگ‌ها دورم، پیام پر از رحمت و وفای خود را به گوش باد صبا می خوانم تا مگر به مزار پاک او رساند:

ای صبا ای پیک دور افتادگان

اشک ما بر خاک پاک او رسان

محمد محمدی گیلانی این روزها حال خوشی ندارد و در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان پارس بستری است. او سی و سه سال پیش، روزگاری که رئیس دادگاه انقلاب بود، عباس امیر انتظام را به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم کرد؛ جرمی که امیر انتظام هیچگاه آنرا نپذیرفت و سالها به روند دادرسی پرونده خویش معترض بود. اما به سبب صدور همین حکم، امیر انتظام سالهای متمادی را در زندان سپری کرد و رنج فراوانی را تحمل کرد.

چند روز پیش امیر انتظام همراه همسرش به بیمارستان پارس رفته بود تا پزشک معالج خود را ببیند. به او خبر می دهند که محمدی گیلانی بیمار است و در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان بستری است، امیر انتظام بر سر بالین او حاضر می شود. با خواندن خبر عیادت امیر انتظام از محمدی گیلانی حس غریبی داشتم؛ کسی در حقات جفا کرده و تمام زندگی ات را نابود کرده؛ حال که در بستر بیماری افتاده و نشانی از روزهای سابق در سیمای او دیده نمی شود و ضعیف و ناتوان گشته، به عیادت او بشتابی.

در خلوت از سویی امیر انتظام را ستودم و بر او درود فراوان فرستادم که چگونه نفس خویش را مهار کرده و نسبت به کسی که زندگی او را زیر و رو کرده، حقد و کینه‌ای ندارد و دیده را نادیده کرده و به دیدار او رفته؛ فضیلت اخلاقی‌ای که انصافاً نادر و

کمیاب است. از سوی دیگر احوال دنیا را نظاره کردم و بی‌ثباتیِ دهر و بی‌وفاییِ روزگار را به رأی العین دیدم؛ به هیچ چیز این دنیای سُست نهاد، اعم از قدرت و ثروت و شهرت، نباید دل بست؛ که «آنچه را نیاید، دل‌بستگی را نشاید». خوشا به سعادت کسی که نمی‌رنجد و نمی‌رنجاند و می‌داند که بنیاد عمر بر باد است؛ از اینرو تنها دلمشغول بر جای نهادنِ نامی نیک از خویش است:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
که این عجز عروس هزار داماد است  
دو چیز حاصل عمرست نام نیک و صواب  
وز این دو در گذری کل من علیها فان

۱۳۹. اکتبر ۲۳، ۲۰۱۳

چند روز پیش یکی از دوستان نازنینم، آیه ای از «انجیل یوحنا» را در صفحه فیس بوک خود نوشته بود، مضمون بلند آن سخت به دلم نشست و وقتم را خوش کرد. حیفم آمد حظّ معنوی خود را با دوستان قسمت نکنم. آیه مذکور از این قرار است:

«اگر کسی بگوید که «من به خدا عشق می‌ورزم» و در عین حال از برادرش متنفر باشد، دروغگوست، زیرا کسی که به برادرش - که می‌بیندش - عشق نمی‌ورزد، نمی‌تواند به خدا - که نمی‌بیندش - عشق بورزد»

امروز با خواندنِ خبر مرخصیِ مجید توکلی، لبخندی بر لبانم نقش بست؛ با دیدنِ عکس او در آغوش مادرش اشک در چشمانم حلقه زد و زیر لب با خود زمزمه کردم: «ای خدا این وصل را هجران مکن».

به حقّ این شب و روزهای مبارک که با نام علی<sup>(ع)</sup> گره خورده، آزادیِ مجید توکلی و دیگر زندانیان سیاسی عزیز و بازگشتِ شان به آغوش خانواده و جامعه را به دعا خواستارم:

این چنین قفل گران را ای ودود  
که تواند جز که فضل تو گشود  
ما ز خود سوی تو گردانیم سر  
چون تویی از ما به ما نزدیک تر  
چون دعامان امر کردی ای عجب  
این دعای خویش را کن مستجاب

۱۴۰. اکتبر ۲۵، ۲۰۱۳

این روزها مشغول نهایی کردن مقاله «زندگی خواب‌ها: مفهوم رؤیا در «هشت کتاب» سپهری» هستم. به همین مناسبت، بخش‌هایی از کتاب «هنوز در سفرم» را که شامل نامه‌ها و دست نوشته‌های سهراب است، برای چندمین بار می‌خواندم که به جمله زیر برخوردم. بسیار به دلم نشست؛ هر چند جمله مختصری است، اما بسانِ سبویی است که معنای بلند و عمیقی در آن به ودیعت نهاده شده؛ از اینرو می‌توان آنرا که قندی مکرر است، چند بار خواند و حظّ وافری برد:

«من چه دیر فهمیدم که انسان یعنی عجالتاً»

۱۴۱. اکتبر ۲۷، ۲۰۱۳



امروز حسن روحانی هنگام معرفی فرجی دانا به عنوان وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری به مجلس، ضمن ابراز تشکر ویژه از جعفر توفیقی گفت: «در عرصه آموزش عالی، راه، همان راه است و دولت اقدامات آقای توفیقی در مدت سرپرستی ایشان را تایید می کند... به دنبال وزیر بودیم که به این امر باور داشته باشد که دانشگاه، دانشگاه است نه دار التادیب».

حقیقتاً امیدوارم کسی بر مسند وزارت علوم تکیه زند که بر خلاف وزیر پیشین، دانشگاه را دار التادیب نینگارد و همدلی و همراهی با جامعه دانشگاهی را سرمایه اصلی خود بداند، نه استفاده از زبان زور و تهدید را...

علی مطهری، نماینده مجلس در مصاحبه‌ای درباره اتفاقات تلخ و دل آزار روز عید غدیر در منزل میر حسین موسوی و ضرب و شتم و نادیده انگاشتن حقوق انسانی اولیه دختران ایشان، گفته است: «بنده ابتدا به وزیر اطلاعات تذکر کتبی خواهم داد و اگر به نتیجه نرسد سوال از وزیر اطلاعات را به جریان می اندازم و ایشان باید به مجلس بیاید و پاسخ بدهد. در هر حال باید مجرم در این ماجرا شناسایی و معرفی شود. اگر مجرم ضابط وزارت اطلاعات بوده است باید تنبیه شود و عذرخواهی کند. خانواده زندانیان سیاسی به اندازه کافی در رنج هستند، نباید رنج آن‌ها را مضاعف کنیم».

بارها حریت و شجاعت علی مطهری را ستوده‌ام. هر چند با برخی از ایده‌های فرهنگی ایشان همدلی ندارم، اما سخنان صادقانه، سنجیده و به هنگام سیاسی مطهری در این روزگار پر تب و تاب، انصافاً دلگرم کننده است.

۱۴۲. اکتبر ۳۰، ۲۰۱۳

این ترم، افزون بر تدریسی که دارم، برای تقویت زبان عربی خود، هفته‌ای ۴ ساعت به کلاس عربی پیشرفته می روم که در دانشگاه تورنتو برگزار می گردد. انصافاً کلاس خوبی است و بسیار می آموزم؛ خصوصاً که دانشجویان گوناگون با پیشینه‌های مختلف در آن شرکت می کنند...

در یکی از جلسات، استاد کلاس که عراقی الاصل است و بیش از ۱۵ سال است به کانادا مهاجرت کرده، دانشجویان عرب کلاس را به گروه‌های مختلف تقسیم کرد؛ مصری‌ها را در یک گروه، سودانی‌ها را در گروه دیگر، عراقی‌ها را در گروه سوم و لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها و اماراتی‌ها را در گروه‌های چهارم و پنجم و ششم قرار داد. سپس از هر یک از گروه‌ها خواست که به زبان عربی روزمره کشور خود جملاتی را بسازند و با دیگر گروه‌ها در میان بگذارند. نتیجه کار از این قرار بود: عربی‌ای که مثلاً در سودان یا امارات صحبت می شود، با عربی‌ای که در عراق یا مصر صحبت می شود، به میزانی با هم فاصله دارد که وقتی دانشجویان عرب زبان کشورهای مختلف کلاس، نه با زبان عربی استاندارد که با زبان روزمره خود با هم صحبت می کردند، در برخی از موارد در فهم معنای سخن یکدیگر در می ماندند. چنانکه پرس و جو کردم و دریافتم، مسئله تنها تفاوت میان لهجه‌ها نیست؛ بلکه پیشینه تاریخی و فرهنگی کشورهای نظیر مصر و لبنان با دیگر کشورهای عرب زبان، خصوصاً کشورهای حاشیه خلیج فارس، آنقدر متفاوت است که در ذخیره واژگانی و حافظه جمعی آنها نیز متجلی شده؛ به نحوی که فی-المثل فاصله میان زبان عربی مصری و زبان عربی اماراتی بیش از آن است که ابتدائاً به نظر می رسد...

پس از اتمام یکی از جلسات، برای استاد کلاس برخی از اشعار عربی حافظ و مولوی را خواندم. تعجب کردم که ایشان نمی دانست بزرگان ادب فارسی نظیر سعدی، مولوی و حافظ ذولسانین بوده و به هر دو زبان فارسی و عربی شعر می سرودند. در عین حال برایم جالب بود که مطابق با شمّ زبانی او، مضامین اشعار عربی مولانا بلندتر و عمیق تر است؛ هر چند اشعار عربی حافظ به لحاظ بلاغی و زیبایی شناختی، خوش ساخت تر است...

افزون بر «دیوان حافظ» و «هشت کتاب» و «مثنوی معنوی»، «غزلیات شمس» نیز مونسِ دقایق و ساعاتی است که به کنجی می‌خزم و با خود به سر می‌برم. امروز بوی باران در فضا پیچیده بود؛ جالب است که از باران خسته نمی‌شوم، به رغم اینکه بارش آن پدیده‌ای تکراری است، اما به نزد من هیچگاه گردِ ملالت بر روی قطرات باران نمی‌نشیند و از تماشای مناظر بارانی سیر نمی‌شوم. ساعاتی پیش، در عصرِ بارانیِ تورنتو، «غزلیات شمس» می‌خواندم؛ غزل لطیفِ ذیل، سخت به دلم نشست و مرا به وجد آورد:

بشنیده‌ام که عزم سفر می‌کنی مکن  
 مهر حریف و یار دگر می‌کنی مکن  
 تو در جهان غریبی غربت چه می‌کنی  
 قصد کدام خسته جگر می‌کنی مکن  
 از ما مدزد خویش به بیگانگان مرو  
 دزدیده سوی غیر نظر می‌کنی مکن  
 ای مه که چرخ زیر و زبر از برای توست  
 ما را خراب و زیر و زبر می‌کنی مکن  
 چه وعده می‌دهی و چه سوگند می‌خوری  
 سوگند و عشوه را تو سپر می‌کنی مکن  
 ای برتر از وجود و عدم بارگاه تو  
 از خطه وجود گذر می‌کنی مکن  
 ای دوزخ و بهشت غلامان امر تو  
 بر ما بهشت را چو سقر می‌کنی مکن  
 اندر شکرستان تو از زهر ایمنیم  
 آن زهر را حریف شکر می‌کنی مکن  
 جانم چو کوره‌ای است پر آتش بست نکرد  
 روی من از فراق چو زر می‌کنی مکن  
 سر در کش ای رفیق که هنگام گفت نیست  
 در بی‌سری عشق چه سر می‌کنی مکن

دفتر «مرگِ رنگ» سپهری در بحبوحه‌ی شکل‌گیری جریان ادبی نوین در ایران و همزمان با انتشار دوره دوم نشریه‌ی «خروس جنگی» منتشر شد. «خروس جنگی» در طرح شعر مدرن و فاصله گرفتن از قالب‌های سنتی عروضی، قافیه و وزن، نشریه‌ای پیشرو بود. هوشنگ ایرانی از شعرای نوپرداز که ترکیب مشهور «جیغ بنفش» را بر ساخت و شعر نو به سبک نیمایوشیج را نمی‌پسندید، اشعار خود را در این نشریه منتشر می‌کرد. این ترکیب مصداقی است از ترکیباتی که در آنها موصوف و صفت به لحاظ معنایی با یکدیگر

متناسب نیستند. تعبیر «حجم سبز» که سپهری بر همین سیاق چند دهه بعد ساخت و طنین انداز شد، در همین قالب می‌گنجد. یکی از مؤلفه‌های شعر نیمایی و شعر سپید، مدد گرفتن از ابزار آشنایی‌زدایی و حس آمیزی و خلاف آمد عادات زبانی عمل کردن و بر ساختن ترکیبات نوین بوده است. در این راستا، فروغ فرخزاد نیز ترکیباتی نظیر «وهم سبز»، «لحظه‌های آبی» و «وزش ظلمت» را بر ساخت و در اشعار خود به کار گرفت...

به نظر می‌رسد افزون بر دغدغه‌های شخصی و تأملات و مطالعات گسترده، یکی از عوامل بروز و ظهور نگاه به شرق و امور معنوی و قدسی در کار سپهری که از سرایش دفتر «زندگی خواب‌ها» برجسته می‌شود، ایده‌های هانری گربن است؛ فیلسوف و مستشرقی که در دهه‌ی دوم سده‌ی کنونی به ایران سفر کرد. برخی از روشنفکران نظیر احمد فردید و داریوش شایگان، در فضای روشنفکری آن دوران که تحت سیطره گفتمان چپ بود، از کربن تأثیر پذیرفتند...

طنین انداز شدن تفاوت و تقابل میان «شرق» و «غرب» و جدی انگاشتن میراث معنوی شرقی و فرو نهادن فرآورده‌های فرهنگی مغرب زمین و طرح آن در فضای روشنفکری و ادبی آن دوران تحت تأثیر این آموزه‌ها بوده است. با مد نظر قرار دادن این نکات، بهتر می‌توان سر تأکید و تقابل میان مغرب و مشرق را در «خواب تلخ»، نخستین شعر دفتر «زندگی خواب‌ها» دریافت...

سفر کردن بیش از هر چیز، متضمن ترک تعلقات و عبور کردن و رفتن و سیالیت و دل بستن به امور ناپایدار این جهانی است. به تعبیر تأمل برانگیز سپهری، «من چه دیر فهمیدم که انسان یعنی عجالتاً» سال‌ها بعد، سهراب شکل قوام یافته‌ی درک خویش از مقوله‌ی سفر را در منظومه‌ی «مسافر» به تصویر می‌کشد و از سفرهای آفاقی و انفسی فراوان خود سخن می‌گوید؛ و در انتهای این سفرهای پرمهر و راز، آرزو می‌کند که «به خلوت ابعاد زندگی» برود و به او «حضور هیچ ملایم» را نشان دهند...

## ۱۴۵. نوامبر ۲، ۲۰۱۳

دیروز مصاحبه زهرا موسوی با سایت کلمه را خواندم؛ با خواندن فقرات ذیل، اشک در چشمانم حلقه زد و بر این خانواده محترم و دلیر و پاک، درود فراوان فرستادم:

«شده روزهایی که دلگیر باشم و دلتنگ. حس کنم تنهایی... این سالها همیشه هر سه ما حس کردیم همسنگر پدر و مادریم. دوست داریم یار اونها باشیم. ما به این راه و روشی که اونها انتخاب کردن اعتقاد قلبی داریم... انتخاب آن راه دقیقاً انتخاب ما هم هست و فکر میکنم بهترین روش که سربلندی پیش خدا و مردم کشور رو در پی داشت پیش گرفتند ما همیشه از خدا میخواستیم که خدا صبر و مقاومت به ما و آنها عطا کنه... من وقتی آرامش روح آنها رو میبینم خدا رو شکر میکنم که مسیری درپیش گرفتن که مطابق با خواستشون مطابق با تربیت حق طلب و طبیعت صادقشان دارد. یک بار پدر گفت اگر کسی از ما پرسید بگید ما خوشیم. خوش با خوب فرق داره. خوشی آن حالت اهتزاز روحه که انسان وقتی کاری مطابق فطرتش و باورش کنه بهش دست میده. من این حس رو در آنها می‌بینم و دوست دارم همیشه همینطور باشه اگرچه جسمشون تحلیل رفته باشه»

می‌توان حدس زد که میرحسین موسوی نازنین احوال خوشی دارد، چرا که مطابق با فطرت و باورش عمل کرده است. سبکباری و سبکبالی و ترک تعلقات در سلوک سیاسی او و زهرا رهنورد موج می‌زند؛ عزیزانی که رنج خود و راحت یاران را به جان خریده‌اند. با خواندن مصاحبه زهرا موسوی، به یاد این آیه قرآن افتادم: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون»: به حقیقت بر نمی‌رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید...

چه کسی است که نداند خانواده میرحسین موسوی و زهرا رهنورد در ۱۰۰۰ روز گذشته، تا چه میزان از آبرو و مال و امنیت و راحتی خود انفاق کرده‌اند؛ در عین حال طمأنینه و سکینه را به رغم همه سختیها و ناملایمات نصیب برده‌اند، همان احساس «اهتزاز

روح» که مهندس موسوی از آن یاد کرده است. از عمق جان، سلامتی این دو عزیز را که صد قافله دل همراه آنهاست، به دعا از خدا خواستارم:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست  
هر کجا هست خدایا به سلامت دارش  
دو چیز حاصل عمرست نام نیک و صواب  
وز این دو درگذری کل من علیها فان

۱۴۶. نوامبر ۴، ۲۰۱۳

چند ماهی است که کتاب «قدرت اکنون»، نوشته اکهارت توله را در مطالعه گرفته و از خواندن آن حظّ معنوی فراوان می‌برم. اکهارت توله، نویسنده آلمانی تباری است که اکنون در شهر ونکور کانادا زندگی می‌کند. او با نوشتن دو کتاب «قدرت اکنون» و «سرزمین من» به شهرت جهانی رسید؛ بطوری که مطابق با برخی از نظر سنجی‌ها، وی در سال ۲۰۱۱ در زمره پرفروشترین نویسندگان معنوی جهان به حساب آمده است. شخصاً در تقریر مباحث دوره جدید «پیام عارفان برای زمانه ما» خود، از ایده‌های توله استفاده کرده‌ام.

جالب است که اکهارت توله در نوشته‌ها و سخنان خود استشهاداتی به سخنان عارفان مسلمانی چون مولوی بلخی و شیخ محمود شبستری می‌کند؛ همچنین از ایده‌های سالکان متعلق به سنن معنوی شرقی نیز به تفاریق مدد می‌گیرد. در سخنان ذیل، اکهارت توله از امر معنوی ای سخن می‌گوید که می‌توان آنرا در همه انسانها سراغ گرفت و لمس کرد و چشید؛ هر چند به تعبیر او نمی‌توان از مفاهیم و واژگان برای تبیین آن امر قدسی مدد گرفت، لذا مفهوم «سکوت» می‌تواند کم و بیش از آن حکایت‌گری کند. با شنیدن این سخنان اکهارت توله، به یاد سخن مشهور مایستر اکهارت، عارف آلمانی قرن چهاردهم افتادم: «شبهه ترین چیز به خداوند سکوت است». هر چند اکهارت توله از مفاهیم الاهیاتی مسیحی برای صورتبندی تجارب خویش مدد نمی‌گیرد و در دل آن سنت نفس نمی‌کشد، اما محصول تأملات و تجارب او درباره امر قدسی شباهت زیادی به تجارب عارف آلمانی مسیحی قرن چهاردهم، مایستر اکهارت دارد. همچنین تأکید اکهارت توله بر مفهوم سکوت، تداعی کننده سخنان عارف مسلمانی نظیر مولوی و سالک مدرنی نظیر سپهری درباره حقیقت امر قدسی است؛

گفتم آنی بگفت های خموش  
در زبان نامدست آنکه منم  
گفتم اندر زبان چو در ناید  
اینت گویای بی زبان که منم

و؛

آنی بود، درها واشده بود/ برگی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود/ مرغ مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود....

هفته پیش با خبر شدم که مادر یکی از دوستانِ نزدیکم در تهران به رحمت خدا رفته است. سه ماه پیش نیز پدر یکی از دوستانِ نازنینم در تهران از دنیا رفت؛ شش ماه پیش نیز مادر یکی دیگر از دوستانِ خویم روی در نقاب خاک کشید. خیلی مشتاق بودم در مراسمِ ترحیم این عزیزان از دست رفته شرکت کنم، برای تسلاهی خاطرِ دوستانِ عزیزم؛ اما چه می‌توان کرد که از قضای روزگار، فرسنگ‌ها دور از دیار مألوف به سر می‌برم ...

تجربه زیسته انسان بر روی این کره خاکی امر غریبی است. تا برخی از امور را شخصاً تجربه نکرده باشی، نمیتوانی درباره آن، چنانکه باید، سخن بگویی. ایامی که ایران بودم، هیچوقت فکر نمی‌کردم که روزگاری عدم شرکت در مراسم سوگواری و مجلس ترحیم برایم بدل به مسئله‌ای شود و در خلوت مرا بسیار آزار دهد...

سالها پیش، انسان بزرگ و سرد و گرم چشیده‌ای به من می‌گفت تا وقتی در سنین نوجوانی و ابتدای جوانی به سر می‌بری، دنیا را به سان مومی می‌انگاری که می‌توانی هر شکلی بدان بدهی؛ آرزوها و برنامه‌های دور و دراز در سر می‌پرورانی و سر پر شوری داری و از پی برآورده کردن آنها و زدن مهر خویش بر صحیفه هستی به هر سویی روان می‌شوی. اما وقتی سنات بیشتر می‌شود و مجرب‌تر و پخته‌تر و کارآموده‌تر می‌شوی، در می‌یابی که بسی امور، بیرون از اختیار تو، در رقم خوردن تقدیر و مسیر زندگی‌ات نقش آفرینی می‌کنند؛ که صخره زندگی بسیار سخت و متصلب است و تو ناتوان تر از آنکه بتوانی هر شکلی بدان بدهی. از اینرو باید یاد بگیری که در این دریای پرتلاطم چگونه شنا کنی، به نحویکه غرق و ویران نشوی، همین. تو مقهور دریایی و به سان پر کاهی در آن بالا و پایین می‌روی و هیچگاه نمی‌توانی بر آن تسلط یابی؛ لذا باید مهارتِ مواجهه با امواج سهمگینی را که از این دریا برمی‌خیزد، پیدا کنی. البته نباید از کوشش و تلاشِ مستمر دست بشویی، در عین حال باید بدانی و اذعان کنی که در این میان، تدبیر تو تنها یک مؤلفه است و نه بیشتر...

در سالیان اخیر، به تفاریق این سخنان را به خاطر آورده و صدق آنرا آزموده‌ام. به نظرم بخشی از سرشتِ سوگناک زندگی، در همین تجارب زیسته غریب متجلی می‌شود...

چند ماه است که در استان کبکِ کانادا (که فرانسوی زبان‌اند)، بحث بر سر منع استفاده از نمادهای دینی در ادارات دولتی، نظیر روسری و حجاب برای زنان مسلمان، کلاه برای یهودیان و صلیب برای مسیحیان داغ است. عده‌ای در کبک، به اقتضای آنچه در فرانسه محقق شده، از قانونی شدن این امر دفاع می‌کنند و عده‌ای دیگر نیز با آن ناهمدلند...

شخصاً با این روایت از سکولاریسم که می‌توان آنرا «سکولاریسم فرانسوی» نامید، هیچ همدلی ندارم و اعمال آن در جامعه را غیر اخلاقی و ناموجه می‌دانم، چرا که متضمن نقض حقوق بنیادین بشر است. از این حیث، آنچه مثلاً در انگلستان یا بخش انگلیسی زبانِ کانادا می‌گذرد، کاملاً متفاوت است. شخصاً چندین بار در فرودگاه لندن، زنان محجبه‌ای را دیده‌ام که در بخش کنترل پاسپورت کار می‌کنند و به سبب محجبه بودن، خوشبختانه محدودیتی نداشته‌اند. در این مدل از سکولاریسم، دولت نسبت به استفاده از نمادهای دینی در ادارات دولتی و فضای عمومی بی‌طرف است و آنرا روا می‌انگارد.

اخیراً سخنرانی « پس از شهادت » علی شریعتی را که در سال ۵۰ شمسی در مسجد نارمک تهران ایراد شده، پس از سالها شنیدم. رایحه سخنان حماسی و تأثیر گذار و شورانگیز سخنان دکتر شریعتی را همچنان می توان پس از سالها استشمام کرد و فضای جلسه‌ای را که ۴۲ سال پیش و پس از اعدام برخی از مخالفان رژیم پهلوی برگزار شده، تجسم کرد؛ که به قول فروغ فرخزاد « تنها صداست که می ماند ».

از لحن زیبا و خاطره انگیز شریعتی که بگذریم، به نظرم تبیین انقلابی او از ماجرای کربلا، به رغم تفاوت‌های مهمی که با تحلیل‌های سنتی و اسطوره‌ای از این واقعه دارد، از دو خطای مهم رنج می برد. اولاً، این تحلیل شواهد تاریخی مکفی ندارد. مطابق با تحلیل صالحی نجف آبادی و برخی دیگر از محققان، امام حسین به قصد شهید شدن از مکه خارج نشد، بلکه به دعوت کوفیان بدان سرزمین روانه گشت. در نیمه راه متوجه شد که مسلم ابن عقیل در کوفه کشته شده؛ در عین حال، حرّ و لشکریانش راه را در سرزمین نینوا بر ایشان بستند و اجازه ندادند به مسیر خود ادامه دهد. امام حسین از بیعت کردن با یزید سرباز زد و نهایتاً با لشکریان عمر بن سعد جنگید و شهید شد و روح پاک و بلندش به سمت بی سو پرواز کرد. بنا بر تحلیلی که مبتنی بر این شواهد تاریخی است، بدست دادن خوانش انقلابی از قصه عاشورا و امام حسین را در کسوت چریک و فرد انقلابی معرفی کردن، هیچ وجه نیست.

دوماً، این سخن که «عاشورا پیامی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می توانی بمیر و اگر نمی توانی بمیران»، متضمن ارزان انگاشتن قیمت جان است. به نزد کسی که به سهولت می میرد و می میراند، جان انسان قدر و منزلت چندانی ندارد و کشتن و کشته شدن مؤونه زیادی ندارد. انگشت تأکید نهادن بر چنین سخنانی و آنها را بسط و ترویج دادن، اخلاقاً ناموجه است و فرونهادنی. به جای تأکید بر کشتن و کشته شدن، می توان از حادثه عاشورا درس سبکباری و سبکبالی و ترک تعلقات و حریت آموخت و به اقتضای مولوی، بلاجویان دشت کربلا را سبک روحان عاشقی انگاشت که در زندان را گشودند و مفتون صورتهای عالم نشدند، که « ز کف بگذر اگر اهل صفایی ».

ایامی که نوجوان بودم، چنین تحلیل‌هایی از حادثه کربلا برایم جاذبه داشت و دل انگیز بود، اما رفته رفته این خوانش انقلابی ایدئولوژیک از آموزه‌های اسلامی و شیعی را ناموجه و غیررهگشا یافتم و آنها را فرو نهادم. هنوز هم شخصیت شریعتی را دوست دارم و مهر ماندگاری را که بر شخصیتم زده به عیان لمس می کنم؛ در عین حال فرو نهادن قرائت ایدئولوژیک و انقلابی از اسلام را که مصداقی است از شاهدهای عهد شباب فکری ناموجه، به لحاظ معرفتی و اخلاقی، ضروری و مفید و رهگشا می دانم.

## ۱۵۰. نوامبر ۱۴، ۲۰۱۳

بهار سال ۸۹ شمسی، برای ایراد سخنرانی و دیدار با برخی از دوستان عزیز عازم اصفهان شدم. در این سفر توفیق داشتم چند نوبت با سید علی اصغر غروی دیدار کنم و با هم درباره مسائل قرآنی و الهیاتی و فلسفی به تفصیل گفتگو کنیم. به رغم اختلاف نظری که با هم داشتیم، از مباحثه با ایشان حقیقتاً لذت بردم و استفاده کردم؛ سلامت نفس و حریت و صراحت در ابراز عقاید در ایشان موج می زد. از دوستان شنیدم که از طریق کشاورزی ارتزاق و امرار معاش می کند؛ چرا که به سبب عضویت و فعالیت سیاسی در «نهضت آزادی ایران»، سالها از کار رسمی دانشگاهی محروم بوده است. یک نوبت نیز به اتفاق دوستی به منزل ایشان رفتم، تا آن زمان نمی دانستم دکتر غروی به دکتر مطصفی چمران نزدیک بوده است. از خاطرات خود با چمران برایم گفتم، من هم چون روزگاری به شخصیت چمران علاقه وافری داشتم و آثارش را به دقت می خواندم؛ با اشتیاق به خاطرات ایشان گوش کردم.

هنگامیکه چند روز پیش در اخبار خواندم دکتر غروی به سبب انتشار مقاله‌اش در روزنامه «بهار» بازداشت شده، تأسف بسیار خوردم. به خاطر آوردم که روزگاری قرار بود در دانشکده‌های الهیات این مملکت، اساتید مارکسیست، مارکسیسم تدریس کنند.

حال نه تنها آن وعده محقق نشده، بلکه فردی که مسلمان است و با قرآن و ادبیات عرب، اُنسِ بسیار دارد، به سبب نگارش و انتشار قرائت خود از عید غدیر به زندان می‌افتد. اسباب تأسف است که از کجا به کجا رسیده‌ایم...

## ۱۵۱. نوامبر ۱۵، ۲۰۱۳

بنا بر تلقی شریعتی، امام حسین برای رسوا کردن یزید سودای شهید شدن را در سر می‌پروراند؛ از این رو حج خود را نیمه تمام گذاشت و مکه را ترک کرد و به استقبال شهادت رفت؛ در حالی که بنا بر تصریح امام حسین، او در اندیشه «اصلاح امت جدّ» خویش بود و از ابتدا در پی مخاصمه و درگیری خونین و شهادت نبود؛ اما وقتی خواستند به زور از او بیعت بگیرند و او را میان بیعت کردن و جنگیدن مخیر گذاشتند، از پذیرش بیعت سر باز زد و بانگ برآورد که دامان‌های پاکی که ما را پرورده، اجازه نمی‌دهند که زیر بار ذلت برویم...

می‌توان دریافت که در فضای سربی و مملو از اختناقِ دهه پایانیِ رژیم شاهنشاهی، این سخنان تند و آتشین، نفتی بود که بر آتش مبارزه ریخته می‌شد و به انقلابیون انگیزه فراوان برای به زیر کشیدن رژیم پهلوی می‌بخشید. در عین حال «تیین» یک سخن و فهم زمینه و زمانه پیدایی آن، به تنهایی کفایت نمی‌کند و نمی‌تواند بار «توجیه» و معرفت‌بخش بودن آن را به دوش کشد. اگر نتوان مدعایی را با اقامه دلیلی توجیه کرد، به رغم فهم شرایط زمانی و مکانی طرح آن، نمی‌توان آن را موجه انگاشت و پذیرفت. تحلیل شریعتی از حادثه کربلا، به رغم جدایی که در آن روزگار برای مخاطبان «معلم انقلاب» داشت، فاقد شواهد تاریخی مکفی و قانع‌کننده است.

به جای تأکید بر کشتن و کشته شدن و برجسته کردن آن، می‌توان از حادثه عاشورا درس سبکباری و سبکبالی و ترک تعلقات و حریت و شجاعت آموخت و بلاجویان دشت کربلا را سبک روحان عاشقی انگاشت که در زندان را شکستند و در مخزن را گشودند و مفتون صورت‌های عالم نشدند و به سان مرغان هوایی در آسمان به پرواز درآمدند. مطابق با چنین تلقی‌ای، شهادت هم‌عنان با طمأنینه و سکینه و رضایت است و به جای فراق و اندوه، باید در آن شکستن بند و جستن از زندان و وصال را سراغ گرفت:

روح سلطانی ز زندانی بَجَسْت

جامه چه درانیم و چون خاییم دست

چونک ایشان خسرو دین بوده اند

وقت شادی شد چو بشکستند بند

## ۱۵۲. نوامبر ۱۸، ۲۰۱۳

اخیراً فیلم «پل چوبی» را دیدم و از دیدن آن لذت بردم، هم از دیالوگ‌های فیلم و هم از بازی خوب بهرام رادان. فیلم یک رابطه عاشقانه قدیمی را به تصویر می‌کشد که پس از سالها و همزمان با بازگشت «نازلی» به ایران، پس از وقایع انتخابات سال ۸۸، دوباره جان گرفته و زنده شده است. هنگامیکه سکانس‌های آخر فیلم را می‌دیدم، این بیت حافظ در ذهن و ضمیرم نقش بست:

از سر مستی دگر با شاهد عهد شباب

رجعتی می‌خواستم لیکن طلاق افتاده بود

امور به نحوی پیش رفت که یاران قدیمی این نوبت نیز به یکدیگر نرسیدند و نشد که «روبروی وضوح کبوتران» بنشینند. در یکی از دیالوگ‌های فیلم، نازلی به دوست قدیمی دوران دانشجویی خود می‌گوید: «یادت هست می‌گفتی عشق یعنی آدم حالش خوب باشه...».

«حال خوب» که با آرامش خاطر و سکینه و شادی ژرفِ درونی در می‌رسد، هر چند دیرپاب است و لغزنده و فرار؛ اما باید آنرا به هر بهانه‌ای و در هر کوی و برزنی سراغ گرفت و صید کرد. اگر «حال خوب» در یک رابطه انسانی عاشقانه پدید می‌آید، باید آنرا خوش آمد گفت و آن دقایق و ساعات خوش را تجربه کرد؛ اگر با کمک کردن به انسانی دیگر و برداشتن باری از روی دوش او این «حال خوب» دست می‌دهد، باید از پی آن روان شد؛ اگر «حال خوب» با شکوفا کردنِ قابلیت‌ها و استعدادهاى خود رخ می‌نمایاند، باید آنرا محقق کرد...

زندگی ما بر روی این کره خاکی چند صباحی به درازا نمی‌انجامد و دیر و زود همه ما روی در نقابِ خاک می‌کشیم و صحنه را ترک می‌کنیم. خوشا به حال کسانی که فرصت را مغتنم می‌شمارند و تا زنده‌اند و نفس می‌کشند، «حال خوب» را تجربه می‌کنند:

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه  
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

۱۵۳. نوامبر ۲۲، ۲۰۱۳

احمد جنتی، خطیب نماز جمعه، در خطبه‌های نماز جمعه امروز گفت: «این روسیاهان در خانه خود محبوس شدند و تلویزیون و امکانات و رفاهیات خود را دارند، منتهی در خانه خود محبوس هستند و اگر رأفت اسلامی نبود این‌ها باید اعدام می‌شدند... نظام بر سر این‌ها منت گذاشته و گفته در خانه خود زنده باشید. امکانات داشته باشید و بهداشت خود را رعایت کنید».

وقتی میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی در هیچ دادگاهی محاکمه نشده و هنوز حکمی علیه ایشان صادر نشده، چرا باید مجازات شوند؟ چرا باید اعدام شوند؟ چرا زنده ماندن ایشان منتی به حساب می‌آید؟ به فرض که ایشان مجرم‌اند و در حال سپری کردن دوران محکومیت خود، مگر داشتن امکانات بهداشتی در زمره حقوق اولیه زندانیان نیست؟ اعطای این امکانات در عدادِ الطافی است که نصیب این محبوسان در بند شده است...

برخی از مواقع حیرت و تأسفی عظیم مرا فرا می‌گیرد. گیرم که مدرنیته و مبانی و آموزه‌های آن باطل و جدّ و جهد-های روشنفکران دینی برای برقراری سازگاری میان سنت و مدرنیته و بازخوانی انتقادی سنت در پرتو دستاوردهای معرفتی جهان جدید، ناموجه و غیر رهگشا و فرونیادنی. بسیار خوب! سلّمنا، چرا در این میان آموزه‌های فقه سنتی فراموش شده و به محاق رفته و مطابق با آنها عمل نمی‌شود؟ کجا آمده که می‌توان برای کسی که هنوز محاکمه نشده، حکم صادر کرد و میزان مجازاتش را به صدای بلند اعلام کرد؟ آیا فراهم کردن امکانات بهداشتی برای یک زندانی، امر مهم و قابل ذکری از یک تربیون عمومی است؟! نمی‌دانم چه باید گفت: «مثل این است که شب نمناک است / دیگران را هم غم هست به دل / غم من، لیک، غمی غمناک است...»

۱۵۴. نوامبر ۲۴، ۲۰۱۳



حقیقتاً از اینکه ایران و گروه ۵+۱ بعد از ۱۰ سال مناقشه درباره موضوع هسته‌ای ایران، در پنجمین روز از سومین دور از مذاکرات خود در ژنو توانستند بر سر متنی مورد توافق تفاهم کنند، خرسندم. محدودیت غنی‌سازی ایران در ازای دسترسی به درآمد نفتی و رفع برخی از تحریم‌های فلج‌کننده، مدلول روشنی دارد: بهبود وضعیت اقتصادی مردم عزیز کشورمان و به محاق رفتن سایه شوم جنگ... هر چند «هزار باده ناخورده در رگ تاک است» و هنوز مطالبات فرهنگی و سیاسی متعددی بر زمین مانده، اما بهبود وضعیت معیشتی مردم خبر خوشی است. امیدوارم، در آینده نه چندان دور شاهد آثار و نتایج ملموس توافقات مهم صورت گرفته با تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای کشورمان بر زندگی مردم باشیم.

علاوه بر این، صبورانه و امیدوارانه در انتظار پدیدار شدن گشایشی در وضعیت زندانیان سیاسی و دیگر امور داخلی کشور، «شب و روز و هنوز را دوره می‌کنیم...»

۱۵۵. نوامبر ۲۷، ۲۰۱۳

چند ماهی است که هر دو هفته یکبار با دوستان همدل در شهر تورنتو جلسات شرح «مثنوی» داریم. در پایان جلسه، معمولاً غزلی از غزلیات «دیوان حافظ» نقل مجلس است و به شرح آن می‌پردازم. در جلسه اخیر، این غزل حافظ نقل محفل مان بود:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند  
من ار چه در نظر یار خاکسار شدم  
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند  
چو پرده دار به شمشیر می‌زند همه را  
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند  
چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است  
چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند  
غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه  
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند  
توانگرا دل درویش خود به دست آور  
که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند  
بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر  
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

غم و غصه، بر خلاف کثیری از امور با خوردن کم نمی‌شود؛ بلکه زیاد می‌گردد؛ به قول مولانا «ازیرا غم به خوردن کم نگردد». وقتی به پس‌پشت می‌نگریم، هر یک از ما روزها و موقعیت‌هایی را به یاد می‌آوریم که با سختی و درد و رنج زیادی مواجه بوده‌ایم، به نحوی که فکر نمی‌کردیم آن روزها سپری شود؛ اما اکنون آن دوران تمام شده و تنها خاطره‌ای از آن ایام با ما مانده است. هم مخزن زر و گنج و درم نمی‌ماند و هم غم و غصه‌های جانکاه؛ که زوال و ناپایداری، حقیقی‌ترین وصف این جهان است. خوش وقت کسی است که می‌کوشد بر غم و اندوه خویش فائق آید و «اینجا» و «اکنون» را مغتنم شمارد و مانند شمعی که به رغم

علم به زوال زود هنگام پروانه، همان لحظات و ساعات محدود وصال را مغتم می‌شمارد، او نیز از تک تک لحظات امروز و اکنون لذت وافی می‌برد و استفاده می‌کند؛ که هیچ کس نمی‌داند فردا چه سرنوشتی در انتظار اوست:

فرصت شمار صحبت کز این دوراها منزل  
چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن  
بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار  
کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

### ۱۵۶. نوامبر ۲۸، ۲۰۱۳

امروز فرصتی یافتیم و گفتگوی اخیر دکتر حسن روحانی با مردم را شنیدیم. چقدر فرق است میان زمانی که می‌توانی به سخنان کسی اعتماد کنی و با او همدلی کنی، به رغم مشکلاتی که همچنان بر سر راه است و انتظاراتی که هنوز برآورده نشده؛ در قیاس با زمانی که بوی صداقت و کاردانی و درایت از سخنان کسی به مشامت نمی‌رسد و از شنیدن آنها کلافه و عصبی می‌شوی: «قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید». خدا را شکر که پس از سپری شدن دوران هشت ساله تلخ و یأس آلود، کسی بر مسند ریاست جمهوری تکیه زده که در خور این مقام مهم و کلان اجرایی است، سنجیده سخن می‌گوید و رفتار می‌کند، به کار تخصصی در حوزه‌های مختلف از جمله اقتصاد عمیقاً باور دارد، دروغ نمی‌گوید، منافع ملی را پاس می‌دارد و در پی عوام فریبی نیست.

نوشته دوست عزیز، سید مهدی ابطحی درباره سخنان جناب روحانی را بسیار پسندیدم:

«صحبت های آقای دکتر روحانی، مصاحبه نبود، کیفرخواست یک حقوقدان علیه ۸ سال آشفته‌گی و دزدی و خیانت به ملت و تاریخ ایران بود. دادخواهی آیا هست که داد این ملت را بستاند؟ این گزارش رسمی رئیس جمهور، بیش از همه کارها.. تشکر لازم دارد.. شجاعتی که روحانی در این مصاحبه از آن استفاده کرد، برای آینده تاریخ این ملت مظلوم که ۸ سال عمر وزندگی و تاریخشان را هدر کردند، قابل استناد ترین گزارش رسمی است»

### ۱۵۷. نوامبر ۳۰، ۲۰۱۳

طی ۲-۱ ماه گذشته، «کارنامه اسلام» نوشته عبدالحسین زرین کوب، «سعدی: شاعر عشق و زندگی»، نوشته محمد علی همایون کاتوزیان و «زن شبانه موعود»، نوشته پوران فرخزاد را خواندم و لذت وافر بردم. تحولاتی که در عالم فلسفه و کلام و عرفان و هنر، در قرون ابتدایی پس از ظهور اسلام در میان مسلمانان رخ داده به نیکی در «کارنامه اسلام» به بحث گذاشته شده است. کاتوزیان در بیست جستار، درباره زندگی و نثر و شعر سعدی، نکته سنجی‌های تأمل برانگیزی کرده است. به عنوان مثال، تحلیل ایشان از افسردگی سعدی پس از اتمام «بوستان» و پیش از نگارش «گلستان» جالب است؛ همچنین تحلیلی که از واقع‌نما بودن یا نبودن حکایات سعدی به دست می‌دهد، خواندنی است. در «زن شبانه موعود»، پوران فرخزاد می‌کوشد تصویر «زن» در «هشت کتاب» سهراب سپهری را با عنایت به زندگی شخصی و اشعار سهراب و همچنین وام کردن برخی ایده‌های روانکاوانه به بحث بگذارد. دوستانی که به مقولات فوق علاقه مندند، خوبست این کتاب ها را در مطالعه بگیرند...

### ۱۵۸. دسامبر ۲، ۲۰۱۳

«زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود». ما درگیر زندگی روزمره‌ایم و روزها و شبها را با شتاب از پی یکدیگر دوره می‌کنیم. اشتغالات عدیده روزانه غبار عادت را روی صفحه دل می‌نشانند و عموم انسانها را از آشنایی‌زدایی کردن و نگریستن دوباره در آنچه پیرامونشان می‌گذرد، باز می‌دارد. نوشتن مجالی است برای گسستن و رها شدن از آنچه در اطراف می‌گذرد و سفر به سرزمین درون و در برابر خود نشستن و خلاف آمد عادت عمل کردن و نتیجه سیر انفس را با دیگران در میان گذاشتن. بی‌جهت نبود که مرحوم شریعتی می‌گفت: «نوشتن برای فراموش کردن است نه به خاطر آوردن». هنگام نوشتن، نویسنده کثیری از امور را فراموش می‌کند و فارغدلانه نظاره‌گر همکاری دل‌انگیز میان ذهن و قلم خویش است و از تماشای این منظره لذت می‌برد. تنها کسانی که با نوشتن مأنوسند و در خلوت و سکوت، بارها تجربه نوشتن داشته، این لذت عمیق و جودی را چشیده‌اند. یادم هست ایامی که دانشجوی رشته داروسازی بودم و هنوز مشق فلسفی و روشنفکری نمی‌نوشتم، دفترچه خاطراتی داشتم و در آن احوال و دغدغه‌های شخصی را می‌نوشتم و اتفاقاتی را که حول و حوشم رخ می‌داد، به رشته تحریر در می‌آوردم؛ در آن سالها چهار دفتر صد برگ سیاه کردم. سالها بعد، وقتی آن نوشته‌ها را دوباره می‌خواندم، آمیزه‌ای از حسرت و وجدی عمیق مرا فرا گرفته بود. حسرت به سبب روزگار سپری شده که با همه اُفت و خیزها و تلاطم‌ها و تلخی و شیرینی‌هایش، آنرا دوست داشتم؛ فراغت‌ها و آسودگی‌های خاطر دوران دانشجویی که دیگر هیچوقت تکرار نمی‌شود؛ دورانی که به تعبیر نیکوی شریعتی، انسان از «نعمت محرومیت» برخوردار است. همچنین، خرسند شدم از این بابت که توانستم ایده‌ها و دغدغه‌های آن ایام خود را که غبار سنگینی از زمان بر روی آنها نشسته بود، به روشنی فرایاد آورم و دقایق و ساعاتی سوار بر بال خاطرات شوم و به سرزمین‌های دوردست سفر کنم و در فضای آن دوران نفس بکشم و تلاش کنم از آن منظر دنیا را ببینم. نگاشتن و مکتوب کردن ایده‌ها و احوال خود، این فرصت را به مخاطبان می‌دهد تا با دغدغه‌ها و ایده‌های نویسنده به خوبی آشنا شوند و به نحوی در تجارب و جودی‌نگارنده مشارکت کنند. شخصاً از خواندن برخی رمان‌ها، خاطرات و «گفتگوهای تنهایی» نویسندگان، به وجد می‌آیم و دست و پام را گم می‌کنم و آنقدر حظ هنری و معرفتی می‌برم که به قول مولوی: «آن کند که ناید از صد خم شرابت»

## ۱۵۹. دسامبر ۴، ۲۰۱۳

دیروز در اخبار خواندم آنکس که هولوکاست را انکار می‌کرد، حسن روحانی را به مناظره دعوت کرده تا «حقایقی» را درباره دوران مدیریت هشت ساله خود بیان کند. لابد بنا دارد مانند مناظره‌هایی که در خرداد ۸۸ با میرحسین موسوی و مهدی کروبی نازنین انجام داد، پرونده رو کند و «بگم بگم» راه بیندازد و مفسدان اقتصادی را افشا کند و با نشان دادن برخی نمودارهای معوج، به سبک خود و با تحریف حقیقت، عوامفریبی کرده و اذهان را مشوش کند...

با خود می‌اندیشیدم که احوال کنونی او رقت‌انگیز است و آینه عبرت. روزگاری که شهردار اسبق تهران، مار می‌کشید، دست کم اقبال جماعتی را با خود داشت؛ اما اکنون اکثر یاران سابق نیز از او روی برگردانده و او را در میانه میدان تنهای تنها رها کرده‌اند. آنقدر کارنامه هشت ساله مخدوش و غیر قابل دفاعی در عرصه‌های اقتصادی، صنعتی، فرهنگی، بین‌المللی... دارد که کمتر کسی رغبت می‌کند در خلوت و جلوت از او حمایت کند: «هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان».

آرزو کنیم گفتمان ویرانگری که مع‌الاسف میراث هشت ساله مدیریت کلان او بر کشور است، از میان رخت بریندد و آب رفته به جوی بازگردد و در آینده نه چندان دور به جایی برسیم که سید محمد خاتمی کشور را در سال ۸۴ بدانجا رسانده بود...

## ۱۶۰. دسامبر ۶، ۲۰۱۳

نلسون ماندلا، بنا به گواهی زندگی اش، سلوک اخلاقی تحسین برانگیزی را در پیش گرفته بود، سلوکی که به راحتی در انسان نهادینه نمی شود و ملکه او نمی گردد. خشم گرفتن و کینه ورزیدن از مقومات زندگی بشری ست. ماندلا روی خود خیلی کار کرده بود تا بدین مقام برسد. دلمشغول دیگران بودن و به قول گابریل مارسل «وفا» پیشه کردن و در پی کاستن از درد و رنج های دیگران بر آمدن از مقومات سلوک اخلاقی و عرفانی است. مارسل معتقد است حتی ایمان ورزی از طریق وفا می گذرد؛ یعنی اگر فردی دلمشغول سامان بخشیدن به ایمان خود در جهان جدید است، باید از امور انضمامی و پیرامونی آغاز کند و بنا بر آموزه های مسیحی و انجیلی، به همسایه ی خود بپردازد تا هاضمه ی فراخی کسب کند و «آمادگی معنوی» لازم را کسب کند. تصور می کنم ماندلا در این امر کاملاً موفق بود؛ کسی که تفقد احوال باطن و کف نفس پیشه کرده و واجد دلی است که بسیار دوست می دارد و از کینه خالی شده...

جایی خواندم که ماندلا برخی از پروتکل های دیپلماتیک را در سفرهای خود رعایت نمی کرده؛ برای مثال اینکه چه کسی به استقبال او بیاید و سمت سیاسی او چه باشد. از منظر آداب دیپلماتیک، ممکن است این مسئله یک نقص و ضعف محسوب شود، اما از آنجا که او دلی دریاوش داشت، از این امور رسته بود و در بند این مناسبات نبود. ماندلا در زمره سالکان مدرنی بود که «با خودی» را، یعنی خود کاذب فربه مشحون از کژی ها و پلشتی ها، را کنار نهاده و بر آن فائق آمده؛ رذایل اخلاقی را در خود کمینه و فضایل اخلاقی را در خود بیشینه و نهادینه کرده بود؛ کاری بس دشوار و البته ستودنی.

مهم ترین میراث ماندلا، تأکید بر خشونت پرهیزی است؛ مرادم عدم ترویج خشونت در جهت زدودن دل و ضمیر از کینه است. خصوصاً در جامعه ای با مختصات فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی جامعه ای ما؛ به کار بستن این آموزه در راستای تلطیف فضا و تغییر نگرش افراد به آنچه در سپهر سیاست می گذرد بسیار ضروری ست؛ هر چند تحقق این پدیده، امری ست به غایت سخت، اما ماندلا نشان داد که می توان این کار را بر روی کوهی خاکی انجام داد. شاید روزی در کشور دیگری که فضایی شبیه به آفریقای جنوبی داشته و گذشته ای متلاطمی را تجربه کرده، مطابق با آنچه او توصیه می کرد، شعار «بخشش و فراموش مکن» سرلوحه ی کار قرار گیرد و با صرف کمترین هزینه و درد و رنج، پاره ای گذارها محقق شود. این آموزه، بخشش ماندگار میراث ماندلا ست. خدایش رحمت کند...

## ۱۶۱. دسامبر ۸، ۲۰۱۳

دیروز تحت عنوان «خواهر تکامل خوشرنگ: زن» در هشت کتاب سپهری» در تورنتو سخنرانی کردم. در این جلسه کوشیدم با وام کردن مفاهیم «صورت ازلی»، «ضمیر ناخود آگاه جمعی» و «روان زنانه» به روایت یونگ و بخش ناپیدا و تاریک ضمیر ناخود آگاه مرد (آنیما) در نظام یونگی، تطور مفهوم زن در دفاتر مختلف «هشت کتاب» را تبیین کنم. چنانکه در می یابم، در شعر «مرغ افسانه» در دفتر «زندگی خوابها»، مواجهه سهراب با آنیمای خود آغاز می شود، این مواجهه در اشعار گوناگون دفتر «آوار آفتاب» برجسته می شود و بسامد بیشتری پیدا می کند؛ شعر «شاسوسا» در این دفتر از این حیث مثال زدنی و خواندنی است. در دفتر «صدای پای آب»، زن انضمامی و پیرامونی سر برمی آورد؛ حال آنکه در دفاتر «مسافر» و «حجم سبز»، هم زن اثری و اسطوره ای مصور شده و هم زن انضمامی و پیرامونی. اشعار «ساده رنگ» و «همیشه» در دفتر «حجم سبز» این تقابل را به نیکی به تصویر می کشد. همچنین، در برخی از اشعار «ما هیچ، ما نگاه»، زن اثری و «زن شبانه موعود» دوباره سر برمی آورد. با عنایت به آموزه های یونگی می توان چنین انگاشت که سهراب در سفر دراز آهنگ درونی و انفسی خویش که ۲۵ سال به طول انجامید، با شناختن نیمه تاریک و ناشناخته وجود خود، میان بخش نرینه و مادینخ ضمیر خود توازن و تلائم برقرار کرده و صلح درونی را تجربه کرده است.

چند روز پیش به دوست نازنینی که سالهاست رشته مودت مستحکمی میان ما کشیده شده و همدلی زیادی در حوزه‌های مختلف با یکدیگر داریم، می‌گفتم: «چقدر خوب است که انسان بتواند کسی را بسیار دوست بدارد». دوست داشتن کسی به خاطر خودش، نه به سبب سود و منفعتِ عاجلِ مادی و دنیوی‌ای که به واسطه این رابطه عاید می‌شود؛ خودخواهی را از بین برده، صفای باطن و سبکی روح و هاضمه‌ای فراخ به انسان می‌بخشد. مرحوم شریعتی هم که می‌گفت «دوست داشتن از عشق برتر است»، چنین دوست داشتنی را توصیف و توصیه می‌کرد.

مرتب‌ه‌عالیه این نوع دوست داشتن، در رابطه نوع دوستانه (altruistic) متجلی می‌شود؛ محبت ورزیدن به انسانهای گوشت و پوست و خون‌دار انضمامی و پیرامونی، فارغ از دین، جنسیت، قومیت، زبان، رنگ پوست و نژاد آنها. در دوران معاصر، مادر ترزا و نلسون ماندلا، در زمره بزرگانی بودند که چنین باوری داشتند و دیگر انسانها را به خاطر خود آنها دوست می‌داشتند و احترام می‌کردند.

امیدوارم رفته رفته به جایی برسیم که حرمت نهادن به تمام انسانها، فارغ از عقیده و جنسیت و قومیت ایشان، در میان ما نهادینه شود و کرامت انسانی آنها را حقیقتاً پاس بداریم؛ امری که لب و گوهر آموزه‌های حقوق بشری است. انسانی که دلش مملو از کینه و نفرت است، نمی‌تواند «دیگری» را دوست داشته باشد و حقوق بنیادین انسانها را عمیقاً پاس بدارد.

تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» از اتفاقات مبارک قرن بیستم بود. فرا رسیدن سالروز آن گرامی باد!

امشب عاشقانه‌های سعدی را می‌خواندم و از غزلیات شکرین و روح‌نواز و خیال‌انگیز او حظ می‌بردم؛ غزلهایی در اوج بلاغت و سلاست و در عین حال سحر انگیز. اشعاری که روابط انسانی را به هنرمندی و لطافت و ظرافت تمام به تصویر می‌کشد، به نحوی که خواندن چندباره آنها خاطر را خرم می‌کند و لبخند بر لبان خواننده می‌نشانند؛ که قند مکرر اند و مشحون از طراوت تکرار. بی‌جهت نیست که سعدی به همراه حافظ و مولوی، قله‌های غزل ادبیات فارسی کلاسیک‌اند. ساعتی پیش، غزل نغز ذیل را چند بار خواندم و لحظات نابی را تجربه کردم:

من بی‌مایه که باشم که خریدار تو باشم  
 حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم  
 تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آری  
 که من آن مایه ندارم که به مقدار تو باشم  
 خویشان بر تو نبندم که من از خود نپسندم  
 که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم  
 گذر از دست رقیبان نتوان کرد به کویت  
 مگر آن وقت که در سایه زنهار تو باشم  
 مردمان عاشق گفتار من ای قبله خوبان  
 چون نباشند که من عاشق دیدار تو باشم

گر چه دانم که به وصلت نرسم بازنگردم  
تا در این راه بمیرم که طلبکار تو باشم  
خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی  
که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم

۱۶۴. دسامبر ۱۶، ۲۰۱۳

سالها پیش از قول داریوش شایگان در کتاب «زیر آسمان های جهان» خواندم که اگر قرار بود امور به نحو مساوی در عالم تقسیم می شد، من بیش از سهم خود را دریافت کرده ام.

من نیز با او همداستانم و «از بخت شکر دارم و از روزگار هم»؛ پدری چون عبدالکریم سروش داشتن، موهبت بسیار بزرگی است. خدا را چندان بابت این نعمت شاکرم که در شمار نمی گنجد. وقتی به پشت سر می نگرم و خاطرات انبوه گذشته را مرور می کنم، به وجد می آیم و لبخند بر لبانم می نشیند. خرسندم از اینکه در سالیان گذشته به تفاریق، در سفر و حضر، خلوت و جلوت، مجال گفتگوهای دراز آهنگ فلسفی، الهیاتی، عرفانی و روشنفکری با پدر را داشته و از ذهن خلاق و اطلاعات انبوه و حافظه سرشار و طنز قوی و جسارت و حریت ایشان، بهره های فراوان معرفتی و وجودی برده ام. چه دورانی که در دانشکده داروسازی دانشگاه تهران درس می خواندم و در اکثر جلسات هفتگی مسجد امام صادق، مسجد میرزا عیسی خان وزیر و همچنین سخنرانی های عمومی ایشان شرکت می کردم؛ چه ایامی که در انگلستان درس می خواندم و در سفرهای متعدد، مجال گفتگوهای مبسوط پدید می آمد؛ و چه در سه سال اخیر که از قضای روزگار ساکن آمریکای شمالی شده و بارها توفیق دیدار و گفتگو در آمریکا و کانادا دست داده است. چندی پیش در خلوت با خود می اندیشیدم که اگر قرار باشد در همین ایام روی در نقاب خاک کشم و دنیا را ترک کنم؛ چه حسی خواهم داشت؟ کوشیدم در برابر خویش عریان شوم، صادقانه به این نتیجه رسیدم که به رغم همه تلخیها و نامردمی ها و تضییقات، به خیلی از آنچه می خواستم در زندگی برسم، رسیده ام و طلبی از زندگی و روزگار ندارم و از چگونگی سپری شدن ایام و تقدیری که برایم رقم خورده، رضایت دارم. جهت ادای دین به پدری که طی سالیانتمادی، بسیار از او آموخته ام، هشت سال پیش کتاب «آئین در آئینه: مروری بر آراء دین شناسانه سروش» را منتشر کردم که خوشبختانه مورد اقبال خوانندگان قرار گرفت. همچنین از چهار ماه پیش دوره هفده جلسه ای «بازخوانی میراث فکری عبدالکریم سروش» را با جمعی از دوستان همدل در شهر تورنتو آغاز کرده ایم، که تا کنون ۹ جلسه از آن برگزار شده و فایل های صوتی آن روی سایت قرار گرفته است. امیدوارم پروژه «زندگی نامه فکری عبدالکریم سروش» که در قالب گفتگو پیش می رود و بیش از ۲۰ جلسه آن تا کنون ضبط شده، نیز حداکثر تا پایان زمستان امسال به اتمام برسد...

ماه آذر برایم بسیار خاطره انگیز است؛ چرا که یادآور تولد عزیزان من است: مادر، پدر و همسر نازنینم. افسوس که در سه سال اخیر کمتر توفیق یافته ام در خدمت مادر فداکارم باشم؛ گلی که سالهاست شکیبایی پیشه کرده و به رغم جفا و ادبار زمانه، صبوری و پشتکار و روحیه مثال زدنی خویش را حفظ کرده است. سلام پر از مهر و وفای خود را به گوش باد صبا، پیک دورافتادگان می خوانم تا مگر آنرا به گوش مادرم رساند:

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

از همه دوستان و عزیزانی که در ۲-۱ روز گذشته از طریق ایمیل و فیس بوک سالروز تولد پدرم را تبریک گفته‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. امیدوارم حال که آسمان، جمع مشتاقان را پریشان کرده، به عنایت خداوند، دوباره اعضای خانواده ما و دیگر خانواده‌هایی که در این سالیان از یکدیگر دور افتاده‌اند، در وطن عزیز، دور یک سفره گرد آیند و از به سر بردن با هم اوقاتشان خوش شود. تا در رسیدن آن روزگار، صبوری کرده و امیدوارانه شب و روز را دوره می‌کنیم:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

۱۶۵. دسامبر ۱۸، ۲۰۱۳

ایامی که دبیرستان بودم، اخبار ورزشی را، خصوصاً ورزش فوتبال که به آن علاقه وافری داشتم، دنبال می‌کردم؛ اما حدوداً بیست سالی می‌شود که کمتر از اخبار رشته فوتبال مطلع می‌شوم؛ مگر اخبار جام جهانی فوتبال یا حواشی این رشته ورزشی پر طرفدار در سراسر دنیا که در برخی از موارد، سویه‌های اجتماعی و سیاسی هم پیدا می‌کند و توجه غیر فوتبالی‌ها را نیز به خود جلب می‌کند. هفته پیش، پس از مراسم قرعه کشی جام جهانی سال ۲۰۱۴، ایران با کشور آرژانتین هم گروه شد. چنانکه در اخبار هم آمد، گروهی از هموطنان ما که در شبکه اجتماعی فیس بوک فعالیت می‌کنند، به صفحه لیونل مسی، بازیگر محبوب مشهور آرژانتینی در فیس بوک مراجعه کرده، به او اهانت کرده و سخنان تندی در ذیل صفحه او نوشتند. همچنین جماعتی ذیل صفحه فیس بوک خانم مجری مراسم قرعه کشی، تعابیر موهن و رکیکی نوشتند.

روشن است که این اقدامات، دل آزار و نافی پاسداشت کرامت انسانی است و فرو نهادنی. من نیز نظیر کثیری از ایرانیان، از چنین رفتاری عمیقاً تأسف خوردم و غمگین شدم. کاش چنین رفتارهای خلاف عرف و اخلاق، در میان ما کمینه شود و مدارا کردن با دیگر انسانها در میان ما قدر بیند و بر صدر نشیند. در عین حال باید به این نکته نیز توجه داشت که چنین رفتارهایی منحصر به برخی از ایرانیان نیست و در دیگر جوامع نیز دیده می‌شود. در کشور کانادا که من چند سالی است در آن زندگی می‌کنم، ورزش «هاکی روی یخ» علاقه‌مندان فراوانی در سراسر کشور دارد. اوایل دوران اقامتم، وقتی صحنه‌هایی در تلویزیون می‌دیدم که در آن بازیکنان هاکی با یکدیگر به طور جدی گلاویز می‌شدند و داور و دیگر بازیگران دو تیم، نظاره‌گر این نزاع بودند و تماشاچیان نیز ایشان را تشویق می‌کردند، حیرت می‌کردم. روزی در منزل دوستی، با مشاهده چنین صحنه‌ای در تلویزیون، با لحنی توأم با تعجب و اعتراض پرسیدم: چرا کسی این دو نفر را از هم جدا نمی‌کند؟ میزبان در پاسخ من گفت، این گلاویز شدن و دعوا کردن جدی که با جراحات بدن بازیکنان و اخراج ایشان از زمین پس از اتمام دعوا همراه است، بخشی از هیجان بازی هاکی روی یخ است و عده‌ای صرفاً به خاطر دیدن این صحنه‌ها به تماشای بازی می‌روند. باور این امر برایم سخت بود، اما با مشاهده موارد متعدد، قانع شدم که اینچنین است و عده‌ای از دیدن صحنه‌های مشحون از خشونت لذت می‌برند و آنرا خوش می‌دارند. در استادیوم‌های فوتبال نیز، در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی، خشونت‌های گفتاری و رفتاری کم اتفاق نیفتاده است. در دهه هشتاد میلادی، بیش از ۳۰ نفر از تماشاگران در فینال یکی از بازی‌های جام باشگاه‌های اروپایی، کشته شدند. در کشور ما نیز، گفتار برخی از کسانی که به استادیوم فوتبال می‌روند، نازل و دل آزار است؛ به طوریکه در برخی از موارد، اعتراض بازیکنانی را که مورد تعرض تماشاگران قرار گرفته‌اند، به همراه داشته است.

به نظر می‌رسد خرده فرهنگی در میان بخشی از کسانی که به ورزش علاقه دارند، در همه جای دنیا رایج است و این امر اختصاصی به ایران ندارد. این مدعا صبغه تجربی-توصیفی دارد؛ نه ارزشی و توصیه‌ای. به تعبیر دیگر، مسلماً سخن بر سر تأیید این خشونت‌های دل آزارِ گفتاری و رفتاری نیست. اما، در عین حال نباید این امر را نادیده گرفت که چنین خرده فرهنگ‌هایی در بسیاری از کشورها دیده می‌شود؛ باید این پدیده را به رسمیت شناخت و آسیب‌شناسی کرد و تمام توش و توان فرهنگی خود را برای اصلاح و حداقلی کردن آن به کار گرفت. همچنین نباید آنرا تعمیم داد و شامل حال عموم مردم دانست...

## ۱۶۶. دسامبر ۱۹، ۲۰۱۳

دیشب از خواندن خبر ذیل عمیقاً ناراحت و تلخکام شدم. حقیقتش تا کنون نام پیمان عارفی را نشنیده بودم و نمی‌دانستم به مسجد سلیمان تبعید شده است. می‌توان حدس زد و فهمید که بنده خدا الان در چه شرایط تلخ و ویرانگر روحی به سر می‌برد. از دست دادن ناگهانی همسر و مادر در این موقعیت بسیار آزار دهنده و دلخراش است؛ دو موجودی که عزیزترین کسان تو در زندگی‌اند. خصوصاً که نتوانی با فراغ خاطر بر سر مزارشان حاضر شوی و به تنهایی با ایشان نجوا و درد دل کنی و بگریی و سوگواری کنی و خود را سبک کنی. بلکه مجبوری در سرمای استخوان سوز زندان، در خلوت خود این درد و رنج عظیم و جانکاه را تحمل کنی. نمی‌دانم چه بگویم و چه بنویسم تا قدری تسلی خاطر این زندانی تبعیدی در این لحظات دهشتناک باشم....

## ۱۶۷. دسامبر ۲۰، ۲۰۱۳

دوست فاضل خوش فکرم یاسر میردامادی که خاطرش برایم بسیار عزیز است و برخی دیگر از دوستان همدل، پیشنهاد کرده‌اند فهرست ده کتابی را که در زندگی‌ام به نحو محسوسی تأثیر گذار بوده‌اند، بنویسم. حقیقتاً گلچین و غربال کردن و تهیه فهرستی اینچنین از بین کتاب‌هایی که خصوصاً در دو دهه اخیر خوانده‌ام، کار چندان ساده‌ای نیست. علی‌ای حال، فهرست کتاب‌هایی که خواندن آنها ساعات و روزهای لذت بخش و عافیت‌سوزی را در سالیان گذشته برایم به ارمغان آورده و مرا تکان داده و به تأمل بسیار واداشته و هم‌نورد افقهای دور کرده، بدون رعایت تقدم و تأخر، از این قرار است. بنا داشتم ده عنوان بنویسم، اما هر چه تلاش کردم فهرستم کمتر از بیست عنوان نشد:

۱. «مثنوی معنوی»، جلال الدین رومی، تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش؛ «گزیده غزلیات شمس تبریزی»، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی
۲. «دیوان حافظ»، نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی
۳. «فرار از مدرسه»، «سرنی» و «پله پله تا ملاقات خدا»، عبدالحسین زرین کوب
۴. «قبض و بسط تنوریک شریعت»، «بسط تجربه نبوی» و «صراط‌های مستقیم»، عبدالکریم سروش
۵. «هبوط در کویر» و «گفتگوهای تنهایی»، علی شریعتی
۶. «هشت کتاب» و «اطاق آبی»، سهراب سپهری
۷. «رساله منطقی-فلسفی»، «کاوش‌های فلسفی» و «فرهنگ و ارزش»، لودویگ ویتگنشتاین
۸. *An Interpretation of Religion* و *Fifth Dimension*؛ جان هیک
۹. *Foundations of Ethics* و *The Right and the Good*؛ دیوید راس
۱۰. «جامعه باز و دشمنان آن»، کارل پوپر، ترجمه عزت الله فولادوند



۱۱. «آسیا در برابر غرب» و «افسون زدگی جدید»، داریوش شایگان
۱۲. ایمان و آزادی»، محمد مجتهد شبستری
۱۳. «برادران کارامازوف»، تئودور داستایفسکی، ترجمه صالح حسینی
۱۴. «مسیح باز مصلوب» و «سرگشته راه حق»، نیکوس کازنتزاکیس، به ترتیب ترجمه محمد قاضی و منیر جزئی
۱۵. «درد جاودانگی» و «هاییل و چند داستان دیگر»، میگل اونامونو، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی
۱۶. «عرفان و فلسفه» و «دین و نگرش نوین»، والتر استیس، به ترتیب ترجمه بهاء الدین خرمشاهی و احمدرضا جلیلی
۱۷. «ژان باروا»، روژه مارتن دوگار، ترجمه منوچهر بدیعی
۱۸. «بارهستی»، میلان کوندرا، ترجمه پرویز همایون پور
۱۹. «سو و شون» و «جزیره سرگردانی»، سیمین دانشور
۲۰. عصیان»، «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، فروغ فرخزاد

## ۱۶۸. دسامبر ۲۴، ۲۰۱۳

روزهای اخیر تورتو خیلی سرد شده و بارش freezing rain چهره دیگری به شهر بخشیده است. بارانی که بر اثر سرمای زیاد بلافاصله تبدیل به یخ شده و روی شاخه‌ها و کابل‌های برق و ماشین‌ها نشسته است. از اینرو درختان متعددی در روزهای اخیر شکسته و در کوچه و خیابان‌های شهر بر روی زمین افتاده؛ برق بخشی از شهر نیز چند روزی است که قطع شده. از سوی دیگر شاخه‌هایی که یخ زده و قندیل‌های متعددی که بر روی آنها نقش بسته، مناظر طبیعی زیبایی کم نظیری را پدید آورده است... همه این اتفاقات در آستانه تولد عیسی<sup>(ع)</sup> و حلول سال نو رخ داده است. فرا رسیدن سالروز تولد حضرت مسیح و سال نو میلادی را صمیمانه به همه دوستان تبریک می‌گویم. امیدوارم که سال خوبی پیش روی همه عزیزان باشد...

روزهای اخیر با خود می‌اندیشیدم که چقدر تفاوت است میان در رسیدن سال نو در فرهنگ و آئین ما ایرانیان که با نوشدن طبیعت و نفس کشیدن زمین و بر زدن شکوفه‌ها و خرمی و طراوت و لطافت و وزش باد صبا و بارش باران مطبوع بهاری همراه است؛ در قیاس با سال نویی که در سرمای استخوان سوز زمستان در این سوی کره خاکی سر بر می‌آورد. این ایام، دلم سخت هوای روزهای بهاری تهران را کرده است....

## ۱۶۹. دسامبر ۲۵، ۲۰۱۳

نخستین بار حسین معصومی همدانی را با مقاله «سپهری و مشکل شعر امروز» شناختم. همان ایام بود که ترجمه ایشان از کتاب «فلسفه علوم طبیعی» نوشته کارل همپل را در مطالعه گرفتم. سپس نام ایشان را در مقدمه «حافظ نامه»، اثر خواندنی بهاء الدین خرمشاهی، حافظ پژوه و قرآن پژوه معاصر دیدم و دریافتم دکتر معصومی با ادبیات فارسی کلاسیک نیز اُنس بسیار دارد...؛ شخصیت دکتر معصومی را خیلی دوست دارم، تواضع و صمیمیت و سلامت نفس او مثال زدنی است، طنز زیبایی هم که همیشه چاشنی کلام اوست و از ذهن خلاق و نکته سنج او پرده بر می‌گیرد، همسخنی با او را دل انگیز و به یاد ماندنی می‌کند، به نحوی که هیچگاه گرد ملالت و کهنگی بر آن نمی‌نشیند؛ محضر او «به شیوه باران پر از طراوت تکرار است». چندین بار نیز از سر لطف سخنان طنز آمیزی درباره کار و بار من در حضور خودم و در جمع دوستان و همکاران همدل گفتند که هر گاه آن تعبیر را در این سوی دنیا به خاطر می‌آورم، بی اختیار لبخند بر لبانم نقش می‌بندد و آن خاطرات شیرین در ذهن و ضمیرم زنده می‌شود. شخصیت

ایشان برایم تداعی کننده مفهوم عمیق «رندی» در دیوان حافظ و سلوک حافظی است؛ کسی که فنا و زوال پذیری این جهان را به رأی العین دریافته، بر خلاف بسیاری به آن چندان دل نبسته و با رضایت و طمأنینه و آرامش و بدور از هیاهو، کار علمی و فرهنگی خود را انجام می‌دهد، که «حیف باشد دل دانا که مشوش باشد». در عین حال، طنز حافظی در نگاه دکتر معصومی به دنیا و آنچه در آن می‌گذرد آشکار است؛ مرد شادکام و شادخواری است که بر نیک و بد جهان همچو شرر می‌خندد و با طراوت و تازگی و سرخوشی بر سر مهر است و غم و اندوه را گردن زده است، که «دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد» و «رو به محبوسان غم ده ساقیا فیون خویش». هنگامیکه دریافتم دلی در گروی سپهری دارند و از ایشان شنیدم دفاتر «صدای پای آب» و «حجم سبز» را خیلی پسندیده و روزگاری بخش‌هایی از آن را در خاطره و حافظه خود داشته‌اند، ارادتم به ایشان بیشتر شد...

۱۷۰. دسامبر ۲۸، ۲۰۱۳

چند تن از دوستان نادیده عزیز اهل سنت، اخیراً نظرم را درباره گروندگان به ادیان و مذاهب مختلف جویا شده‌اند. چنانکه در برخی از مقالات و مصاحبه‌های خود نیز آورده‌ام، عمیقاً به «پلورالیسم نجات» معتقدم؛ مطابق با این نظر، عموم گروندگان به ادیان و مذاهب مختلف نظیر شیعیان، سنی‌ها، مسیحیان، یهودیان... رستگاران و مهتدی به هدایت خداوند؛ که اسم «هادی» خداوند به نحو اغلی و اکثری در عالم ظهور پیدا کرده است. به تعبیر جان هیک، از منادیان پلورالیسم دینی در روزگار حاضر، تبدیل مزاج از «خود محوری» به «حقیقت محوری» ضمانت کننده رستگار شدن است؛ «رستگاری نزدیک، لای گل‌های حیاط». بسا کسانی که معتقدات خویش را حق مطلق می‌انگارند، اما گشودگی و صفای باطن و حُسن خلق که شرط رستگاری است، در آنها میلیمتری نفوذ نکرده؛ در این دنیا «قسیم النار و الجنة» شده، عبوس‌اند و تندخو، به نحوی که فریاد خلایق از دست ایشان به آسمان بلند است: «کافر من گر از این شیوه تو ایمان داری...».

آموزه‌هایی چون «وحدت شیعه و سنی» معنای الاهیاتی عمیقی دارد؛ نه اینکه یک تعارف زبانی باشد و برای خالی نبودن عریضه. بن مایه وحدت شیعه و سنی چنانکه در می‌یابم، پذیرش پلورالیسم نجات است؛ پلورالیسمی که اقتضا می‌کند عموم شیعیان و اهل سنت را، به رغم اختلافات عقیدتی که با یکدیگر دارند، مهتدی به هدایت خداوند بدانیم: «در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست...».

از سویه الاهیاتی مسئله که بگذریم، نزاع میان شیعه و سنی متأسفانه از مسائل مبتلا به کنونی منطقه و جهان اسلام است. تا تلقی ما از مفهوم «هدایت» تغییر نکند و جاده هدایت الهی را فراخ نینگاریم و عموم پیروان دو مذهب شیعه و اهل سنت را نشستگان بر سر یک سفره و ساکنان یک کوی نبینیم؛ این نزاع‌های فرقه‌ای خونین دل آزار ادامه دارد و در این میان «آنچه البته به جایی نرسد فریاد است...».

دسامبر ۲۹، ۲۰۱۳

امروز در اخبار خواندم که محمدرضا نقدی، فرمانده سازمان بسیج، در سخنرانی اخیر خود با اشاره به موضوع سفر هیات اروپایی به تهران گفته اروپا «در سفارتخانه خود در ایران به صورت مخفیانه بر گردن حیوان دست آموز خود افسار» انداخته است. نقدی پیش از این نیز گفته بود اهدای جایزه ساخاروف به نسرین ستوده و جعفر پناهی «قلاده بردگی و نوکری استکبار» است...

میزان ادب و وقار گوینده این سخنان عبرت آموز است. یک مسئول رسمی کشور که فرمانده نظامی است، آشکارا در روز روشن دو شهروند شریف و دلیر این مملکت را که رنج بسیار برده و اصنافِ ناملایمات را تحمل کرده و شب‌ها و روزهای متمادی را در زندان سپری کرده، «حیوان دست آموز» خطاب می‌کند و از عواقب آن باکی ندارد...

برخی از مواقع از حجم خشونتِ گفتاری و رفتاری جاری در میان ما دلم به اندازه یک ابر می‌گیرد و تأسف بسیار می‌خورم. سخن تنها بر سر قبح سخنان نقدی نیست؛ که روشن است چنین سخنانی که نافی کرامت انسانی است، دل آزار و ناموجه و فرو نهادنی است. نگرانی عمیق‌تر ناظر به روند نهادینه شدن این ادبیات مشحون از خشونت در میان ماست؛ روندی که با حساسیت‌زدایی در قبال به کار رفتن چنین واژگان و ادبیاتی در ضمیر و حافظه جمعی ما در حال عجین شدن است:

از خدا جوییم توفیق ادب

بی ادب محروم ماند از لطف رب

## دسامبر ۳۰، ۲۰۱۳

لویناس متعلق به سنت پدیدارشناسی و از معرفی کنندگان هوسرل و هایدگر در فرانسه بود. او در برهه‌ای کلاً با سنت پدیدارشناسی هم‌دل بود. نظریه‌ای که او درباره اخلاق طرح می‌کند، در دل همان سنت پدیدارشناسی شکل می‌گیرد. لویناس در دل این سنت، آسیب‌شناسی اخلاق لیبرالی را نیز انجام می‌دهد. او در فضای پست مدرنیسم بالیده و نقدهایش را نیز از دل همان سنت نسبت به هایدگر و هوسرل از سویی و اخلاق مدرنیستی از سوی دیگر تقریر می‌کند. پست مدرنیسمی که لویناس از آن سخن می‌گوید، ناظر به نقد عقلانیت جهان‌شمول لیبرالی است. در وادی اخلاق نیز، لویناس ایده «جهان‌شمولی پذیری» را نقد می‌کند و با اصول اخلاقی «تعمیم‌پذیر» بر سر مهر نیست. اخلاق لویناسی با «اخلاق موقعیتی» به روایت سارتر قرابت زیادی دارد؛ اخلاقی که بر سیاق اخلاقی و مؤلفه‌ها و دقائق آن، به جای تأکید بر اصول اخلاقی عام، برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه، انگشت تأکید می‌نهد. تلقی لویناس از اخلاق، در سنت تحلیلی با آراء جان‌اتان دنسی که از «خاص‌گرایی اخلاقی» دفاع می‌کند و ادله‌ای در نقد وجود اصول اخلاقی تقریر کرده، شباهت قابل تأملی دارد؛

از منظر لویناس، مفهوم «وجود» برای هایدگر به قدری محوریت دارد و آنقدر او دلمشغول «وجودشناسی بنیادین» است که دیگر جای چندانی برای پرداختن به «موجودات» پیرامونی باقی نمی‌گذارد؛ موجودات انضمامی‌ای که در یک نظام اخلاقی رهگشا و موجه باید دیده شوند و به حساب آیند. مفهوم «چهره» در نظام لویناس که ناظر به همین صورت و چهره انضمامی است، متکفل تبیین این امر است؛ امری که در نظام فلسفی هایدگر با تأکید بیش از حد بر روی مفاهیم «دازاین» و «اصالت» به محاق رفته است.

## ۱۷۱. ژانویه ۲۸، ۲۰۱۴

سه سال پیش در یکی از همین روزهای سرد زمستان تهران را به مقصد لندن ترک کردم. چند ماهی لندن بودم؛ پس از آن به تورنتو آمدم و از آن زمان تا کنون در دانشگاه تورنتو مشغول درس و مشق‌ام. مثل تمام کسانی که سرزمین پدری خود را با انبوهی از خاطرات ریز و درشت و تلخ و شیرین ترک کرده‌اند، در این سه سال هر از گاهی که دلم به اندازه یک ابر گرفته، سوار بر بال خاطرات شده و به گذشته‌های دور و نزدیک سفر کرده و با مرور روزگار گذشته، لحظاتی غریب را تجربه کرده‌ام؛ که «زندگی حسی غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد...».

در عین حال، خوشوقتم که در این مدت، به رغم تلاطم‌ها و تلخی‌های زندگی و بی‌مهری روزگار، ارتباطم با فضای فکری و فرهنگی داخل کشور حفظ شده و با کثیری از دوستان و دانشجویان داخل کشور از طریق ایمیل، تلفن، فیس بوک و اسکایپ در تماس بوده‌ام. در این تماس‌ها و مکاتبات، اظهار محبت دوستان نادیده بسیار، انصافاً برخی از اوقات مرا شرمند می‌کند. در این میان، برخی اوصاف به من نسبت داده می‌شود و پاره‌ای تمجیدها سخاوتمندانه در حق من ابراز می‌شود که حقیقتاً خود را لایق آنها نمی‌دانم...

از سوی دیگر، در این مدت این مجال را یافته‌ام که افزون بر تعهدات دانشگاهی و نگارش مقالات، جلسات و دوره‌های منظمی را در خدمت دوستان همدل و عزیز هموطن ایرانی باشم. اگر همت، پیگیری و جدیت این دوستان نازنین نبود، کلاس‌ها و دوره‌های «کارگاه شعر سپهری و فروغ فرخزاد»، «پیام عارفان برای زمانه ما»، «سیری در سپهر قرآن»، «فلسفه اسلامی»، «علی شریعتی و روشنفکری ایرانی»، «بازخوانی میراث فکری عبدالکریم سروش» و «شرح مثنوی» برگزار نمی‌شد. خداوند را شاکرم که توفیق برگزاری این جلسات را در این سوی کره خاکی و در شهر سرما زده تورنتو پیدا کرده‌ام...

حقیقتاً امیدوارم تدبیر موافق تقدیر افتد و در آینده نه چندان دور به میهن عزیز بازگردم و توفیق دیدار دوستان همدل و مهربان را بیابم و درس و مشق را دوباره از سر بگیرم و با دوستان قدیمی دیدارها را تازه کنم؛ که «از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن / از دوستان جانی مشکل توان بریدن». تا در رسیدن آن روزها، صبوری پیشه کرده و امیدوارانه شب و روز را دوره می‌کنم:

نیست دستوری در اینجا قرع باب

جز امید و الله اعلم بالصواب

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

## ۱۷۲. ژانویه ۲۹، ۲۰۱۴

مرحوم ناصر میناچی دلباخته علی شریعتی بود؛ چه ایامی که در «حسینیه ارشاد» در مقابل حملات بی‌امان دینداران و وعاظ و علمای سنتی از شریعتی پشتیبانی می‌کرد، چه پس از بسته شدن ارشاد در بهمن ماه سال ۵۱ شمسی تا اردیبهشت سال ۵۶ که دکتر شریعتی تن به هجرت اجباری داد و در سودای افتتاح «ارشاد جدید» در اروپا با نام «علی مزینانی» تهران را به مقصد بروکسل ترک کرد و دستگاه ساواک را ناکام گذاشت. بازی روزگار چنان رقم خورد که میناچی دو روز قبل از وفات شریعتی به انگلستان رسید و با او در منزل علی فکوهی دیدار کرد. پس از آن، میناچی روز ۲۹ خرداد به همراه عبدالکریم سروش بر سر جنازه مرحوم شریعتی در بیمارستان ساوت همپتون حاضر شد و در سوگ معلم انقلاب که نابهنگام راهی سفر ابدی بی‌بازگشت شده بود، گریست. محمد مجتهد شبستری به اتفاق ابراهیم یزدی، عبدالکریم سروش و صادق قطب زاده جنازه شریعتی را شستند و آنرا رهسپار دمشق کردند تا در کنار مقبره حضرت زینب به خاک سپرده شود؛

پس از انقلاب، میناچی در کابینه دولت موقت بازرگان چند صباحی وزیر بود. سپس، عمده وقت خود را مصروف مؤسسه خیریه «ارشاد» کرد که در دهه چهل شمسی به همراه محمد همایون و عبدالحسین علی آبادی به ثبت رسانده بود؛ در تمام این سالیان پر تب و تاب، مرحوم میناچی با درایتی مثال زدنی در مدیریت حسینیه ارشاد، پیشینه و هویت آن را حفظ نمود؛ پایگاهی در خدمت روشنفکران و نواندیشان دینی این مرز و بوم؛

روشنفکران و نواندیشان دینی مخاطبان خاص خود را دارند؛ مخاطبانی که در زمره دینداران معیشت اندیش نیستند و این نحوه از دینداری، ایشان را اقناع نمی‌کند. مکان‌هایی نظیر حسینیه ارشاد در پاسخ به چنین نیازهایی ساخته شده‌اند. مرحوم میناچی

و مرحوم همایون به فراست دریافته بودند که این قرائت از اسلام که منادیان و حاملان خود را دارد، باید خیمه و محفل مناسب خود را نیز داشته باشد. نه مساجد و نه خانقاه‌های آن روزگار، هیچکدام محل مناسبی برای متاعی که علی شریعتی عرضه می‌کرد، نبودند؛ از اینرو میناچی و دیگر اعضای مؤسس، آستین همت را بالا زدند و حسینیه ارشاد را بنا کردند. سالها بعد، سیدحسین نصر جفاکارانه مدعی شد که شریعتی ارتباط وثیقی با ساواک داشته و دستگاه امنیتی رژیم پهلوی بخشی از هزینه‌های تأسیس حسینیه ارشاد را پرداخته بود. وی همچنین گفته در جلسه‌ای که در دربار شاه در دهه پنجاه شمسی تشکیل شده بود، پرویز ثابتی را از خطر شریعتی و نفوذ او در میان جوانان آگاه کرده بود؛

## ۱۷۳. فوریه ۲، ۲۰۱۴

دیشب نوشته جناب مجتهد شبستری تحت عنوان «دوستان من! این بازی سیاسی را رها کنید» را در سایت جرس خواندم. سیاسی کاری‌ها و بی‌مهری‌های نشریه «مهرنامه» صدای ایشان را نیز در آورده است. در بخشی از این نوشته آمده است:

«بازی سیاسی کردن ناشیانه‌ای با تعبیراتی چون «روشنفکری دینی»، «نواندیش دینی»، گنجاندن مصنوعی و غیر واقعی این فرد یا آن فرد تحت این عنوان یا آن عنوان، طرح پرسش‌های کاملاً غیر شفاف ولی جهت دار در پاره‌ای از گفتگوها و کشاندن پاسخ دهنده به موضع گیری علیه این یا آن فرد، علم کردن نواندیشی دینی در برابر روشنفکری دینی، سخن گفتن‌های بی‌منا که همه روشنفکران دینی چنین یا چنان می‌گویند؛ اینکه روشنفکری دینی شوخی بامزه‌ای است. اینکه نعش جلوی دیدگان ما روی زمین افتاده است!...».

اسباب تأسف است که «مهرنامه» از کجا شروع کرد و به کجا رسیده است. از شماره اول «مهرنامه» که در زمستان سال ۸۸ منتشر شد، در زمره نویسندگان این نشریه بودم و افزون بر نگارش مقاله، در مصاحبه‌ها و میزگردهای «مهرنامه» شرکت می‌کردم. چندصباحی است که کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمده و لابد برای خوش آمدن عمرو و زید، سیاسی کاری و تحفیف روشنفکران دینی و برخی دیگر از روشنفکران و انکار خدمات فرهنگی بی‌شائبه این جماعت در دستور کار گردانندگان این نشریه قرار گرفته است. روشن است که حساب نقد عالمانه و غیر مغرضانه از تحفیف و تمسخر و غرض‌ورزی جداست و نواندیشان دینی نسبت به اولی گشوده‌اند. به کرات از دوستان و دانشجویان و برخی از اهالی نظر داخل و خارج کشور در ماه‌های اخیر شنیده‌ام که تلقی‌شان از «مهرنامه» و اهداف و جهت گیری‌های آن تغییر یافته است. یک سال پیش مقاله «در طریقت ما کافرست رنجیدن» را به نیت تبیین تغییر مشی «مهرنامه» نوشتم؛ مع‌الاسف مشی گردانندگان این نشریه و برخی از نویسندگان آن در این مدت تغییر نکرده است.

سرنوشت نشریاتی در کشور ما که تابلوی روشنفکری دارند و پس از چند صباحی تغییر رویه می‌دهند و بر روشنفکرانی که خود تحت فشارند و چندان امکان پاسخگویی ندارند، بی‌محبا می‌تازند و حمله می‌کنند، البته تأمل برانگیز و عبرت آموز است...

## ۱۷۴. فوریه ۴، ۲۰۱۴

اخیراً فیلم زیبای «تایتانیک» به کارگردانی جیمز کامرون را دوباره دیدم؛ فیلمی که از شهرت و محبوبیت جهانی برخوردار است و درباره آن بسیار گفته و نوشته شده است. از بازی‌های تأثیر گذار و فیلم برداری و موسیقی درخشان فیلم که بگذریم، ژانر عاشقانه فیلم نیز دل انگیز و روح نواز است. «تایتانیک» رابطه میان دختر و پسر جوانی را به تصویر می‌کشد که به رغم موانع و محدودرات موجود، جامه‌شان از عشق چاک شده، مفتون و مسحور هم گشته و تا پای جان با یکدیگر می‌مانند، که «لاابالی عشق باشد نی خرد». اگر عقل متعارف محاسبه گر در کار می‌بود، به روشنی می‌دید و در می‌یافت که نسبتی میان دختری که به همراه نامزد ثروتمند و مادر خود از انگلستان عازم شهر نیویورک است با پسر جوان نقاشی که چندان آهی در بساط ندارد، برقرار نیست و این کشش عمیق

روحی دوجانبه عاقبتی ندارد و به جایی راه نمی برد. اما شور و جسارت و بی باکی جوانی بود و فرو نهادن عقل دور اندیش و به قول سعدی در گذشتن «دور نیکنمی» و در رسیدن «نوبت عاشقی...».

از تم‌های تأمل برانگیز و عافیت سوز «تایتانیک» که از قضا کمتر محل توجه واقع شده، نحوه مواجهه ساکنان کشتی با پدیده مرگ است، هنگامیکه کشتی غرق در گردابها گشت و در آستانه در کام کشیده شدن توسط آبهای انبوه اقیانوس. کثیری از مسافران سراسیمه به سمت قایق‌های نجات هجوم بردند، برخی از خدمه کشتی که قرار بود مسافران را جابجا کنند و نجات دهند، زودتر از ایشان در قایق‌ها نشستند و فرار را بر قرار ترجیح دادند؛ مردانی که به هر حیلتي متوسل شدند تا زودتر از نوبت مقرر سوار قایق‌های نجات شوند تا مگر زنده بمانند. از سوی دیگر، نوازنده‌ها که در طول سفر برای خوش کردن خاطر مسافران مدام می‌نواختند؛ از کار خویش دست نکشیدند و به رغم وضعیت هولناک کشتی و احوال غریب مسافران، نهراسیدند و تا دم آخر از نواختن باز نایستادند و به قول داستایفسکی به ادامه دادن ادامه دادند و به سر وقت مرگ رفتند. ناخدای کشتی که خود را در بروز این حادثه تا حدودی مقصر می‌دید، در آستانه غرق شدن کشتی، در کابین خود ایستاد و در راه روی خویش بست تا آبهای سرد اقیانوس در رسیدن او را با خود بردند؛ زن و شوهر مسنی که از نجات پیدا کردن دست شسته و در اتاق خود در کشتی مانده، یکدیگر را در آغوش گرفته و در انتظار هجوم بی‌امان آب به اتاق خود و غرق شدن و ترک کردن صحنه جهان بودند...

با دیدن این مناظر تکان دهنده و تأمل برانگیز، این ابیات مولوی در ذهن و ضمیرم زنده شد:

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار

آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار

چگونگی مواجهه با مرگ، یکی از آینه‌هایی است که می‌توان «خود» را در آن بیشتر و عمیق‌تر شناخت. هر کسی همانطور که زندگی می‌کند، می‌میرد و روی در نقاب خاک می‌کشد...

## ۱۷۵. فوریه ۵، ۲۰۱۴

دیروز گزارش سخنرانی رئیس جمهور را در اجلاس رؤسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و پژوهشی خواندم. در بخشی از این سخنرانی، حسن روحانی گفته است:

«می‌خواهم یک نقد هم نسبت به دانشگاه بکنم؛ البته شما باید نقد کنید. اما من می‌خواهم بگویم چرا دانشگاه خاموش است؟ چرا یک عده بی‌سواد که از بخش‌هایی خاص پول می‌گیرند باید حرف بزنند اما بزرگان، دانشگاهیان و اساتید ما سکوت می‌کنند؟... چرا فریاد نمی‌زنید؟ چرا وارد میدان نمی‌شوید؟ ما روحیه سقراط وار می‌خواهیم.»

چنانکه در می‌یابم، به عنوان عضو کوچکی از جامعه دانشگاهی کشور، کثیری از دانشگاهیان و اساتید مشکلی ندارند که وارد میدان شوند و سکوت خود را بشکنند و سلوک سقراطی پیشه کنند و به دعوت جناب روحانی لبیک گویند؛ به شرطی که بابت این کار هزینه‌های گزاف نپردازند و امنیت‌شان به خطر نیفتد.

آقای روحانی به نیکی می‌دانند که جامعه دانشگاهی خصوصاً در ۶ سال گذشته بابت ابراز مواضع سیاسی و حتی کارشناسی و تخصصی خود چه هزینه‌هایی پرداخته است: گروهی از اساتید را بازنشسته کردند، برخی اخراج شدند، برخی به زندان افتادند و همچنان در حبس‌اند، برخی مجبور به جلائی وطن شدند؛ دانشجویان عزیز نیز هزینه‌های فراوانی در این مدت پرداخته‌اند. اگر وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری، همچنین دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی حاکمیت، امنیت جامعه دانشگاهی را تضمین کنند؛ دانشگاهیان ما، خصوصاً متخصصان علوم انسانی، از سخن گفتن و پیشنهاد دادن و انتقاد کردن دریغ نمی‌کنند؛ نه فقط درباره مسئله هسته‌ای و توافق ژنو که درباره دیگر مسائل خرد و درشتی که جامعه ما امروزه با آن دست به گریبان است. اگر دولت در این راه گامی بردارد و پیش‌آید و مجال امنی را فراهم کند، دانشگاهیان نیز چند گام برخواهند داشت؛ که «ارادتی بنما تا سعادت بی‌بری».

فیض روح القدس از باز مدد فرماید  
دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

۱۷۶. فوریه ۶، ۲۰۱۴

بعید است گردانندگان مهرنامه با آثار روشنفکران دینی دو دهه اخیر آشنا نباشند و ندانند که دغدغه‌ها و کند و کاوهای معرفتی ایشان، در وهله نخست صبغه فلسفی، الاهیاتی، عرفانی و فقه‌شناسانه دارد و آنها دلمشغول نسبت‌سنجی میان «علم جدید و دین»، «دین و اخلاق»، «فقه و اخلاق» اند و از رابطه میان معارف دینی و معارف بشری و حجیت معرفت‌شناختی تجربه دینی و معرفت دینی در روزگار کنونی سراغ می‌گیرند. از اینرو درباره وحی و ساحت قدسی هستی نظریه‌پردازی کرده، به سازگاری میان احکام فقهی و حقوق بنیادین بشر اندیشیده، فقه را در ترازوی اخلاق گذاشته و به مقولاتی چون ارتداد، اقلیت‌های مذهبی، حجاب و ... پرداخته، با تفکیک «ذاتیات» از «عرضیات» دین و تنقیح تلقی خود از زبان دین، قرائتی مدارامحور، دموکراتیک و پلورالیستیک از اسلام ارائه کرده‌اند.

یک راه مواجهه با این نظام معرفتی، مطالعه آثار نواندیشان دینی است و بررسی مدعیات و ادله‌ای که ایشان اقامه کرده و نتیجه تأملات و تتبعات خویش را در قالب آثار مکتوبی چون مقاله و کتاب منتشر کردن و با مخاطبان در میان گذاشتن. این کار البته زحمت دارد و متوقف بر گشوده بودن نسبت به حقیقت است و تمهید مقدمات کردن و آشنایی مکفی با مبانی این مباحث نظری داشتن. اما راه میانبری نیز در این میان وجود دارد: تمسک جستن به تخفیف و تمسخر روشنفکران دینی و جریان فکری درازآهنگ اصیل این مرز و بوم را که دست کم دو برابر سن برخی از ژورنالیست‌های وطنی عمر دارد، شوخی قلمداد کردن و تغافل ورزیدن نسبت به مسائل اصیل و عافیت‌سوز معرفتی پیرامونی و با انگیزه‌های سیاسی مسئله‌های کاذبی نظیر تقابل میان «روشنفکری دینی» و «نواندیشی دینی» را طرح و برجسته کردن و سؤال‌های جهت‌دار پرسیدن و اعتراف گرفتن از مصاحبه‌شوندگان علیه این و آن و تریبون دادن به کسانی که مزاج مستعدی دارند و به اهانت و بدگویی و پرخاشگری شهروند. این شیوه از مواجهه سطحی و مغرضانه با کارنامه نواندیشی دینی که در زورق ژورنالیسم پیچیده و به عرصه عمومی عرضه شده، ترجیح‌بند شماره‌های اخیر نشریه مهرنامه است؛

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

۱۷۷. فوریه ۹، ۲۰۱۴

در هفته‌های اخیر مجالی یافتم و نسخه فارسی کتاب «نگاهی به شاه»، نوشته عباس میلانی را خواندم. پیش از این، کتاب‌های «تجدد و تجدد ستیزی در ایران»، «معمای هویدا» و «صیاد سایه‌ها» را از میلانی خوانده بودم، همچنین ترجمه‌ای از کولاکوفسکی به قلم ایشان. در میان آثاری که از او خوانده‌ام، «معمای هویدا» را بیش از بقیه پسندیده‌ام.

فصول ابتدایی «نگاهی به شاه» را با لذت بیشتری خواندم؛ اوضاع مشوش و پر تلاطم سالهای آخر سده پیشین در کشور و چگونگی برکشیده شدن رضا شاه و دوران سلطنتش و روابط او با فرزندش محمدرضا و دخالت‌های آشکار دولت‌های روس و انگلیس در سرنوشت ایران و رفتار تحفیف آمیز انگلیسی‌ها با رضا شاه در روزها و ماه‌های آخر و جلوس محمد رضا بر تخت سلطنت در این فصول به نیکی به تصویر کشیده شده است. همچنین شروط آیت‌الله قمی برای بازگشت به ایران از عراق در ابتدای سلطنت محمد رضا پهلوی (۱۳۲۲)، پس از اینکه در پی واقعه «مسجد گوهرشاد» ایران را به حالت قهر ترک کرده بود، تأمل برانگیز است. از برخی خطاها نظیر بکار بستن مکرر واژه «استحضار» به جای واژه «استظهار» و یا تقریر نادرست رأی علمای شیعه در باب شروط تدفین میت در بحث از انتقال جسد رضاشاه به ایران و یا برخی خطاهای تاریخی (چنانکه برخی از منتقدان متذکر شده‌اند) که بگذاریم؛ در مجموع، «نگاهی به شاه» انصافاً قابل استفاده است.

به رغم اینکه با مواضع سیاسی عباس میلانی همدلی ندارم، همیشه از آثار مکتوب او استفاده کرده و از سبک نگارش و ذخیره واژگانی غنی او لذت برده‌ام. روایت عباس میلانی از دوران پر تب و تاب رژیم پهلوی که بالغ بر نیم قرن بر این مملکت حکمرانی کردند، در «معمای هویدا» و «نگاهی به زندگی شاه» خواندنی است...

## ۱۷۸. فوریه ۱۲، ۲۰۱۴

دیروز مصاحبه یکی از نزدیکان ستار بهشتی با سایت «سحام نیوز» را خواندم. در بخشی از این مصاحبه از قول مادر ستار آمده: “تنها خواسته‌ام از خدا این است که من را به ستارم برساند در این دنیای بی‌وفا با این آدم‌های چندین رنگ دروغگو بیشتر حس مردگی می‌کنم اگر بمیرم شاید آرزو حس بهتری نسبت به این روزها داشته باشم.”

در این مصاحبه همچنین بر رأی غیر عادلانه دادگاه مبنی بر «غیر عمد» بودن قتل ستار تأکید شده، حال آنکه قاتل شخصاً در برابر بازپرس پرونده و مأمور ارشد امنیتی به مادر ستار گفته که در حین شکنجه از خود بی‌خود شده و زیاده روی کرده و ستار کشته شده است. به رغم اعتراف صریح قاتل، نظر بازپرس این بوده که قتل صورت گرفته غیر عمد بوده؛ با این وضعیت مادر ستار بهشتی ترجیح داده که دیگر پرونده را پیگیری نکند...

با خواندن مصاحبه عمیقاً متأثر و منقلب شدم. کوشیدم احوال خانم گوهر عشقی (مادر ستار) را تجسم کنم. مادری که با رنج و زحمت بسیار، ستار را به دندان گرفته و بزرگ کرده، در مقابل چشمان او کسی اعتراف می‌کند که فرزندش را زیر شکنجه کشته، اما بازپرس پرونده نظر می‌دهد که قتل صورت گرفته، غیر عمد بوده ... چه می‌توان گفت با مادر داغ دیده و مظلومی که بی‌عدالتی و ظلم آشکار را به عیان می‌بیند، اما بسته پای است و ناتوان و نمی‌تواند قدم از قدم بردارد و پرونده قتل پسرش را بیش از این پیگیری کند. لابد از اینروست که از خدای خویش خواسته او را زودتر به ستارش برساند...

وقتی رنجنامه مادر ستار را از زبان یکی از نزدیکانش خواندم، به خاطر آوردم که این روزها مصادف است با سالگرد پیروزی انقلاب بهمن ۵۷. انقلابی که بر اساس آرمانهای پاک و والای انسانی شکل گرفت، وقتی تمام روزه‌های اصلاح بسته شده بود؛ به قول مهندس بازرگان، شاه، رهبر منفی انقلاب بود... کاش شاهد چنین اتفاقات دلخراش و غیر عادلانه‌ای نبودیم. کاش مادرانی چون مادر ستار اینگونه داغدار نمی‌شدند و آهِ جانسوزشان سوی گردون نمی‌شد ...



پیش به مجلس دراویش گنابادی در تورنتو رفتیم. محفل اُنسی بود و یاران موافق جمع بودند. قبل و بعد از اقامه نماز، سکوت طولانی دلنشینی بر مجلس حکمفرما بود. در آن دقایق جز صدای دم و بازدم، هیچ صدایی در فضا پخش نمی شد و به گوش نمی رسید. مجالی بود برای فرو نشستن قیل و قال های روزانه و تأمل در احوال خویش و عریان شدن در برابر خود و بند از بند و تار از پود ضمیر گسستن. پس از سپری شدن دقایق اولیه، متوجه نفس کشیدن خود می شوی و با تأمل و درنگ در بالا و پایین رفتن نفس ها، رفته رفته طمأنینه و آرامش را تجربه می کنی و لحظات خوشی را لمس می کنی...

خاطر هست ایامی که جان هیک، فیلسوف دین نامبردار معاصر، در قید حیات بود و او را در انگلستان ملاقات می کردم؛ در دیدارهای آخر از «عبادت سکوت» سخن می گفت و جمعی که هر یکشنبه دور هم می نشستند و جملگی در مراقبه و سکوت عمیقی فرو می رفتند و پس از یک ساعت دستاوردهای خویش از این سفر انفسی معنوی را با یکدیگر در میان می گذاشتند. بی جهت نبود که مایستر اکهارت می گفت «شبهه ترین چیز به خداوند سکوت است»....

در ۲ روز گذشته، چند نفر از دوستان عزیز مصاحبه اخیر موسی غنی نژاد با روزنامه «اعتماد» را برایم فرستاده و نظرم را درباره آن جویا شده اند. پیش از اینکه مصاحبه را بخوانم، انتظار داشتم مصاحبه انتقادی عالمانه ای را بخوانم و از آن بهره برم. اما با خواندن مصاحبه، دریافتم که انتظارم بی وجه بوده و گفتگوی ایشان فاقد شرط اول قدم اخلاق علمی است. از یک فرد دانشگاهی انتظار می رود که درباره مقوله ای سخن بگوید که با آن آشناست و ادبیات آنرا خوانده؛ مرور مصاحبه ایشان به سهولت نشان می دهد که مصاحبه کننده از دور دستی بر آتش دارد و جز برخی سخنان کلی شفاهی بعضاً مغلوط، با آثار عبدالکریم سروش و دیگر نواندیشان دینی آشنایی ندارد. جناب غنی نژاد می تواند با آراء سروش و یا هر متفکر دیگری همدل باشد و یا نباشد، ادله ایشان را بپذیرد یا نپذیرد، اما وقتی در حوزه ای ورود چندانی ندارد؛ بهتر است یا در آن ورود نکند و یا تمهید مقدمات کند و سپس وارد میدان شود. فقرات ذیل از مصاحبه ایشان را در نظر آورید:

«از نظر من دکتر سروش بسیار شبیه دکتر شریعتی است. نمونه یک ذهن آشفته، غیرمنسجم و پرهیاهو. داد و بیداد زیادی می کند اما سخن روشن و مهمی برای گفتن ندارد. دکتر سروش از پوپر زیاد دفاع می کند اما معلوم نیست فلسفه وی چه جایگاهی در اندیشه عرفانی دکتر سروش دارد. شما اندیشه عرفانی را با پوپر و ابطال پذیری و دموکراسی و حقوق بشر مخلوط کنید ببینید چه معجزونی از آب درمی آید. از آلیاژ پوپر و مولوی فلز خوبی در نمی آید... دکتر سروش هم مانند پیشکسوت خود از زمین و زمان طلبکار است و معلوم نیست چرا... ایشان می گویند اسلام باید از سیاست کنار برود... آقای سروش هنوز از دکتر شریعتی دفاع می کند. پس اگر امروز می گوید اسلام باید به حوزه شخصی برود فکرش ۱۸۰ درجه تغییر کرده... شما تجربه نهضت مشروطه را اگر مطالعه کنید، می بینید فقها نقش مهمی در آن داشتند یعنی همان بخش از اسلام که از دیدگاه دکتر سروش باید آنها را کوبید».

به اختصار، اهم خطاهای این بخش از مصاحبه را در ذیل می آورم:

۱. نه ذهن شریعتی آشفته و غیر منسجم بود و نه ذهن سروش. هر دو در عداد متفکران مفهوم سازی اند که مفاهیم متعددی در دهه های گذشته ساخته اند؛ مفاهیمی که تأثیر گذار بوده و طنین انداز شده: «تشیع علوی، تشیع صفوی»، «انتظار مذهب اعتراض»، «بازگشت به

خویشتن»، « بسط تجربه نبوی»، « قبض و بسط شریعت» و « ذاتی و عرضی در ادیان» برخی از این مفاهیم‌اند. ذهن آشفته و پریشان نمی‌تواند مفاهیم و گفتمان بسازد، هر چند ممکن است به خطا رود و استدلال‌های ناموجهی اقامه کند. اگر ذهن و سخنان این دو نفر آشفته و مبهم و غیر منسجم است، چرا تا این میزان در فضای عمومی و اجتماعی تأثیر گذار بوده و مخاطب پیدا کرده: « آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت».

۲. کی و کجا فلسفه پوپر در اندیشه عرفانی سروش نقش ایفا کرده؟ کجا اندیشه عرفانی سروش که در مباحثی چون « صورت و بی صورتی»، « قصه ارباب معرفت»، « قمار عاشقانه» و « ولایت باطنی، ولایت سیاسی» تقریر شده با پوپر و ابطال‌پذیری خلط شده؟! در برخی از مقالات، سروش به مولانا استشهاد می‌کند، اما برای صورتبندی ادله خویش؛ چرا که مولوی در « مثنوی» در کثیری از آیات برای سخنانش دلیل آورده، در عین حال ادله خویش را در قالب نظم ریخته که نُرْم و قالب رایج آن روزگار بوده است. تفکیک میان « شعر» و «نظم» به نیکی این امر را تبیین می‌کند.

۳. سروش به چه معنا از زمین و زمان طلبکار است؟ کسی که نظیر دیگر دوستان و همفکرانش، سالهاست از اسلام دموکراتیک دفاع کرده و بابت این کار هزینه‌های گزافی پرداخته، حق ندارد بانگ اعتراض خویش را بلند کند و از آنچه بر او و همفکرانش و دانشجویان رفته ذکر می‌کند به میان آورد؟؟

۴. سروش هیچگاه نگفته «اسلام از سیاست باید کنار برود»، بلکه میان رابطه «دیانت و سیاست» و «دیانت و حکومت» تفکیک کرده و از جدایی دومی سخن گفته و دفاع کرده، نه اولی؛ چرا که رابطه میان دیانت و سیاست برخاسته از دل یک جامعه است و به پسند و دستور کسی نه جدا می‌شود و نه جدا نمی‌شود. در یک جامعه دینی، به نحو طبیعی، ارزش‌های دینی متدینان در همه شئون زندگی از جمله سیاست ورزی شان ریزش می‌کند. سخن بر سر رابطه حقوقی میان دین و حکومت است و نه رابطه حقیقی میان دین و سیاست.

۵. اگر جناب غنی نژاد « فربه تر از ایدئولوژی» را خوانده بود، در می‌یافت که سروش با همه احترامی که برای شریعتی قائل است، ۲۰ سال پیش پروژه اسلام ایدئولوژیک شریعتی را نقد کرده و سالهاست از «حکومت فرادینی» سخن می‌گوید و دفاع می‌کند.

۶. نه سروش و نه دیگر روشنفکران دینی هیچگاه از کوبیدن فقه سخن نگفته‌اند؛ بلکه سخن بر سر بازخوانی انتقادی سنت فقهی و توزین احکام اجتماعی فقهی در ترازوی اخلاق است و حفظ روح و ذاتیات شریعت و ترجمه فرهنگی عرضیات به نحو روشمند و سازوار. روشن است که این مواجهه عالمانه و دین پژوهانه با سخن ژورنالیستی و سطحی کوبیدن فقه فرسنگها فاصله دارد....

۷. در مصاحبه ایشان، خطاهای جدی دیگری نیز دیده می‌شود، که به مصداق:

باقی این غزل را ای مطرب شریف

زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست

از آنها در می‌گذرم....

۸. من اگر جای غنی نژاد بودم، از آنجائیکه سروش مجال دفاع از خود را در روزنامه «اعتماد» ندارد و دست اندر کاران روزنامه نمی‌توانند پاسخ سروش را منتشر کنند، بی‌محابا به او حمله نمی‌کردم و انتقادات خود را زمانی طرح می‌کردم که او نیز بتواند از خود دفاع کند.

۹. جالب است که کسانی چون موسی غنی نژاد و سید جواد طباطبایی بر روشنفکری چون عبدالکریم سروش که پروژه سیاسی دموکراتیکی دارد، تیغ می کشند، اما نسبت به قاریان اسلام غیر دموکراتیک نظیر احمد جنتی و محمد تقی مصباح یزدی ساکت اند و دیده خطا پوش دارند. تو گویی تنها ایده های نواندیشان دینی دموکرات نقصان دارد و مشکلی از جانب دیگران در میان نیست.

۱۰. این مصاحبه بیش از هر چیز آشنایی اندک جناب غنی نژاد با ادبیات روشنفکری دینی را نشان می دهد. امیدوارم ایشان در حوزه تخصصی کار خود (اقتصاد) اینچنین سهل گیرانه و غیر مسئولانه موضع نگیرند.

## ۱۸۱. فوریه ۲۱، ۲۰۱۴

چند ماه پیش روزنامه «بهار» به خاطر انتشار مقاله‌ای توقیف شد، چند روز پیش خبر صدور مجوز رمان «کلنل» محمود دولت آبادی در پی ابراز نگرانی یکی از مقامات سپاه تکذیب شد؛ دیروز روزنامه «آسمان» پس از ۷ روز انتشار توقیف شد، بدون اینکه از قبل تذکری و اخطاری داده شده باشد...

به خیل روزنامه نگارانی فکر می کنم که ناگهان بیکار می شوند، به نهاد فرهنگی ای می اندیشم که با زحمت بسیار تأسیس می شود و با انتشار خبری و به طرفه‌العینی از بین می رود و ویران می شود؛ به نویسندگان و مترجمانی که ماهها و سالهاست چشم انتظار اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاداند تا مگر گشایشی در کار فروبسته‌شان حاصل شود...

اهالی مظلوم فرهنگ با چه ضمانت و پشتوانه‌ای در این زمانه پر تب و تاب کار کنند و پیش روند؟ چه آینده‌ای در انتظار این جماعت شریف و قانع است، وقتی اطمینانی در میان نیست که کالای فرهنگی تولید شده به دست مخاطب و مصرف کننده‌اش برسد. نمی دانم، نمی دانم؛ اکنون جز ابراز تأسف و دلنگرانی عمیق کاری از «دستهای سیمانی» ام بر نمی آید:

«کسی به فکر گل‌ها نیست / کسی به فکر ماهی‌ها نیست / کسی نمی خواهد / باور کند که باغچه دارد می میرد / که قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / که ذهن باغچه دارد آرام آرام / از خاطرات سبز تهی می شود / ... دلم برای باغچه می سوزد».

## ۱۸۲. فوریه ۲۳، ۲۰۱۴

عبدالکریم سروش در «شریعتی و بازسازی فکر دینی» از دو نوع احیاگری سخن می گوید. مطابق با نوع نخست، احیاگر بیشتر در اندیشه خلوص دین است و زدودن آن از حواشی و زواید. نوع دوم متضمن توانا معرفی کردن دین در روزگار کنونی، خصوصاً در مصاف با دیگر مکاتب موجود است. مطهری بیشتر دلمشغول خلوص دین بود، در عین حال تحت تأثیر شریعتی، توانایی دین نیز برایش برجسته شده و محلی از اعراب پیدا کرده بود. پاورقی‌های فلسفی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» نشان می دهد که مطهری آشنایی مکفی با فلسفه غرب نداشت. چنانکه در می یابم، ایشان به اقتضای مرحوم طباطبایی، ایده آلیسم کانتی - هگلی را که قوام بخش ماتریالیسم دیالکتیک است با ایده آلیسم تجربی خلط کرده است. ایده آلیسم مارکسیستی از ایده آلیسم استعلایی نَسب می برد نه ایده آلیسم تجربی...

در جلساتی که با حضور مرحوم مطهری برگزار می شد و شرح آن در کتاب «شرح مبسوط منظومه» آمده و اساتید فلسفه غرب نظیر منوچهر بزرگمهر، رضا داوری... شرکت می کردند؛ ایشان بیشتر در مقام مستمع ظاهر شده و به گواهی آنچه در کتاب منتشر شده، مشارکت چندانی در تفریر مباحث فلسفه غرب نکردند و از این منظر با مطهری وارد بحث فلسفی جدی نشدند و او را به چالش

نکشیدند. اگر چنین می‌بود، با عنایت به هوشمندی و ذهن وقاد فلسفیِ مطهری، محصول کار متفاوت می‌شد و قابل استفاده‌تر. نمونه دیگر از فعالیت‌های احیاگرانه مطهری، در پیچیدن او با جریان‌های روشنفکری در اواخر عمر است. در این راستا، ایشان کتاب «نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر» را نوشت و با شریعتی به‌رغم محبت و همدلی‌های اولیه، در پیچید و به آیت‌الله خمینی نامه نوشت که وفات شریعتی، مصداق مکر خداوند بود. این مسئله نشان می‌دهد که ایشان بیمناک بود خلوص اسلام از بین رود؛ به همین سبب «اسلام‌شناسی» شریعتی را «اسلام‌سرایی» خواند. مطهری از جایی به بعد به این نتیجه رسیده بود که پاره‌ای از نواندیشان مسلمان درک درستی از اسلام ندارند؛ از اینرو با اقبال و شریعتی و برخی از جریان‌های رفرمیستی معاصر در می‌پیچید.

مرحوم مطهری درباره مقوله انقلاب چندان نیندیشیده و مفاهیمی از این دست نساخته است؛ بر خلاف شریعتی. بی‌جهت نیست که شریعتی «معلم انقلاب» نامیده شده؛ آیت‌الله خمینی نیز پس وفات آیت‌الله طالقانی، ایشان را مالک اشتر خطاب کرد که اشارتی داشت به انقلابی بودن مرحوم طالقانی، اما در باب مرحوم مطهری به درستی تعبیری از این دست به کار نبرد. هر چند مطهری مدت کوتاهی به زندان افتاد، اما فعالیت سیاسی در کار ایشان محوریت نداشت؛ به همین دلیل، در میان جوانان انقلابی آن روزگار هم چندان محبوب نبود. از این نظر، مطهری با شریعتی قابل قیاس نبود. شریعتی انقلابی بود و زندان رفته بود؛ اینگونه فعالیت‌های سیاسی در مشی و مرام مطهری نبود. به همین سبب، در دهه ۵۰ که شریعتی زندان بود و چریک‌های فدایی خلق و اعضای سازمان مجاهدین خلق اعدام می‌شدند، ایشان در دانشکده الهیات تدریس می‌کرد. تشخیص ایشان این بود که کارهای فرهنگی مهم‌تر است و از اینرو در دانشکده الهیات تدریس می‌کرد و در مساجد و انجمن‌ها سخنرانی می‌کرد.

## ۱۸۳. فوریه ۲۶، ۲۰۱۴

دوستان عزیز متعددی در ۴-۵ روز گذشته نظرم را درباره مصاحبه جناب مصطفی ملکیان تحت عنوان «با پارادوکس خود چه می‌کنید؟» پرسیده‌اند...

۷ سال پیش مقاله «تعبد و مدرن بودن» را در نقد آراء جناب ملکیان در باب نسبت میان تدین و تعبد و مدرن بودن در نشریه «مدرسه» منتشر کردم. ۳ سال پیش نیز مقاله «روشنفکری دینی و آبغوره فلزی؟!» را در دفاع از سازگاری درونی مفهوم روشنفکری دینی نوشتم. در این مقالات دو سنخ ادله تجربی-پسینی و معناشناختی برای موجه کردن مدعیات خود و نقد موضع بدیل اقامه کردم. جناب ملکیان در مصاحبه «با پارادوکس خود چه می‌کنید؟» چیزی بیش از سخنان پیشین نگفته‌اند تا بدان پرداخته شود. اگر نکته ناگفته‌ای مانده باشد، در قالب نقد مستقلی بر پروژه «عقلانیت و معنویت» ایشان خواهم نوشت...

با موضع جناب مجتهد شبستری در نوشته «خواهشمندم شفاف سخن بگویید» کاملاً همداستانم. تصور می‌کنم جناب ملکیان مطالبی را به روشنفکران دینی نسبت می‌دهند که ایشان بدان باور ندارند. نواندیشان دینی که بنده نیز بدان جرگه تعلق دارم، به گواهی آثارشان، نه در پی استخراج مفاهیمی چون دموکراسی و لیبرالیسم و سکولاریسم از دل سنت دینی‌اند، نه به هرج و مرج در هرمنوتیک باور دارند و در پی آنند تا متکلفانه هر خوانشی از متن مقدس بدست دهند؛ نه بسان اهالی مکتب تفکیک به معرفت دینی ناب و عاری از پیش فرض (از جمله مفروضات فلسفی و عرفانی) معتقدند؛ بلکه با مدد گرفتن از روش‌های موجهی چون تفکیک ذاتیات از عرضیات، تنقیح و تصحیح انتظار از دین، تمییز میان احکام اخلاقی جهانشمول و احکام فقهی اجتماعی زمانمند و مکانمند و وابسته به سیاق... در پی بدست دادن فهمی روشمند از متن مقدس و بازسازی پیام و روح دین در زمانه پر تب و تاب کنونی از رهگذر بازخوانی انتقادی سنت دینی‌اند...

دیشب در سرمای استخوان سوز تورنتو، به دیوان حافظ پناه بردم و برخی از غزلیات روح نوازش را برای چندمین بار خواندم و شیرینی و گرمای آنرا در عمق جان لمس کردم. حقیقتاً خرسندم که سالهاست با این شاهکار ادبیات کلاسیک فارسی، انس بسیار دارم. هنگامیکه نوجوان بودم و در مدرسه راهنمایی نیکان درس می خواندم، در جریان یک مسابقه فوتبال، در اثر برخورد با یکی از بازیکنان تیم حریف، بدجور زمین خوردم و دست چپ و بینی ام شکست، به نحوی که برای انجام عمل جراحی روی دستم ۱۰ روز در بیمارستان اختر بستری شدم؛ پس از آن نیز دو هفته در منزل بستری بودم و رویهم ۳-۴ هفته مدرسه نرفتم. در این ایام، برای اینکه به نحوی اوقاتم را پر کنم، شروع به حفظ اشعار و غزلیات حافظ کردم، بدون اینکه معنای ابیات را درست بفهمم. خوشبختانه غزل هایی که در آن دوران به حافظه سپردم، همچنان نزد من حاضر است. پس از اتمام دوران دبیرستان و ورود به دانشگاه، مواجهه من با لسان الغیب جدی تر شد. از همان ایام تا روزگار کنونی، آثار متعددی را که درباره شعر و عرفان او منتشر شده، خوانده و از آنها بهره وافر برده ام. در سالیان اخیر نیز توفیق شرح حدوداً ۲۰ غزل از غزلهای حافظ را یافته ام؛ که «ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست»....

دوستان عزیز را به غزل لطیفی که دیشب خواندم و زیر لب زمزمه کردم مهمان می کنم:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست  
سخن شناس نئی جان من خطا این جاست  
سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید  
تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست  
در اندرون من خسته دل ندانم کیست  
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست  
دلَم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب  
بنال هان که از این پرده کار ما به نواست  
مرا به کار جهان هرگز التفات نبود  
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست  
نخفته ام ز خیالی که می پزد دل من  
خمار صدشبه دارم شرابخانه کجاست  
چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلَم  
گرم به باده بشوید حق به دست شماست  
از آن به دیر مغانم عزیز می دارند  
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست  
چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب  
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست  
ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند  
فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست